

# إليج إلكي إلكي السج

سنة ١٠٠٠ صفر ١٠٠٠ للمصطفى  
هذه الكتاب ابراهيم بن علي بن محمد بن علي

العلم اوله كالبصل  
واخوه كالفصل

قالوا من في المسجد كالبصل في الماء

قالوا في المسجد كالبصل في القفوس

قالوا من في المسجد كالبصل في الماء  
في خمسة مواضع بطل الله  
عمله معين سنة اول المسجد  
والثاني عند قراء القرآن والثالث  
عند ذكر العلماء والرابع عند  
الجنائز والخامس عند القبور

ووجه  
لعمري السار

سنة ١٠٠٠  
سنة ١٠٠٠









محمد بن الرزق وبنو شاذان رفقهم ورفعوا وثبات معن  
ما جازت القرآن الصلوة ذات العبادي ذات البنات  
الرفيع والقدرة الطول والرفعة اول ثبات ا  
والمراد من الطراية بهنا المكث بعد الفعل بقدر  
ما يظن احضار فيه

وقبل الحروف وقبل النوا  
و قبل الحروف وقبل النوا

قد وقف هذا الفقير المذنب  
شانه لمرضاته الله  
تعالى واكف من وط  
على فرجى في حلاله



شعرا خردم باره و خوشی تن رسید آنچه از خدای خواسته بودم بخار رسید  
و صغفا و مساکین و رعایای مظلوم را بشت بناه پدیدار آمد بر میان جان  
بسته و خور را از خیل و تبع او شمری آید و شش از عجز و تاج و کلاه  
تحت بخت و خردم و خوش و طبل و علم و پیران و فرزندان و همواران و مشغ  
و پیران که در اندوخته العینین <sup>از ایشان</sup> و کمال مبارک و تانقنه و قنور و یوم  
النشور <sup>از ایشان</sup> و از لایحه العظیم و تجوید القدیم ویرحم الله عبدا قال امین الا جابته  
چو بر آید عاکور دولت علای مفتی بخاری رسید که محمد و جبرائیل و میکائیل  
و عامل عالم شهریار آفاق سپهر ابرو و جبرائیل الفارسی نور و یکتا زید عدله پا  
چندین شهرت ایلا و خصال حمید و شمال ندیده طالب علم دین است و بر و علما  
و فضلا و رفای غاید جلاسی مت و فضلا و عقلا و اکیاس و نیکان و ملا  
از ما خدش مشایخ و صلیای بن اند و در محاسن و محافل لمبا حشر  
علوم شریعت و مکاشفه در موعظت طریقت رعیت غاید دارد و در محرمات این  
طایفه را بواجب نگاه میدارد و خود را در سلسله این وعده در آورده که من  
احب العلم و العلماء لم تکتب علیه خطه ما دام حیوانه که علم و علما را  
دوست دارم و اینکاه عی او بر دل نشویند این غنیف را نیز تنای و حصول  
آن حضرت در سیر افتاد بر کرد و فرایده خود را بر ایند و بجهت مطالعه حضرت  
او و اعانه او را در این برای مجاوران و ملازمان آن درگاه و آینه که  
و مسئله چند موجب و غریب در این باب جمیع کرد و از عجز و بیادستی  
نوشته تا فایده عام باشد و خواننده لطایف فرایده را و به بقصد بری

از این کتاب

از اینجا بر ستادان بره که بنجا را خوانده بود و او را نوع فرایده متفرقه و لطایف  
فرایده و مواظطه و مقامات بر رکان درین نوشته شد تا خواننده را رغبت  
بزیاده شود و پیش از ما استادان را و این نیت تلقیف بوده است  
تا خلوت را طالب علم دین رعیت شود از جمالت و ملاکشی میسر شود و خود را  
از جهالت و ضلالت باز رها کند و نه بدان نیت مباحثه باشد که خود را  
در خلوت از نیک و بد کند که <sup>در جات</sup> مکتوب و همه سر این بداند که در این  
شهرت خود را این نوع ساخته اند تا نیم شنند از فضل و نکند و زی  
روت از و استخوانش خود را با تشی نداند و هر یکی حد کار خود  
بدانند و میدانیم که این نوع تحف و ریه بارگاه بسیار آوده باشد  
فاما در رشته کشند تا جوار از سبزه را بنابرین مقدمه در بکرمان و کوار  
مجان و مشک بپیش عطار را بند و مواظطت بنزد و در و را آورده  
شد و چنین می باید زیرا که مهاد مشک را عطار را دارند و قیمت را  
در کرشنا شد و این کتاب را خیرت الفقرا و حجت الفقلا نام نهاده  
شده آمد نشاء الله تعالی بسند یدیه این حضرت افتند و تشریف  
قبول موصول کرد و توقع است که هر که این مجموعه را مطالعه نماید  
اگر بر عبادت سرور غلط و افاق شوند اصلاح کنند نظم خان لک جواد  
کیوه لکل حام بقوه و المتعان **فصل در بیان این عاکور**  
مطالعه کراست و پیشتر از این بر استادان بره که خوانند که تا بر  
کان دین و خداوندان دولت را بر این کتاب اعتماد افتند که این غنیف

خیرت الفقرا

جام  
والله المستعان



ترب و درست پنجاه هزار مسئله را در یک کتاب جمع کرده است و از ده استاد که  
بزرگ بنجارا اجازت فتوی گرفته و بر سرست و استاد و علم فتو خوانده و ده سال  
در بنجی را فتوی داده و پست ده سال است که فتوی خراسان جواب میکند  
مدرسه و عزایه کار مخور و علمای بنجی را بدین معروف اند و رسول علیه السلام  
در وقت ایشان جناب فرمود اند که در شب معراج بمقام قاب قوسیه او  
رسیدم نور دیدم از دنیا به عالم بالا رفتم از در درم جبرائیل عم بر رسیدم که  
این چه نور است یکی این نور خانه کعبه است و دوم نور مشایخ بر طام است و سیم  
نور علم فتو علمای بنجی است و اندازد اگر کتاب محیط از حیره مدرسه رسته الفتادی  
جامع صاحب الحیط عمدة القاضی عدت المفتی مفتی ملتقط فتادی و مفتی  
شیخ فتادی قاضی فتادی و عتبات فتواد محیط ملتقط سیم فتادی فتادی  
کلیه غم الفتادی نه صاحب العیاد علیها الفتی بالا و المستفتی فتادی ما در  
فتادی و دنیا را عبور العیاد کشتی جاوی الفتادی و مسعود خردانته  
الفقه صغیر حسامی فتادی کبیر نظام الفقه مسعود سرخه مسعود ابوبیج  
مسعود خوارزاده جامع اسرر فتودی روحنة العلماء کتاب  
المسعودی روابط الاحکام فتادی ولولی انصاف ابوالفضل کریم کتاب  
خطا کنندگان احکام النوان احکام الفتادی و الفتادی و الفتادی  
خیرت الفقهاء اذی الفقهاء فتادی حیط شرح الطحطاوی آثار جامع پر و  
جان مشکلات جامع الصغیر جامع الاضطر جامع الوسط حیط خصال فی جامع  
سحله و عادی و نیست کل مله علیای باوی شامل علیای باوی حالو سلو

معبوره

معبوره مختلفه و عود مروزی سرخ سوری فتو تافه فتو عالم متعلم  
جامع محبوب خیره سفلی سوره اعظم فوق عیاد فوق ابو حنیفه من اریه تمکنت  
اصح رخصه العیة تمکنت احو و جوبه و با و عقیقه الانبیاء حیط الفتا  
فتو ایدار استغنی نورال حقیقه تجنیس اسلام ایدیه بدایه مصابیح الاقعات  
صدر الشهدید کتاب الزین و تبیان فرایق روال فرایق حیدر فرایق  
سراج فرایق عثمان فرایق قوال و طلا و یل فرایق بدور من شرح شراعی  
بتان الفقهاء آیه مجموع صید و هشت کتاب بنده به را و اند که تهنق  
کدام بدور کست والله اعلم **مسائل المؤمن** و ما یتصل به اگر  
پرسند که حوض آب چند در چند باید تاوهنو و غسل کند و جامه شستن درون  
نماز کرون روا باشد اگر جواب مطلق کویم خطا باشد جواب صواب است  
بنکریم که حوض مدور است یا مربع است اگر مدور است یا اختیار فتو تافه امام ظاهر  
الدین بنجی از رحمه الله و حوض باید که شش شش کرون و این قول صحیح است و بر  
اختیار فتو صاحب الحیط رحمه الله و حوض من حیدر و هشت کرون باید تاوهنو  
که درون افتد آب را نجس نکند و این قول صحیح است اگر حوض مربع است هر طرف  
ی باید ده کرون بود و این در میان حوض معروف است **مسئله** حوض مستطیل تا آب  
پرسند درون و غسل کرون و جامه شستن درون روا نیست و چون آب بش  
بنده رسیده و غسل و جامه شستن درون روا است فتو این چگونه باشد  
جواب این حوض بود که نیمه بالا او ده در ده نباشد و نیمه شیب او ده در ده باشد  
چون آب پر بود ده در ده نبود و چون بیش رسیده ده در ده شود



اگر در این حوض در حال آب پرست بنجاسته افتاد و روزی چند بر آن آب این حوض بن  
 نشو و رسید آب این حوض پکان شد و چنان بود که کوی این ساعت بنجاسته و روی افتاد  
 و این مسکن از قواید قافله امام فخر الدین بنجاسته رحمة الله و او قافله ملشکرا  
 سلام بود و دست چپ را شتر کتب در زیر بار او پوده است **مسئله** اگر در جوی  
 آب خور و در آن اختلاط است و آب برون میرود و در ششوا و هفت و غل کردن  
 روا باشد یا نه اگر گویم روا باشد خطا باشد و اگر گویم نباشد هم خطا باشد چنان  
 معلوم نیست که اگر بیشتر آب از درون میرود و روا باشد و اگر کمتر آب از درون میرود  
 روا باشد **مسئله** در جوی آب خور و اگر در آن اختلاط باشد و آب برون میرود و در  
 ششوا آن و هفت و غل کردن روا باشد یا نه این همان مسکن است که بالا گفته شد  
**مسئله** اگر حوض در دره است که در آن چاه باشد و یک کوزه در آن آب خور و در  
 و یک کوزه در آن آب بالاست و در این حوض و هفت و غل کردن و جامه بنام  
 کردن روا باشد یا نه اما اگر در دره حوض در این حوض نشوند و غل میکنند  
 بیکبار و مشهور بر آب فرو می شود اما از جنابت پکان شوند و آب حوض  
 همچنان پکان باشد زیرا که در صورت اول چون چوب از بران قرار در آب  
 فرو برده اند و در دره یک کوزه کشیده است در این حوض و هفت و غل  
 نتوان کرد که آب او پلید شود و در پکان نشود و قافله در صورت دوم  
 مردان جنابت رسیده اند از آن قرار کردن در آب نه شده اند و چون بیکبار  
 در آن آب می شود و آب حوض در دره قرار است و اعتبار از روی  
 آب پرست نه زیرا که آب پس در این صورت روا باشد و این مسکن را از وقت

او ستاره

روا باشد

او ستاره شود خواند ام و بنشسته ام و مسکن غریب است **مسئله** اگر یک  
 بشکلی کوه سفید یا در دره جاده افتد چای پلید نشود فاما اگر در افتاد و آب  
 افتد پلید شود زیرا که در چاه هفت و رست و بلوان عام است و سر جاده پلید شده  
 نتواند داشت و مسکن افتاده را پلید نتوان داشت و بشکلی شتر همید  
 حکم دارد و اگر بشکلی شتر یا کوه سفید در وقت شیر و شیدن در کاه شود و  
 افتاد و دست ششوا و ششوا پکان بود و در حال دست و کاه و ششوا  
 فرو کند و پروان آورد شیر پکان بود زیرا که بر هر یک بشکلی پره دست  
 مانع از رسیدن بنجاسته است پس شتر فاما بشکلی از هم جدا شده و در میان  
 در شیر عانده افکاه برون بنداخت شیر پلید شود و خورده **مسئله**  
 اگر جوی که در کوه و نیم پهناء در آب پکان بود استاده و روان نیست  
 در این جوی و هفت و غل کردن و جامه غارت روا نیست و اگر چند در آن  
 این آب از پنجاه تا ستر قندی بود زیرا که آب روان نیست باندک بنجاسته  
 پلید نشود فاما اگر آب برگیرند و دست پلید درون نکند روا باشد  
 و اگر بطریق این آب را روان کنند و هفت و غل کردن و جامه غارت  
 کردن درون روا بود و همچنین اگر آب باران در راه استاده بود و در این  
 آب بیکاسه یا بکوزه برگیرند روا بود که برگیرند و او را اعتبار نبوده که کویند که  
 شاید راه پلید بود باشد زیرا که و هم بنجاسته اعتبار نیست کاین  
 بنجاسته را اعتبار است و اگر کاسه و کوزه در دره دست او پلید بود  
 و میخورد که از این آب استاده غل کند اگر این آب را مل تواند روان  
 کرد و نیکو بود و اگر غل تواند باید که بدان حوض آب برگیرد و پس رود

و شاید  
 ی گرون



و بر دست ریزد چندانکه دست او پک شود آن گاه دست بدین آب فرو می کند  
بر کبر و بر پرسی می رود و بر خود می ریزد و بجای که آب مستعمل او باز  
بدین آب نیاید اگر در روز رها آب موی او درین آب را ریزد یا خونی  
حمام بچکد این آب را و خون حمام بپاید نه شود و این مگر را از عجب  
الله بن عباس رفته الله عنه ما کرده اند او صوب فرموده و من یملک نشر الماء  
و انما من رحمة الله تعالى ما هو اوسع من ذلك گفت که نتواند که نگاه  
دارد که از مولی یا از اعضا او در صحن حمام قطره آب بچکد ما از رحمت  
خدا که تعالی امید میداریم که از این برکت و فراخ تر چیزها را در باب  
ابدست و غمان از ماله ریزد و برسد **مسئله** اگر مردی غمان کند از  
حمام بخورد را بر سر نهد و در خواب رود و این او بدین حمام  
آب رود و یا ده این مرد من آن آب پاک بود فاما آب دهان مست که در وقت  
خواب حمام رسد اگر بوی خمر من آید یا رنگ خمر بر حمام می تواند دید  
حمام بپاید شود و آب دهان مرده بپاید بود و این کافری که بود که خمر  
خورده بود یا گوشت خوک خورده بود بر فوران کوزه آب خورده  
آب بپاید شود و آب دهان کرب مکروه است و اگر موش خورده و بر فور  
آب خورده باقی آب بپاید شود **مسئله** در کتاب زردین آورده است  
که اگر موش در طاس آب شد و پرون آمد آن آب پاک باشد یا بپاید اگر  
کوک که بپاید باشد خطا باشد و اگر کون که پاک باشد هم خطاب  
باشد صوب است که بنکریم که اگر موش از کرب بر تخت است  
و در آن شده آب بپاید باشد و اگر نه آب پاک بود زیرا که کرب چوب

موش را بدواند البته موش بشکشد پس آب را بپاید کند و هر چه  
با اختیار بود این نوع حرکت نکند **مسئله** اگر پرسند که در آن کوش  
از کاسه یا از طاس آب خورده آنچه بس ماند خون بود بپاید بود یا  
مشکوک اگر کون بپاید بود خطا باشد و اگر کون مشکوک بود هم خطا باشد  
چون صوب است اگر در آن کوش زبانه است آب بپاید بود اگر ماله است مشکوک  
بود زیرا که در آن کوش زبانه است که هر چه ای بنجاست و زبانه پند بوی  
کند و پیوسته لبهای او نجس بود و در آن کوش ماله را لبهای او نجس  
بود که بوی نکند پس خورده او مشکوک بود و این نیکو تفرقه است که  
بیان کرده اند و بعضی گفته اند که فرق فاما درین کتاب می باید که بپاید  
که تفرقه با است والله اعلم **مسئله** اگر مردی می روغنی دارد و می  
در شب و چکن سر که در در یک خانه از هر کدام خمر می آید بر گرفته و در  
طشت ریخته نگاه در طشت موش بیافت افتاده مرد کدام خمر  
بپاید باشد اگر کون که خمر روغن خطا باشد و اگر کون که خمر و شباب  
هم خطا باشد صوب است که شکم موش را بشکافند اگر روغن  
پرون آید خمر روغن باشد و اگر شباب پرون آید خمر و شباب باشد  
و اگر سر که پرون آید خمر سر که بپاید باشد و اگر هر سه پرون آید موش را پیش  
که به اندازند اگر خورده و شباب روغن بپاید باشد و اگر نه خورده هم  
سر که بپاید باشد این **مسئله** در کتاب زردین موالنا شمس الدین  
الخلوانی رحمة الله او داده است که اگر مردی به صواب طعام می پزند و گوشت  
در یک کوزه نگاه مع از ماله و یک و بر گوشت و شور یا بپاید باشد



یا اگر کوی پلید شود خطا باشد و اگر کوی نشود خطا باشد چو آب  
صوب آنتست که بکریم که اگر یک بر جوش بود و آن مرغ را از  
یک پرون کشند گوشت و شور یا پاک بود و اگر یک بر جوش نبود و مرغ  
در روی بر و گوشت و شور با پلید باشد بر آن که جوش دهد یک بزرگ  
رفتن آنتست چو بقیه جوش بس فرق باشد و این مسئله  
غریب است **مسئله** آن مستعمل بر اختیار فتوی پاک است اما پاک کننده نیست  
از آنکه آب پاکست که بر عینوه پاک می رود برای تعبیر تا اگر مردی غسل  
کند از جنابت یا وضو تازه کند وضو را بار بار روی خشک کند بآن  
این از روی غمان روا باشد و امام <sup>برای از روی غمان کرده اند</sup> رسول اعظم  
این از وضو گذشته بآن غمان کرده اند یا نکه غسل نبی و صبی مستعمل  
نیست در فتاوی محبوب آورده است و در بعضی نسخ جامع صغیر دیده ام  
که در ستارجه که در دست می گیرند نه از برای وضو بدعت است و رسول  
عم و یاران رسول عم بدست نگرفته اند **مسئله** کدام عینوه است که تا  
مردم غمان کردار و بالغ نیست شستن آن فریض است و چون بالغ می شود  
سنت است چو آب او موضع موی رو که مردم و این مسئله از خیرت الفقها  
بنشسته شد **مسئله** اگر مردی وضو می سازد یا غسل میکند و عینوهی  
خود را به جامه تن خشک میکند روا باشد و غان شش درست بود مگر نیز  
دیگر بشیر مریش و این مسئله در تحفه الفتاوی خواند ام که شیخ الا  
سلام عبد الله برقره رح تعنی که است و در بخارا آسوده است و یکم  
از کیسوی حضرت مصطفی علیه السلام در روی او است و او بر قفا

اعظم

خوفه

بوم در بخاری **مسئله** کدام فریضه است که در تحت او و بار بار از هزار  
و هزار فریضه است چو آب بکوی که غسل کرد از بزرگ موی آن رسانیدن  
فریضه است لقول عم تحت کل شعرة جنابة **مسئله** شستن نارسیده غمان  
خفایان بکند از وضو و خفایان در شب اول اختلام افتاد و قضا غمان  
خفایان بر ولازم شود و غسل کند و بقضاء غمان خفایان مشغول شود  
نیز اگر بالغ چون در شب بود آخر وقت غمان خفایان را و اهل غمان بود که  
و کند از روی غمان خفایان اول تطوع افتاد چون پیش از بالغ کند از روی  
و وجوب غمان یا آخر وقت است چنانکه در وضو فقیر مذکور است اول مسئله  
که محمد بن الحنفی واقع شده این مسئله بود که از امام اعظم اخبر  
رحمة الله علیه را پرسید و در حال غمان خفایان را کرد و چون امام آن بدید  
او در دین بزرگ شود و هر که محال دارد که در روی جمع ناضج بچند کسی  
تا جمیع دیگر در آمان خداست پس در روی او فراخ شود و هر  
که ناضج در آن بود و روی تنگ شود و در شب بر جیشد روا باشد  
**مسئله** اگر کسی موی شیب تاف را حلق کند یا شکار خوک کند بر روی غسل  
واجب نه شود و در افواه است که غسل واجب می شود و این سخن عوام افتاد است  
که غسل کند و موی شیب تاف را شستن او چهار روز باید که حلق کند اگر بر این

✓



زیادت بود نماز وی مکروه بود و موی زیر بغل حلق نباید کردن سنت آنست که  
بر کند تا نور چشم را زیادت کند و بوی ناخوش بر **مسئله** ناخن بر جیش  
و موی سر حلق کنی و خرقه و حیض را و دندان مردم که یکشید و خنوع که  
فصل کنند همه را و زیر خاک باید کردن که چهره آدمی است و بزرگی این چند **مسئله** را بنظر  
در نظم هفت چیز است که اول تن مردم و دهن آن و رسول مستحب است  
آن خلافی که کوهی اند روی آنچه در خفته کردن افزون است خرقه و حیض  
انگلی پس اگر آن موی دندان ناخن خنوع است **مسئله** اگر اجنبیت  
رسیده بود پیش از آنکه غسل نکند یا دهن را نشوید طعام خورده نشاید  
اگر این عادت کند بدرویش افتد و کارهای درویشی بار آورده و نفی  
ستاید کردن در آخر کتاب انما یا کم انشاء الله العزیز **مسئله** اگر  
مردی کلاه خدیر یا خللا خود در یک شب بدو بیت اتفاق خلوت افتد  
و بار غسل کردن حاجت نبود زیرا که رسول عیم بگردن حجات بر من آمد  
ست و یکبار غسل میکرد **مسئله** اگر شخصی در اجنبیت رسیده باشد  
روان بود موی بدن را برزد و یا موی سر حلق نکند زیرا که رسول عیم فرمود که  
اگر موی شیب ناف را برزد سر و حلق نکند در جنابت مکروه بود و هر بار موی  
که در زمین افتد فراوان بوی خشم کند که مرا فایده و مراد از میان افکند

مسئله  
۱

**مسئله** اگر شخصی و هنو ساختن و بعد از آن ناخن بر چند یا موی سر حلق  
کرد و موی سر حلق کرد نماز یکبار و در وقت باران شستن و مسح سر کشیدن  
حاجت نبود زیرا که فطره بقطره مبدل شده است و این **مسئله** را شاه مرد  
غلام ابی طالب کرم الله وجهه از رسول عیم روایت میکند و یکی بزرگی از  
فلسفه و آنست که رسول عیم در حق او فرمود که لو اجتمع الناس علی حب  
علی لما خلق الله تعالی النار یعنی اگر او میان بد و نیک جمع شده ندی و بقیع  
علی در دنیا و روی هرگز خدای تعالی آتش رو بخ را نیافرود **مسئله** غسل  
را بینج من آب تمام بود بیکم و هنو سان و یکبار من بر همه اعطاد خنوع  
بریزد پاک شود بر قول ابو یوسف القاضی که وقت بر همه حفا و مالد و انگشت  
و بر نافی کند که یکی از یاران رسول عیم گفت یا رسول الله آنچه از تو می شنیدم  
اگر مرا یا دهنی مانند و دیگر روز فراموش میکنم رسول عیم فرمود که در وقت  
غسل کردن انگشت در نافی من کن که از جرأت وی فراموش کنی **مسئله**  
در خبر است که هر قطره آب که از غبلی کشد بر زمین جگه صق تعالی فرشته  
در وجود آورد تا گناهان او را از منش خوارد و جنات بود که برکن از  
درخت بریزد گناه او را و شود در حلال جنات بریزد در خلوت  
صحابه بزرگ گفتند یا رسول الله راحت و اتم ثواب گفت بلی اگر حرام کند

۱



راحت یا بد و هم عذاب و آنگاه فرمود که هر روز میان سه یا پنج خفت عزت ۵  
 رب العالمین از بسیار کناه سه طایفه بنالدا اول از آن طایفه که نماز نکند و  
 دوم از آن قوم که حقون بناحق میریزند سیوم از آن قوم که از جنابت خرام غسل  
 میکنند و آن آب غسل را بر زمین میریزند **مسئله** هر که از جنابت رسیده باشد  
 خواند که طعام بخورد و او نباشد بسم الله الرحمن الرحیم بگوید و کلمه  
 شهادت و تکبیر و رستان و جوب با کند غان نگوید و روایت کرده اند که وقتی  
 رسول جنابت رسیدن بروی از خانه بروی نیامدی و کسی را پیش نکند نشسته  
 و گفته که بلغظ سلام که از نامهای پاک پروردگار است در زبان نباید  
 راند و در کتب توارنج خواند ام که وقتی سلطان محمود غزنوی را  
 در جنابت رسیدی کسان حقه را که محمود نام بود آواز نداده و نام ایشان  
 در زبان نراندی تعظم نام محمود را و امام اعظم را هرگز در باره را که  
 کاغذ سفیدی فرخندگی هرگز بوی و حقو نکر فتنه و این تعظم سلام است و آنچه  
 مردم نوشیده میکنند و در زیر پیکل آندازند و اینست و خواند ایشان حرف  
 است **و در خبر است** که روزی جوانان هجابه نام ابو جابل را بر کاغذ نشسته  
 بودند بتر میزدند رسول عیم منع کرد و گفت که این همان خروفی است  
 که قرآن بدین میخوانیم و این خروف را عزبت **مسئله** اگر شخصی در سجده سالیکی

مسلمان

۹  
 مسلمان شود و اهل بصره گویند که او را ختنه میکنند زیرا که ختنه کردن از برای  
 غسل است که اندرون پوست را شستن و غسل فریضه است پس این شخصی را  
 تعلیم دهند که در وقت غسل کردن اندرون پوست سر این موضع را بشوید  
 این تمام باشد و امام اعظم ابو حنیفه و سید و هشام و از ارم علیه را جوب فرمود  
 در مسلمان و چهار مسئله را در توفیق داشته است و شخصی اندر نظم زمین ۶  
 قال ابو ذری لما لم یدر فقد اذی الفقہ لنین فی الدھر و الخش کد اک حوا و  
 محلا اطفال و وقت ختنان اول در مسئله در رویم در مسئله ختنی مشط  
 و سیوم در مسئله محل اطفال کافران که در برهشت باشد یا در دروغ  
 چهارم در برهشت که عمل صالح نداشتند که بگویم برهشت روند و عمل بد نداشتند که  
 بد و دروغ روند در توفیق کردن بر هر کس چهارم در وقت ختنه کردن زیرا که  
 اگر گویم که در وقت حورای ختنه کنند تا رسیده را سبب در در ساییدن  
 شده باشد و اگر نه که ختنه کردن فرمایم عورت او را دیدن روا نیست که بجم  
 باشد که ناظر و منظور در لغت من شوند و بعضی از علما گفته اند که کنیز که ختنانه  
 بخزند تا او را ختنه کند و مولانا شیخ الاسلام برضا الدین صاحب هدایه آور  
 است که آب را ساییدن در اندرون پوست موضع معلوم واجب نیست  
 زیرا که او را این خلقی است و قاضی امام ظاهر الدین در این قول اختیار کرده است

بالنعمان



زیرا که بر غسل کننده خیر شود و اگر از حشش می شود باید برتر باشد چون  
 باب عبادت است و موی لب در روز مسامحه ثواب زیادتان خشنه کردن  
 و علامت مسامحت است و اگر موی لب در روز شود برتر از موی خنوا  
 بگاه شیطان باشد و درین باب و عید بسیار آمده است موی کوتاه کردن در کتاف  
 فردوسی اخلاص دیده ام که هر که روز جمعه موی لب خود را بر نداند یک روز در راه  
 نیک در دیوان عمل او شست کند و ده بدیر محو کنند و اگر در صبح او و مرده  
 یا بند یکی خشنه کرده است و موی لب نازده و یکی موی لب زده است و خشنه  
 ناکرده است آن شخص را که موی لب زده است و خشنه ناکرده بشویند و بروی  
 نماز کند ارون و در کورستان مسلمانان دفن کنند شاید روان  
 شخص که خشنه کرده است و موی لب نازده نشوید زیرا که بسیار  
 کس باشد که از کفار که از ما در خشنه کرده من آید رسول عدم فرموده است  
 که من لم یاخذ شاربیه فلیس منایع هر که موی لب را که کوتاه نکند  
 او از ما نیست و آنچه میگویند که هر که خشنه نهد از مسلمان نیست  
 و کشته او حرام است اعتبار از نهاده و کشته عوام الناس **مسئله**  
 مرد که از جنابت غسل میکند و در روز تعویذ و اگر از آفتاب یا کاسه  
 آب بر سر میریزد او از جنابت پاک شود فاما آن <sup>را</sup> <sup>حقیقت</sup> تعویذ را تا از کوفه  
 آید <sup>الایب</sup> <sup>احاطت</sup>

برون

برون نمکند و با احتیاط نشوید آن ریمان پاک نشود زیرا که آب از کاسه  
 آب یا از آفتاب که بر کتف آن بپاشد که در میان تاب ریمان و  
 بافت ریمان تر شود چنانکه ریمان را پاک کند و اگر در آب روان غسل میکند  
 آن ریمان تعویذ پاک می شود زیرا که آب روان راقوه است که تحمل نجاست  
 می کند و بهر جای در می رود این مسئله را مولانا صدر الاسلام صاحب الحیط  
 در مغنی که آورده است که پانزده مجلد است و قسمتی موی غریب است مسئله  
 اگر در برون دندان مردم گوشت پاره و یا چوب از طعام مانده باشد و از برون  
 نبرد از جنابت غسل میکند غسل و دست بوی یا اینچاق و قول است یکی  
 قول آنست تا که آن گوشت پاره و طعام را برون نکند غسل او درست نبود  
 و یکی قول آنست که از عهد غسل برون آید زیرا که آب بر همه چیز غالب  
 است که در برون دندان او رفته است و رسول عزم فرمود است که کل  
الوجع لا یطاق کل النعم معی آنست که آنچه از طعام بر سر زبان از میان دندان  
 برون کند او را بخورید و آنچه بخجلال برون کنید نه از آن بخورید و این  
 حدیث غریب و مشکل است که علما از یکدیگر معنی و این پانچان بر یکدیگر  
 و این نوع و یکدیگر بدان **مسئله** اگر در روز یا خن شخص خن  
 گرفت باشد و از جنابت غسل میکند آن خن را برون نکند از عهد <sup>را</sup> <sup>حقیقت</sup>



غسل پرون نیاید حکم جنوب است حکم حنا فاما پیش کوش و خاک رنگ  
ایران و سرخ جرم را در زیر ناخن مانع غسل نباشد **مسئله** هر که جنابت  
رسد باید که بر فور غسل نکند تا زمانه نجس و یا بول بر زن نکند یا قدر  
راه نرود تا منی او منقطع شود و غسل او درست باشد زیرا که رسول  
عم فرمود است که غسلوا قبل الطعام ولو برة بلوا بعد الجماع ولو بقطرة  
یعنی چون طعام خورید بیشتر قدر شود با فرو کشید و اگر چند یکبار باشد  
از صحبت کردن فارغ شوید بر فور بول کنید بر زمین یا با نخیبید یا  
مقداری راه بروید بعد از آن غسل کنید اگر پیش از بول غسل کند و بعد از آن  
ان نماز کند از او بعد از آن بوقت منی از وی پرون آید نزد یک امام  
اعظم و امام محمد رحمه الله و یک بار غسل باید کرد و نزد دیگر ابویوسف  
القاسم غسل نباید کرد که قاطعا نماز کند از او بول بر قول هر امام بزرگوار  
بارگذاشتن حاجت نیست زیرا که در وقت نماز از نظر ظاهر نبود  
**مسئله** اگر پسند که بلید پاک کتفه یکدامست چوب کون که بگویم که بلید  
پاک کننده بول است که راه کد منی کند و پاک بلید کننده غار نیست که  
کافرا می کشد و در ارشش می اندازد او استخوان خود شستند که وقت شستن  
بخار آید و در مسکنه او علماء بخارا سوال کرده ایشانند

پاک بلید کننده

استند

استند ام از و لا این دو مسکنه را چوب شستند و آموختند یک مسئله  
این بود که نوشتم که دیگر از او تاز او را بکشت آندست شد و تاز او  
مرز او را بکشت این عبرت شد که دست چوب را او که تاز او را  
بکشت آن کشت شد ابراهیم بود عم که و آن کیش را که فدای سما عمل بکشت  
و سبب شد یعنی قربان و آن کیش تاز او بود که خدای عز و جل آفریده بود  
و تاز او که را بکشت و آن عبرت شد پیشه بود که غرور را بکشت و آن  
عبرت شد و بشه از کیا بنیخ بود که در آن است او تاز او است **مسئله** اگر  
مردی را حلالام افتاد پیش از آنکه منی از وی ظاهر نشود پیدار  
شد مانند جنود را حکم گرفت چندان که شربت او ساکن شد آنگاه  
اندم خود را و دیگر منی از وی پرون آمد بر قول امام اعظم ابوحنیفه و امام  
محمد رحمه الله غسل بر وی واجب شد زیرا که چون منی از پشت وی  
جدا شد و شرمه بود و اعتبار از آنست و نزد دیگر ابویوسف القاسم غسل واجب  
نشود زیرا که قول او اعتبار ظاهر شد منی رست بر وجه و فتو شرف  
و مولانا امام فخر الدین امام الاعظم استاد العلماء حمید الدین الطهرانی  
چنین اعتبار کرده است اگر این شخص در خانه دیگری بود و فتوی بر قول  
ابویوسف است که غسل واجب نشود تا خدا خانه بترمت نه افتند که از حرام



او اندیشه کرده است و اگر در خانه و خود بود غسل لازم آید زیرا که محل  
 تهات نیست **مسئله** اگر مردی بخت با ملاه برخواست و رجاء خوب یا  
 ریزار بای خود تری برنگزید و بروی غسل واجب نشود یا اگر کوی شود  
 اگر کوی نشود **مسئله** اگر مردی بخت با ملاه برخواست که بنگریم که اگر در وقت خفتان  
 هم خطا باشد این مرد بایاد شروه خفته است چنانکه الت معلوم او قایم بود غسل  
 لازم **مسئله** نشود و اگر بیاد شروه خفته است و الت معلوم قایم  
 نبود غسل لازم شود زیرا که در صورت اول آن مذیست که او وی ظاهر  
 شده است یعنی آبست که او در نشاط باشد و آنرا ملاحظه خوانند و در مردی  
 غسل لازم نشود و دیگر آن آب باشد برنگی منی که در عقب بول آید  
 یا پیش از بول نیز غسل واجب شود و در صورت دوم یا در شروه خفته  
 و او را احتلام افتاده است و از آن غلبه خوب احتلام را فراموش کرده است  
 چون آب دیده است غسل لازم بود و مولانا اجل برهان الدین میگوید  
 که هنده **مسئله** چپ حفظه با و الناس و عندها غفلت یعنی این  
**مسئله** اینست که یادداشت واجب است و او میانه ازین **مسئله**  
 عاقلند و خوب **مسئله** نیز در یک مرد نامان بر عکس نماید  
 چون تا و مل کنه معلوم که مگر بر عکس نیست **مسئله** اگر مردی با حلال

خود

خود شب و رجاء خوب منی دیدند و میگویند این منی آنرا در رشت او را  
 غسل بایند کردن و زن منی کوید منی در دست مرد را غسل بایند کرد و خوب بنگریم  
 تا این مسئله چگونه است قاضی امام ظاهر الدین جواب فرموده است که اگر آن منی  
 سفید رنگ است و غسل واجب بود اگر منی در دست بر زن غسل واجب  
 بود بر قول دیگر اگر آب منی که بوی آن زن بود بر وی غسل واجب باشد  
 و اگر در او بود و غسل واجب شود قول درست آنست که بر وی غسل واجب  
 شود که احتیاطاً در بخار مرد بر او **مسئله** واقع شده بود قاضی امام اجل ظاهر  
 الدین رحمت السامی سه قول بیان فرمود بگفت مشکوک بر بزرگتر از آن امام  
 قاضی ظاهر الدین مولانا گفت چرا کار از سر نگیرند و بقیان او و غسل  
 نکنند مولانا فرمود که قول درست آنست که بر مرد و غسل واجب شود  
 شاید که در ماه رمضان باشد و صبح فیه باشد **مسئله** در حالت غسل  
 کردن دست بر اعضا مالیدن نزدیکی امام اعظم ابوحنیفه و محمد بن الحسن  
 رحمهما الله شرط نیست و نزدیکی امام ابو یوسف القاضی شرط است چنانکه  
 پیش ازین یاد کردیم و غرضه کردن در حالت غسل فریضه نیست سنت  
 امام آب و در همان کردن فریضه است و آب در پنه کردن نیز فریضه است و اگر  
 غسل کنند روزی در آن بپوشد باید که آب در پنه کند بدماغ بر کشد و اگر



روزی در بود انگشت خود را آن ترکند و پیر پنه پر کنند و پیر که درین  
 مویست که یا خود پوستست که حکم ظاهر در و شستن آن و غسل نه  
 فریفته است که و شیخ الاسلام اسحاق کلا باول در بخاری و کتاب  
 معانی اخبار را آورده است که چون بنده مؤمن شب و در خواب شود شیطان  
 که بر او مسلط است در پنه او را آید و نجسید با خدا و بر غیره باید که  
 در وقت وضو ساخته در پنه کردن احتیاط تمام کند تا شیطان را از پنه  
 برون کند و اگر آن روز شب برسد تا انگشتی از نجس یا دیگر از وی زنج  
 و الا استاد خود شنیدم که چون شیخ الاسلام کلا باول یک مفسر شرح  
 تفسیر احادیث رسول عم جمع کرده و آن کتاب را حقایق الاخبار نام  
 نهاد رسول عم را خوب دید و از آن گفت آنچه از احادیث من جمع کرده  
 بشر من بیاورم چون او را مطالب فرمود گفت این جمع کرده هم است و گفته  
 من است فاما آنچه این کتاب را حقایق الاخبار زمام کرده نیکو نیست الا آنکه حقا  
 یق چو هار که حد او نه تعالی که نه ند شیخ الاسلام کلا باول گفت یا  
 رسول الله این مجموع را چه نام کنم رسول عم گفت من این را معانی اعتبار  
 نام کرده ام و علماء و این کتاب را در میزم داشته اند آمدیم و یک بار در بیان  
 غرض و احاطت غسل کردن را در اسلام آنت که اگر شستن غسل

میکند

گویند

میکند اگر در صنعت که انجام نیست باید که آنجا غرض کند اسلام و اگر  
 مردم است آنجا که غسل می کنند غرض نه کند تا مرد را ظن آن نبوده که با حلال  
 خود خلوة ساخته است که این غایت به حیال باشد و شرم از ایمان است  
 و از روی و بال جناس است که حلال خود در پیش مردم صحبت کرد و این فعل چهار  
 پایان است نه فعل آدمیان و در روز آخر الزمان قوم باشد که وضو غسل  
 را در جای کند که دیگران بینند و آن قوم که چنین کند با حیوان برابرند و خدا  
 تعالی در قرآن مجید خود می فرماید که ان الذین یاء کلوز و تمتعون  
 کماتاء کل الانعام فالنار مثوا لهم معنی و الله اعلم بالحققیقة انکس  
 که میخورند و تمتع میگیرند از حلال چنانچه تمتع حیوانات از آتش  
 و درینجا این شانست **حکایت** از او که خود شنیدم که چو  
 حواجم ابو جعفر کیر بخاری رحمة الله مدت جمعی در سال در بغداد  
 و علم آموخته و به بخاری آمده و سر و زبیر و از بخاری را فرمود آمد  
 و حلق او را اقبال کرد و در خواجه بخانه خود زلفت مردم گفتند  
 حال چیست که امام بخانه خود تار و خار می که محرم او بود گفت درین  
 توقف حکمت هست اما گفت درین مدت عبادت ایام حیض عورت را  
 نگاه داشته ام امروزی بختم حیض او بود ترسیدم که نباید که شهوة



غلبه کند و شیطان میراث و خلوة روح و خدای تعالی فرمود است که قاعه عزت و  
نسایه الحیف و لا تقر بها من معنی و الله اعلم ان زمان عزت  
طلبید در حالت حیض نیز یک ننگ تا بعد از آن که قوت نشوید چون  
روز و هم تمام شد بخانه رفت القه چو شب یازدهم خلوت را اقتاد  
سحگاه بخونن خواجه ابو صفی که آنرا صوفی مسجد حق را میخوانند  
و در آب غسل کرد و غرغره میکرد و شب تاریک بود بنداشت که آنجا نیست  
و دیگر درین صوفی غسل میکرد و غرغره میکرد و در مسجد یک روز دیگر  
صوفی بود و هر دو آمدند و صبح میدادند که اندک خواجه ابو صفی بر  
خواست و ما تمسک داشت خلق بخارا را خبر شد حضور و بزرگ کرد آمدند  
و پرسند خواجه امام صفی گفت که من آن مرد و یکروزه و شش درین صوفی بودم  
غسل کردم و هر دو غرغره کردم یکدیگر را را شنود ایم تا ده سال دیگر استغفار  
آن باید کردم از عهده این پروین نیایم و در خدمت امام رفته خواندم که ویندا  
ر باید که پر از کار باشد زیرا که طاعت بی ترس با معصیت بر است و معصیت  
بد ترس و بی حیا با کفر بر است و دیگر بروی خواندم که هر وقت چنان شود که  
عالمان شبیه خوار شوند عایمان حرام خوار شوند و هر وقت که عالمان  
حرام خوار شوند عایمان کافر شوند و کفر بالا گیرد **مسئله** اگر کسی را موی دراز

باشد

باشد چون غلویان کیس و بافته بود و یا چون ترکان نقول بسته بود و وقت  
غسل چنانست بروی لازم نبود که موی را بشکافد تا خارج نشود و این اختیار  
فتوی مولانا محمد الشریعتی فاضل اکرمی را بشکافد احتیاطا کرده باشد  
و نکو بود و بر زبان لازم نبود که موی را بشکافد که خرج می شود زیرا که  
آنم سلمه گفت یا رسول الله در وقت غسل کردن موی خود را میکشایم و  
بار آن بر سر من ریزم پاک شوم رسول گفت پاک شوی و نزد یک  
عایشه صدیق رفته الله عنهما در حاکایت کرد که ابو هریرة رفته الله عنه زبان  
خود را می فرماید تا هر وقت غسل کردن موی یافت را یکشاید عایشه رفته  
الله عنهما این معنی را انکار کرده و گفت زبان خود را فرمایند تا موی هاله خود  
را بر کشند و ابو هریرة را از آن منع کرده اند و عایشه رفته الله عنهما و عن  
ابو هریرة این بزرگ بود و قول او حجت بود رسول عم در حق و فرمود که  
چهاره انکسین مرا که از وی به پرسید که میداند و جواب من گوید در حق وی  
۱۰ و این در کاره ام که اللهم فقیرا بنی الدین و عایشه رفته الله عنهما پست و  
هزار رسول عم روایت کرده است و یازدهم از اشوال خود گفته و  
در مناقب عایشه رفته الله عنهما خواندم که رسول عم در حجره  
عایشه بود و ابو بکر صدیق رفته الله عنه حاضر بود عایشه گفت یا رسول

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب



الله برهنه اگر مردی بودی هرگز بدو رخ نرفتی رسول عم گفت یا عایشه  
 دعوی بزرگ کردی و گفته یار رسول الله برهان نمایم که در دنیا چهار کار  
 کردی هرگز خدا را تعمر ابد و رخ بنزد او ناکم باز که نماز گفتی و روم  
 بنهار و قضا اول نگاه داشتی و سیوم اسبان عازیان را علف و آب و در هر چهارم  
 عالمان را خدمت کردی حق تعالی بر من رحمت کردی و به برشت بروی رسول عم  
 گفت صدقته یا عایشه **مسئله** اگر پرسند که شخص خوب و بد آب منی ندید  
 غسل بروی لازم باشد یا نه اگر کوی لازم شود خطا باشد و اگر کوی نشود  
 هم خطا باشد خوب خوب است که این که اگر مرد است غسل واجب نشود  
 و اگر نیست غسل واجب شود و فرق آنست چون زن را رحم است شاید که  
 منی او بر رحم رفته است فاما اگر احتلام مرد حقیقه بودی البته آب ظاهر شدی  
**مسئله** اگر مردی بایزارهای خفته بود و احتلامش افتاد اگر منی خشک را  
 بدست بمالد و نه بشوید جامه او پاک باشد یا نه اگر کوی پاک باشد خطا باشد  
 و اگر کوی پاک نباشد هم خطا باشد خوب خوب است بنکریم که اگر این شخص  
 با وضو خفته بود منی بمالد پاک شود و نیز که بر راه کدر پاک گذشت  
 است و اگر به وضو خفته است چنانکه در وقت حفاق بول کرده باشد بمالد پاک  
 نه شود باید شستن **مسئله** اگر پرسند که مردی را که چنانست رسیده باشد  
 برهنه

برهنه در حوض بزرگ شود چنانچه حوضی حال بخار است و بجانب او که بیرون آید از  
 چنانیت پاک شود پاک اگر کوی پاک شود خطا باشد و اگر کوه پاک نشود هم خطا  
 باشد خوب خوب است که بنکریم که اگر درین حوضی آب بود و آب در ده و پنج  
 وی شده است پاک شود و اگر نه نشود و این مسئله را مولانا بزرگ همید  
 الدین حنزی از طالب علم نابرسید و علم و کیا است ایشان را بیاموزد و  
 و این مسئله هم پرسید یکم کار و الا بر سر چاهی رسیدند چون آب از چاه برکشیدند  
 موشی مرد و در لویافتند چند شبانه روز نماز را بآن مرد طالب علم  
 چون کتاب قدوری خوانده بود گفت اگر موش امس نکرفته است یکشنبه رو  
 و چه بیکشنبه نماز را قضا کند و اگر موش از سه جمعه شده بود سه شبانه  
 روز نماز را بآن مرد و درین مسئله خوب راست نیز که این جواب  
 در حق کسی است که در سر جاده مقیم اند کار و از این جبهه کار و درین  
 مسئله اقاویل بسیار است و الله **مسئله** مسیح موعود و مسیح  
 سر و مسیح جبره مسیح بر موعود است بر سنت رسول عم نه بنفیس  
 چنین فرمود است که لو کان الدین بالترک لکان المسیح و علی باطن الخفی  
 اولی من المسیح علی ظاهر یعنی اگر کار و درین برای بودی مسیح بر سر پیران  
 موعود کشیدند بهتر بود از آنکه مسیح بر سر پیران موعود و این سخن امام



سبب جای در راه الفقهها آورده است که و چنانکه مراد از مسیح بر موزه کشیدن رو است  
 زلفان را نیز رواست و این مسئله در فتاوی محبوبی آورده است و اگر  
 مسئله را چنین نشان دهیم کتاب در این شود فاما در بعضی مسائل  
 به ضرورت نشان می باید <sup>علامت</sup> و در آنکه از علما و بزرگان چنین اندیشه  
 می کنم که نباید که سخت گوید و همانا که نکونید و موزه که بروی مسیح کن یا  
 یک که پاک و درست بود و در پشت بود چنانکه بیاورد آن موزه سفر توان کرد و  
 بروی مسیح کن اگر بروی مقدار است انگشت دریده کی بود مسیح را بنمودن زیرا که  
 آن قدر که شستن فرقی باشد و باقی مسیح داشته بود و جمع شود میان بدل بدل  
 و این روا نیست لیکن اگر بر یک پای موزه مقدار یک انگشت دریده کی بود  
 و بر دیگر پای و انگشت مسیح بر این موزه روا بود و دریده کی موزه از این پای بدان  
 پای زود و جمع نشود فاما بر یک پای جمع شود که بمثل جوال و روی شود با  
 تکلیف آن دریده کی که سوزن و درفش و روی فو شود و این مسئله عرب است  
 و بر فایده و جزو رفتن و مولانا از اندعتاب یافته نشود و اگر باور بتجرب  
 از بزرگان سوال باید کرد تا میداند یا نه **مسئله** مدت مسیح موزه میقیم را  
 یکشاید روز است و مسافر را شبانه روز است و ابتداء مسیح موزه از وقت  
 رسیدن حدیث است نه از وقت پوشیدن موزه و منو ساخته **مسئله** اگر مردی موزه

وارد

نشود

۱۲  
 دارد و منوی سان و یکبار از موزه پروان کرد پای را بسته و در موزه کرد و او را حدیث رسید  
 موزه را از پای پروان کرد پای را بسته و در موزه کرد و او را حدیث رسید  
 بر قول امام اعظم ابو حنیفه و اصحاب چون و منو سان و بدین موزه مسیح  
 کشید و او را پروان کرد و در اول کامل بود و است و بر قول امام شافعی  
 در بدین موزه مسیح کشیدن روا بنمودن زیرا که و منو اول کامل بنمودن تا هر پای  
 را نشود بدو نگاه در موزه نکند روا نباشد **مسئله** مسیح موزه کشیدن  
 باید که دست را بآن ترکند و بپوشانند انگشتان دست را بر سر موزه نهاده چنانکه  
 انگشت زیاوت بود از سرهای موزه و هر دو کف دست را در هوا و او را و بپوشانند  
 های انگشتان می کشد تا چنانکه آب مستعمل نمی شود اگر بر انگشتان دست  
 میکشند آب مستعمل می شود چون کفهای دست را در هوا و آب تازه از کف دست  
 بپوشانند انگشتان را رسید تا بحد شستن برسد و باید که بتجلیل بکشد تا آب  
 کفهای دست خشک نشود و بدین دست پای را دست مسیح کشد و بدست چپ پای  
 چپ را مسیح کشد و آنچه میگوید بر عکس این می باید سخت عوام الناس  
 این اعتقاد ندارند و اگر بر موزه مسیح کشید فاما از مسیح کشیدن ظاهر نشد  
 روا باشد شاید که موزه جرب بود و آب را بخورد و دیگر و چون مسیح کشد باید که  
 می بجانب اندرون بآن کشد زیرا که در وقت بول کردن اگر در راه اندرون ماین



برسد موزه رسیدن بود پاک شود آن گاه دیگر بار دست را از کند و به تیغ دست کردن  
 مسج کند که رسول هم فرمود است که بعد از تمام وضو مسج کردن کند و از غسل  
 درون خ خلاص شود مسج کردن سنت از رسول هم و خلق هم را مسج کردن  
 بدعت است و رسول هم فرمود است هر که در وقت نماز کند که در آن گشتن پاش  
 را با انگشتان دست از شیب بی لاجل کند آتش درون خ با انگشتان پاش  
 او نیاید **مسئله** اگر بر کند که شخی بد و انگشت بر موزه خود مسج میکشد روا  
 باشد یا نه اگر کوی روا باشد خطا باشد و اگر کوی روا نباشد هم خطا باشد خوب  
 صواب است که بنکریم از انگشتان ابهام و سبابه مسج می کشد روا باشد و اگر  
 بغیر این دو میکشد روا نباشد زیرا که میان این دو انگشت فرجه بزرگ است آن  
 فرجه بجای انگشت دیگر است بخلاف میان انگشتان دیگر **مسئله** مردی بر موزه مسج  
 کشیده بود اگر پاشی از موزه برون کشد مسج روا و موزه باطل شود و آن دیگر  
 موزه را نام باید کشیدن و اگر بعد از مسج کشیدن یک پای او را بشوید اگر مقدار  
 سه انگشت پاشی تر شده باشد مسج باطل بشود و اگر بیشتر یک پای تر شود اگر موزه  
 لا برون باید کرد و در هر دو پای باید شستن زیرا که بعضی از پاشی را مسج بود  
 و بعضی را غسل با مسج جمع نشود **مسئله** بر جوارق اگر پاشی تهاوه **مسئله**  
 تاه محکم بچند چنانکه انگشتان بودی فرو نشود مسج روا باشد همچنین بر لاله و بر جوارق  
 در غلش

در غلش گرفته باشد که مسج روا باشد و آنچه میگویند مسج بر موزه که پای تاه  
 پوشیده باشد مسج روا بنور سخن عوام الناس است اعتبار ندارد و مسج روا باشد  
 و اگر موزه در خ پوشیده باشد و هر بار که پای از زمین بر میگیرد پا او را از غل  
 موزه جدا میشود و چون پای از زمین منهدم یا پا او بجای رود بدین موزه  
 مسج روا بود و اگر موزه چندان از پای برون آید که پاش موزه راه نتوان رفت  
 مسج موزه باطل شود زیرا که بیشتر پای برون آمده است **مسئله** کدام است  
 مست که بجای فریخته نشینند خوب است آنست که مسج بر موزه است که فریخته بجای  
 شستن پای نشیند **مسئله** اگر بر کند که کدام ترک است که پنج فریخته را در  
 یک صورت و پاشی ده فریخته را در یک صورت بر من اندازد و جواد آنست که ترک  
 موزه افشانند بود در وقت پوشیدن که بنی است و موزه بود باشد و در معین  
 یک شبانه در روز باین موزه خاک گذارد و مسافرم شبانه روز و چون موزه  
 جردن کرد و بنی است را بیدار بخان بران سزاید که از آن **مسئله** اگر مردی و  
 جنو سار و مسج موزه را فراموش کند و آب پاک را در موزه محکم بود چنانکه  
 آب پاشی او را سد و خاک گذارد و او را همچنانکه مسج فراموش کرد بود و با  
 را بر سر او بار آورد و او را مسج موزه فراموش کرد پس او بر روی گیاه تن رفت  
 و شب غم افتاده بود قول است آنست که مسج موزه نیابت دارد و غار را او  
 از جنس سوزی بمل







و عنومسا و مسیح سر برین بر مقتضی می کشد روا باشد یا نه اگر کوی روا باشد  
خطا باشد و اگر کوی روا نباشد هم خطا باشد جواب همو ب آنست که بنکلم  
که اگر مقتضی ظاهر دارد روا نباشد زیرا که چون در رشت باشد اگر اندکن  
رو بر سر او رسید اگر به یار باشد روا باشد زیرا که نرم بود و از وی آفت  
نمی رسد و بپس او رسید و الله اعلم **مسئله** کسی که رکوع باده باشد باید که  
چون وقت نماز در آید و عنومسان و دو رکعت بنده مسیح کند و اگر چه امام قوم باشد  
و امامت کند و ترک نماز نکند و همچنین اگر اعصاب و عنو او مجروح بود بر کوی  
بر بند و مسح کشد و نماز بکند و روا باشد زیرا که شاه مردان علی ابن ابی  
طالب کرم الله وجهه روایت میکند که روز خرب احد شمشیر بر دست  
کندم پوست و دست من بسیار کفار زخم چنانکه قبضه شمشیر بر دست  
من محکم شده بود چون شمشیر از دست برداشتم پوست من بآن برخواست  
از حواش علیه السلام پرسیدم که کار و عنو و نماز را چگونه کنم مرا فرمود که  
بر کوی بروست بند و بدانجا مسح کن و این مسح را یکبار پیش حاجت بنویس  
چنانکه در مسح موزه و مسح سر بیان کرده باشد و آن فرجه که رکعت  
در میان بندست شستن آن حاجت نیست خرج شود و اگر زجره مسح  
بکند بر قول امام اعظم روا باشد اگر چه حذر نیست در آب رسانیدن  
و یاران

و اگر کوی روا باشد

و یاران او می گویند روا نبوده فاما مولانا ابن الدین کتاب رحمة الله علیه  
در فتاوی خود آورده است اما اعظم از این قول رجوع کرده و بقول یاران  
آمده است و فتوی بر قول یاران اوست **مسئله** اگر شخصی را جنابت رسید  
و عنوی از وی مجروح بود باید که رکوع پاک بران عنوی بر بند و بران  
عنو مسح کشد و باقی اعضا را بشوید و نماز بکند کذا در و این مسئله  
در محیط مذکور است **مسئله** اگر شخصی را پاشنه تر قیده باشد یا پاره پنبه  
یا کنده را و یا عناد را تر قیده کرده و آب بروی و بر اندازد و دست بر و آب  
از روی آن تر قیده کی حاجت نباشد و این مسئله مردم روستای را بسیار  
بکار می آید اگر مردی انگشت خود بریده باشد و زخم سخت باشد و زخم  
کو بگذرد انگشت کرده بود و برین زخم مسح کشد روا باشد و این مسئله  
ترک نماز بیشتر بکار است **مسئله** اگر پرسید که مردی را انگشت او مجروح  
و بر رکوع یکبار است مسح کشید چون بکار مشغول شد آن رکوع بیفتد  
مسح باطل شود یا نه اگر کوی شود خطا باشد و اگر نه شود هم خطا باشد  
جواب صواب آنست که بنکیم که اگر جراحت او نیکو نشده است مسح باطل  
نشود و رکوع یکبار جراحت بند و و نماز کذا روا باشد و اگر جراحت  
او نیکو شده است موضع جراحت را بشوید و نماز کذا رواست زیرا که آن باطل



شده است **مسائل التیم** قال النبی عم التیم الوعد السلام ولوالی عشر حج  
یتیم آب دست موع مناست و اگر چند که تازه سال آب نیابن و تیسیم را قیت و رفی  
بودن زیرا که طهارت ضعیفست به نیت قوی کرده و صورت تیسیم انست که بگوید  
نیت کردم که تیسیم کنم و دست بر زمین زنند و بر روی بمالد از اینجا که حد شستن  
ست و دستها را چنان نگاه دارد که در وقت بر روی کشیدن سر پینی  
کشاده نموده و دیگر پا روی دست بر زمین زنند و پشت دست را بر کف  
دست جب نهد تا بعد از نیکه بکشد و کوفت دست را بر کف دست نهد تا بعد  
از نیکه بکشد و دست را بگیرد و نیمه کوفت دست جب را بر روی کوفت دست  
تا بکف دست راست بکشد آنگاه انگشتان را در هم اندازد و وضو کند  
و سرهای انگشتان را در هم بمالد و اگر انگشتی در دست داشته باشد آنرا  
بگیرد و این تیسیم تا شریکان است و در شوار است و تیسیم ترکان نوع دیگر  
ست و بغایت انساست و قته که ملک بنهار و عطا بشند است و هم  
حاضر شد و قریب و از ده هزار مرد در مجلس بود و در مسجد جمعه بنهار  
سایل برخواست و گفت خداوند ملک اسلام فرماید که مولانا امروز ما را  
تیسیم کردن آموزد که در سفرها ما را بکار است مولانا ده این نوع گفتیم تقریر  
بهر کرد و گفت نوع دیگر است از این تیسیم آسان تر آن تیسیم ترکان می گویند

اگر

۱۰۰  
اگر چند خداوند ملک اسلام بنمودی آنرا بیان کردی و ملک را دعا گفت تقریر  
کرده ام که تیسیم ترکان که بر روی دست و در عزبت است یکی مر و در چنانکه بگفته  
شد و دوم مر و دستها را و تیسیم ترکان که بر روی دست بمالد تفاوت است بگفته  
نکند در مالیدن دست و آن چنانست که عزبت مر و بر زمین زنند  
بدست جب دست راست را بگیرد و دست راست را می جنباند و دست جب  
را محکم می گیرد و و بشیب می کشد تا بعد از نیکه رسید پاره دست جب  
بدست راست بگیرد و چنانکه در دست راست کرد باز دست جب بکند  
تمام باشد و اگر بدین قدر کفایت نشودید و بغیر از سر و شافه  
حضرت مخدوم صاحب الله قدره تقریر کرده شود **مسئله** بر حاکم  
و شوره و نمک که از آب بر خیزد و تیسیم روا نبوده و در خبر است که هر که بداند که  
بر حاکم تیسیم روا نیست فوائد قیامت در روز عالم علماء باشد و اگر  
چند کس باشد تیسیم بر روی روا باشد زیرا که این چون سنگ کوه است **مسئله**  
شخصی رنجور است و در روی کار بخورد و طبیب او را گفت که بر اعصاب  
خود آب مرسان تا در روی کار نهایی نشود و چون وقت غار و آمدن  
رنجور آب پکی دارد و قادر است بر کار بر روی آب تیسیم روا باشد و بدر و خورده  
اگر نماز از ترک کند معذرت نباشد و بال بود و گناه بگوید کرده باشد و مولانا



سید اما اجل است و ناچار المله و الدین شرمند که قند در هر ملت به ملت مقتضی  
 فتاوی آورده است که اگر زن در حالت زنا بود و بجز پرده آید وقت  
 نماز در آید و الایش ظاهر نیست باید که زن و هوس از دوون عین کوری  
 فرو برند و بر آن کور نماز کنند و چنانکه در وقت که سر سجده نهند بر  
 دران کوری بود تا ملاک نشود و اگر آن زن نماز وقت را در آن حالت  
 از وقت پرده بر مستحق هشتاد ساله و ونخ شود **مسئله** اگر تیمم کند  
 در وضو و بزرگ حوضه زنده و او بود و بزرگ خلای مستعمل نشود تا اگر  
 سه از یک مکان تیمم کند و او باشد و بزرگ خلای آنست و هم غیر  
 بخلاف آن که پیش مطهر نیست و این مسئله را از فوق عمار بن نو شمر  
 بودم در بخارا و تیمم همین وضو و بزرگ پیش نیست که یاد کردیم و چنین باور  
 اند که رسول عزم در بزرگ بود عمار بن یاسر را ندید گفت عمار کی است یک  
 گفت عمار را دیدم در بس فلان بالا برهنه شده است و در خاک میگوید  
 زمانی که گذشت عمار بن یاسر بیامد رسول فرمود عزم همت کان عمار یا  
 عمار گفت یا رسول الله و کس مرا احتلام افتاد و آب نیافتم در خاک میگویم  
 پاک شوم رسول فرمود این تکلف حاجت نبوده که تیمم تو الجنابه و احدث  
 سواء **مسئله** اگر مرد در سفر جنابت رسد و آب پاک نیابد باید پنجاه تیمم کند  
 و نمازی

و نمازی که دارد و اگر چند بر اعشاء او آب منی رسیده باشد و چون آب یا بد غسل  
 کند و نماز با را اعاده کردن حاجت نیست و چون وقت نماز در آید و مرد در  
 سفر بود باید که آب بطلبد و اگر آب نیابد و تا آنجا که آبست که دو و اگر فرستد است  
 تیمم باید کرد و فرستد شش و در آن راه که کام است و دو و اگر فرستد چهار  
 هزار کام باشد و اگر میدانند که باخروقت نماز بآب خواهیم رسید تیمم نکنند و اگر  
 میدانند که نماز آن وقت میروند تیمم کنند و نماز گذارد و نماز و مردان در  
 کار تیمم برابر باشند **مسئله** اگر مرد نماز میکند و ناگاه مردان کوشی  
 با یک کمر نماز این مرد باطل باشد و وضو او تباه شود و این چگونه  
 باشد حسب آنست که مردی بان رکان باشد در سفر آب فته بود تیمم  
 کرد و بنماز مشغول شد و غلام را بآب فرستاد و بود چون غلام  
 مشک آب را از دراز کوشی فرو گرفت و دراز کوشی با یک بز و پادار  
 کان داشت که آب آورد و وضو نماز او باطل شود **مسئله**  
**ابدرست** قال النبی عم الوضوء سلاح المؤمن گفت ابدست سلاح  
 مؤمن منافست و چند آنکه بنده مؤمن بر وضو باشد ملائکه سموت  
 کنایان عباد را آمرزش می خوانند و در خبر است که هر که شب بر  
 وضو خوب بخوابد و در روز خوب بیدار شود و در روز بر خیزد







مسائل امتحانست و رسول عم فرموده است که اول کسی که در بر داشت در  
آید کار و آن امت من باشد صی به کبار یا رسول الله در مکه آن روان  
نست که برویم و کار و بیاموزیم که تا بدین تشریف فرست شویم  
ما را اجازت فرمای تا بشهر طائف برویم که آنجا آن روان است رسول  
عم فرمود که من آن کار را نمیکویم که جامه های مردم ببرد من شویید بآن  
که کار را نمیکویم که جامه های غار خود من شوید و غار میکند از آنکه بیشتر  
عده با کورانان باشد که جامه را پاک نداشته باشد و هر که را جامه  
بلید باشد چنانکه آن جامه را در وقت غار پوشیده روان نیست برون غار  
پوشیدن هم روان نیست و بنای مسلمانان بر پاکست و در آید است غار کردن  
بر قول شافعیه هر که یک غار ترک کند بطلان کشتن او روا باشد و ایمان  
به غار چون قالب بر سر باشد و ابو هریره راجع الیه عن روایت میکند  
که روزی اعراب آمد و گفت یا رسول الله آمده ایم که تا معلوم کنیم که پیغمبر  
الکلمه شهادت میگویم و بنی وقت غار فریخته میکند اریم و زکوة مال  
میدهم و غسل جنابت میکنم و حج میکند اریم و یک مسلمان است چیست رسول  
عم فرمود که سه چیز دیگر است که تمام مسلمانان که حراست که یک اول  
چون از برادر مسلمانان برنج رواج قصد باطل نکنند و چون از برادر  
در مسلمان

در مسلمانان خوشش دل سوز حق را فرو بگذران و چون بر مال برادر  
مسلمانان دست یا بدن یا دولت از حق خود بر نزن تا مسلمان تمام  
باشد آمدیم بمسائل غار **مسئله** اگر بر سندی که غار بر تن است  
یا بر جان اگر کوی بر تن است که خطا باشد و اگر کوی که بر جانست هم  
خطا باشد جواب آنست که غار تن واجب است که در روی جان باشد  
بر جان که در روی عقل باشد و بر عقل که در روی اسلام باشد بر  
اسلام که در روی بلاغت باشد و این مسئله از عجوبه القتاوی  
سمرقند است **مسئله** اگر بر سندی که در سنت غار که رسول عم فر  
مود اندیش از فریخته است یا بعد از فریخته یا پیش از فریخته  
و هم پس از فریخته و ست هست که برابر فریخته است آن سنت  
که اصاست جواب بگو که آن سنت که برابر فریخته است درست برآور  
لان با تکیه اول است و باید که در سترها با الله اکبر فرود آید تا غار یک در  
هر از شود و اگر شافعیه مذاهب بود تا سر ووشی در سترها بر آرد و اگر  
حنفیه مذاهب بود چندان دست بر آرد که هر دو انگشت بزرگ  
و زنه گوش او بر سندانگاه دستها فرود آرد و اگر شافعیه مذاهب  
بود دستها بر سینه خود نهند و اگر حنفیه مذاهب بود بشتی تمام



اوین مسئله مشهور بود و در وقت مسئله از رسول عم و حدیث  
 آمده است که در یک حدیث فرموده است که را بر دست چپ نهاده  
 در حالت نماز علماء بزرگ فرموده اند که با انگشت بزرگ دست را  
 ست او انگشت خنجر در دست راست خنجر بند سر دست چپ  
 را بگیرد و سه انگشت دست راست را برابر دست چپ بزند تا  
 حدیث گرفتن و هم بحدیث نهادن کار کرده باشد و در نماز باید که  
 با خنجر و با خشوع باشد بآن و بدان طرف نظر نکند و تا در قیام  
 بود در موضع سجده نظر کند و چون رکوع رکوع بر پشت پاں نظر کند  
 و چون بقیعه بنشیند چشم را بر روی ران در و در آسمان که یوسف  
 نکند و اعضای خود را سه بار بپاں بخارد که نماز سه تبار شود و خلق  
 ابن ابوب بانی در حدود سال در بغداد برون نماز هر که مکمل این نماز را  
 حضرت خود شهادت داده بود او را گفتند چرا مکمل نمی رانده گفت مرتب  
 که عامت کنم و نماز مکمل را برانم و در حضرت خدای تعالی شوم  
 و زهد او تا غایت بود که چند آنکه عار و ریش جری که او را  
 بنید اول بوی شمع قار و در بغداد میرفت خلیفه او را بدید  
 پیاده شد و پیش او آمد و دید روی سواد و یوا که در روزی

خلیفه

خلیفه را ندید گفت حق تو فرموده است و لا تکرهوا لی الذین ظلموا فمک  
 النار معن و الله اعلم در روی ظالمان نظر میکند که آتش درون ج شماره  
 بسوزد خلیفه این آیت بشنود روی سواد آسمان کرد گفت آله مراد  
 وستی این این مرد پیام و ز که از برای تو اول و دست میدارم و اول  
 بدشمنی بمن بیاور که از برای تو مرا دشمن میدارم و وقت علماء خلیفه  
 بآن چنان بود اند و حکم این آیت امر و ز این چنان باقت مسوخ شده  
 شد و ظلم کردن حرام است و در روی ظالم بر نظر کردن حرام است که بپا  
 میرهات لا تو عدون **مسئله** اگر کسی که مردی در نماز تنج کند نماز او تباہ  
 شود بآن اگر کسی شود خطا باشد و اگر کسی شود هم خطا باشد جواب  
 آنست که اگر از برای تحصیل او را میکند نمازش تباہ شود و اگر برای تحقیر  
 او را میکند نمازش تباہ میشود و اگر کسی که خرقه کفش مر شود و امام  
 تاوان بسیار خلق را نماز تباہ میکند از روی کد این مسئله در مناقب  
 سلطان اسلام امیر اسماعیل سامانی خواندم که روز جمعه نماز  
 آمده بود در آن مستان و خلق بسیار تنج کرده ند و سلطان بدین مسئله  
 عالم بود چون نماز کرد از روی سلطان فرید مور تا قنات اطباء را حاضر







نماز تطوع گوید و نماز و ترا نماز و عید را نماز عید گوید و نماز چاشت  
را همین نام که در نیت کند و نماز چنانچه را بگوید که نیت کردم  
بکنم ارم بخیر یا ربکیر نماز چنانچه خداوند بزرگو ثواب میرسد و مرده را  
روی او درم بجزرته کعبه یا بخانه کعبه یا در مکه کعبه اقتدا کردم یا این  
امام یا در آمدن بنماز امام اله اکبر **سایه بیان نماز**  
**چاشت** نماز چاشت عبادت شیت بزرگ و طاعتی است بر فایده و تمام  
مت اثبنا و اولیاء از حد و اکیان و خیر ایشان این نماز را کند و مرده  
ند و مرده بر رجعت ولایت و کرامت نرسد تا نکند از نماز چاشت  
را و میداومت ننماید و یکی از فواید این نماز است رسول عم فرمود  
درست که أَرْبَعٌ لِّلْبَقِیَّةِ مَعَ أَرْبَعٍ مِّنَ الرِّیَاءِ وَالْعَمَلِ مَعَ الزَّهَادِ وَالْکَدِّ مَعَ  
مَعَ الْحَمْلِ وَالْفَقْرِ مَعَ الصَّیِّغَةِ معنی خبر آنست که چهار چیز باقی نماز با چهار  
چیز حال حلال با سواد حرام و عیب یار و کفایت با توبه و در روش با کد از  
ون نماز چاشت و رسول عم فرمود است که هر کس اندان  
مئات صی نماز بامداد کند از روزه کند و یکی را فوراً مسجد  
پروان آید و هزار و نیا صدق و عند و یکی بر جای نماز توقف  
کند تا افتاب بر آید و در رکعت نماز چاشت بکند از و هر روز

آید

آید آید که در انداختن نماز چاشت فاضلتر از آنست که هزار و نیا صد مرتبه  
و نماز چاشت نکند از و در صحیح بخاری یافتیم که رسول عم گفت  
یا رب نماز چاشت را بر من فرجه کن و ان خطاب آمد که این نماز ملا  
نگه است از امت تو نندارد و اندمکر از خاصان حضرت ما و این نماز  
را ثواب بسیارست و مرده درین نماز عاجز و سرگردانند که و چند  
رکعت است و حکوتی می باید کند از و در رکعت است تا بدو از و  
رکعت اگر خواهد و در رکعت یک سلام بکند از و اگر خواهد چهار رکعت  
و یک سلام فاضلتر است و اول وقت آن ساعت است آفتاب مقدار  
حد و نیزه بالا بر آید تا بوقت زوال امیر المؤمنین عثمان رضى الله عنه  
بروز نتوانستی که نماز چاشت کند از و شب گذاروی و گفته که شب  
خلیفه روز است و این فقیر ضعیف بیچنین میکند و در اول وقت کند از  
روز بهتر است این نماز را و از پدرم مولانا صدر الدین ره شنیدم  
که گفت هر روز وقت چاشت از آسمان سینه امداد بلا تقدیر کرده  
بزمین فرود می آید چون مؤمنان نماز چاشت بکند از آن نماز بهمان  
بر آید هر روز و بر سر بسند بلا گوید من نام نزد فلان بنده نماز چاشت  
گوید من نماز چاشت آن بنده ام ترا نکند ارم بر سر او فرود آید فتعلبان

نماز چاشت



في اليوم القيامه تارون قیامت در هوا بمانند و همچنان صدقه که  
 بدی در اول روز بر سر قاضی ترست و با آسمان بر آید و در هر یک  
 این بنده بلا فروم آید که الصدقه تارون البلاء و این سخن غریب است و در  
 کتاب مسعود آورده است که خواجہ عالم عم خواجہ ابو عبد الله عطار یزید گفت  
 که اگر نماز چاشت را در رکعت کذاری ترا از غافلان بنویسند و اگر چهار  
 رکعت کذاری ترا از مسبحان بنویسند و اگر شش رکعت کذاری ترا از کناه  
 کرده آن روز بنویسند و اگر هشت رکعت کذاری ترا از عابدان باشد  
 و اگر دوازده رکعت کذاری ترا از برادر بنام تو خانه بنام کند پس  
 کذاری ترا اختیار است از دوازده رکعت تا دوازده رکعت و این بنده عاکوی  
 هر روز شش رکعت میکند از قاضی پدید رماند و این صغیر و در حدیث  
 شش سال دوازده رکعت کذاری و برادر بنده مولانا ناصر الدین  
 سلمه هر روز دوازده رکعت میکند از دوازده استخوان بزرگ را که با ختم  
 هم میکند از دوازده نماز و هیت میکند و چون این آیت تارون شد و ابدا  
 ایم اللهی انه و من حی به گفتند یا رسول الله آن و منی ابراهیم کدام بود  
 حق تو در کلام مجید خود جلوه روشنی کرد گفت آن و منی کذاری نماز  
 چاشت که هر روز چهار رکعت میکند از دوازده

و در خبر است که هر که

نماز

اگر که نماز با مداف بگذارد و چندان توقف کند که تا آفتاب بر آید بعد از آن  
 در رکعت نماز چاشت بگذارد و شایع و عمره مقبوله باشد و این سخنها  
 در کار دین بگوهرهای می آید و این نماز را شریف نماز اشراق خوانند  
 شد بدین معنی که همچنان که آن بر آمدن آفتاب در دنیا و ششایست  
 از کذاری این نماز در کور همچنان رویشناست و در قنایه و لایم  
 و ایام و رسول عم فرمود که در شب معراج هفت دره که در رخ بدیدم  
 و عده با کور بدیدم تا یک و عده با کور بی نماز آن آن عده با هفت  
 در هر روز پنج سخته تر بود علی بن ابی طالب و بر اسرار خود خواندم  
 روزی اعراب پیش رسول عم آمد و گفت که یا رسول الله این روز و آیدم  
 و در هر یک کور و از عده با کور من ترستم مرا چیزی بیاموز که اینها  
 ابر من آسان شود و گفت ای عربی پنج وقت نماز میکند ارم گفت نماز  
 چاشت میکند ارم گفت نه کذاری ارم برو نماز چاشت میکند ارم و وقت که  
 حوالی بمری ترا می آسان باشد و از عده با کور بنویسند اگر مرد  
 در نماز فریضه رکوع زیادت آرد نماز او تباہ نشود و اگر سجده  
 زیادت آرد نماز او تباہ شود فرق چیست جو به فرق آنست که  
 کسی رکوع تنها برون نماز آرد و سجده نیست فاما سجده شکر معهود است که



اگر ندب درین صورت فرض را با تطوع آمیخته باشند نمازش تباه نشود و در صورت  
 اول رکوع دوم بنزد قومه اول رکوع است بدلیه که گفتیم پس تطوع را با فرض  
 نیامیخته باشد نماز او تباه نشود و این مسئله در شوار و مثل است از عین  
 المتعین نویسیم **مسئله** و در هر نماز فرض است شش برون نماز و شش  
 درون نماز چوب این بر روی گفته است بنظم شعر طهارت جای جامه نیست  
 وقت قبله تکبیر قیام قرائه رکوع سجود قعد **مسئله** مرد میاید و وقت  
 نماز و اگر آمد مرد تنگ است اگر سکر را بیدار میکند از وی میگریزد و چیزی نیست  
 سکر را بر بند و سکر را بر میان خود است و نماز میکند از نماز  
 شش روا باشد یا نه اگر کوی شود خطا باشد و اگر کوی نشود هم خطا  
 باشد چوب صواب آنست که بنگریم که اگر در میاید بر موضع بلند نماز میکند  
 و سکر در شش است نمازش روا باشد و اگر بر عکس باشد روا باشد  
 زیرا که در صورت دوم صیاحا مل بجاست است و در صورت اول بر عکس  
 این و اگر این مسایل امتحانی است مشکل تر نمی دانم که هست یا نه  
 و از استاد خود خواندیم که بر جهت بسیار و منت به شمار حاصل هم  
 که در خیرة الفقهاء مذکور است و نماز بشود روا باشد زیرا که شریعت  
 حاصل نماز گذارنده حامل خطی است و این مسئله هم در شوار تر است

و مولانا

و مولانا مجد الدین خوارزمی در تجنیس خود آورده است و این سخن  
 را در بار و بر پدر خوانده ام که **مسئله** مردی بر بساط نماز میکند از او پیر  
 یک طرف این بساط بجاست است نماز گذارنده در روی روا باشد  
 یا نه چوب اگر آن طرف که بر روی بجاست است حرکت میکند از طرف  
 دیگر نمیکند یا نه اگر حرکت میکند روا نبود و اگر حرکت نمیکند روا باشد من  
 الجنس **مسئله** اگر بپرسند که کدام نماز گذارنده که بکند از روی نماز بزه  
 کار میشود و اگر ترک نماز میکند ثوابی یا بد چوب کوی زن حایض و نجا  
 باشد **مسئله** اگر بپرسند که کدام نماز گذارنده است که نماز او باطل خواندن  
 قرآن روا باشد چوب کوی که مرد کند و لاحق وامی که در سه امام است **مسئله**  
 اگر بپرسند که مرد مسلمان در حالت خنوف جان کوشش خنوک خور  
 و نماز گذارنده یک را نماز رواست و یکی را نه چگونه باشد چوب  
 یکی حلال مرد ندان کرد بود و کوشش که در میان و ندان بود و بدون  
 کرده بود و یکی پس نماز او روا نباشد **مسئله** اگر بپرسند که بر سر  
 مسج سر به مسج نماز میکند از روی است چگونه باشد چوب کوی که بر  
 سر سوهی باران باریده بود نماز گذارنده باشد قول الله تعالی الجبال  
 او تادایع که ههای میخسرای زمین است و این مسئله را امام اعظم خرج

زن



کرده است **مسئله** اگر پرسند که مردی نماز گذارد در قیام یا در رکوع یا در  
 سجود التیمات بخواند سجده سهولان نشود و اگر در موضع التیمات  
 خواندن سورۀ فاتحه خواند سجده سهو واجب آید زیرا که قیام  
 هم موضع رعایت است پس در غیر محل خوانده باشد سجده سهو لازم  
 میشود **مسئله** مردی نماز هاتر قضاء میکند سنت نماز بامداد را  
 با جماع علماء باید که قضا کنند زیرا که سنت مؤکده است و رسول هم  
 فرموده است که رکعت الفجر خیر من الدنيا وما فیها یعنی گذاردن دو  
 رکعت سنت نماز بامداد بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است و محمد بن  
 الحسن الشیبانی رح گفته است که من پندارم که هر کس گذاردن سنت نماز بامداد  
 و مکر آیت تبارک شده است و آیترا غنیمت کلام است و گفتند و در سنت نماز  
 بامداد سنت است **مسئله** کدام است جویب آنست که در اول صبح بکند از هر  
 دویم آنکه در موضع که فریضه و نماز بامداد گذارد سنت را در آن موضع  
 بکند از دو سیوم آنکه در رکعت اول قل یا ایها الکافرون بخواند و در  
 دویم رکعت قل هو الله بخواند **مسئله** نماز قضا کردن در این  
 وقت روا باشد که مکرر سه وقت یکی در طلوع و افتاب و در وقت  
 است ایستادن آفتاب و سیوم در وقت غروب که این وقت ها

ناقص

ناقص است و نماز به صفت کمال در قدم لازم شده است پس در وقت نماز  
 قضا آید که مل نتوان کرد و آنچه میکند نیک که چون صبح بد نماز قضا نتوان  
 کرد سخن محوام الناس است و اعتبار ندارد و از مناقب امام اعظم  
 ابوجز آشسته که سه بار نماز های گذاردۀ حضور قضا کرده است بسبب  
 آنکه گفت حدیث یافته ام از رسول عم که هر رکوع تسبیحات را سه بار بگوید گفت  
 و پیش ازین کوشش بدین نداشتی بودم یکبار نماز عم را قضا کردم بدین  
 بدین حدیث عمل کردم بعد از آن حدیثی دیگر یافته ام تسبیحات رکوع  
 و سجود را پنج بار باید گفت و یکبار در نماز های عم گذارم بدین حدیث  
 عمل کردم بعد از آن حدیثی دیگر یافته ام تسبیحات را هفت بار باید گفتن  
 و یکبار در نماز های قضا کردم و بدین حدیث عمل کردم تا فرمود از رسول عم  
 بشهر مسافر نباشم و در منافق علما مشر نشان بور خوانند که یکی از علماء و در آن  
 جرحل سال نماز عم حضور **مسئله** چرا باز گذاردن سه سبب بند جامه که در  
 نماز بنهت بود است و آن به اولی است و سر برهنه نماز گذاردن رواست  
 قاضا مکروه است و ناف خورون سر برهنه رواست ولیکن مکروه است **مسئله**  
 با کلاه مسغولی نماز روا باشد و آنچه بر بوم برویت کراحتیت باشد و آنچه مویست که  
 سرخ کرده آیند و بر کلاه مودند نماز رواست حاجت هاست که بدان



سبب رکعاتی در روز و هفتاد که در شب تاریک تنها در راه برود و نشد  
و از غول برودن ایمن باشد و در روز بعد دولت بخردم جبرایان نظر اند  
القاری نوروز یک منافع الهی حلاله می شنوم که این اسم بر افتاده است  
توفیق او باد مسئله اگر مردی ششستین میان و غمان مکن از راه و ابود و اگر  
خون خشک بر شستیر نبود و یا تر کش و یا قربان در میان راه را و ابود و ایال  
بکفر و اسلام تعلیق ندارد و علامت بزرگی است و سلطان تست مکن  
مردی که غمان میکند از راه و بر سر هر رکعت بسم الله الرحمن الرحیم میگوید یا ای که گوی  
گوید خطا باشد و اگر گوی نکوید هم خطا باشد جویب صواب آنست که رسول  
ع و فرین مع حدیث فرموده است که و غمان میکند از ایم بر سه نوع است فرین  
و سنت و تطوع و هر یک حدیث فرموده است که بر سر رکعت اول  
بگوید و در حدیث دیگر فرموده است که بر سر هر رکعت بگوید و در حدیث  
دیگر فرموده است بر سر هر فاتحه بخواند و بر هر سوره که بخواند  
بگوید بسم الله الرحمن الرحیم آن حدیث گفت است یکبار بگوید و در  
نمان مال تطوع چون غمان چاشت و غمان شب و غیر آن بدان حدیث  
عمل کن که فرموده است که ام بر سر فاتحه و هم بر سر سوره بگوید تا بر سر حدیث  
عمل کرده باشم و این مسئله را در کتاب روح الاحیاء

روح الاحیاء خواند نام یعنی جان زندگان که راحت بار روح استادم بزرگ  
سعید و شریف برسان و این بهتر از این در هیچ کتاب نگفته اند **مسئله**  
مرد مسافر غمان دارد و سفره و کذا از راه بهتر بود با چهار جویب بر مذهب  
امام بزرگ محمد و سر جویب را کند از راه بهتر بود و بر مذهب امام اعظم ابو  
حنیفه زده و کذا از راه بهتر بود زیرا که عبدالله بن عباس رفته غنما روایت  
میکند از رسول الله که فرمود آن الله تعالی تصدق علیکم بشطر الصلوة  
الا فاقبلوا صدقهم و الله تعالی استقاط محقق یعنی بدرستی خدا  
تعالی در سفر نیمه غمان بر شمار تصدق کرده است صدقه او را قبول کند و حق  
قبول کرده و از خدا تعالی ساقط کردن باشد و غمان مال که در سفر نکند از  
راه باشد اگر در سفر قضا کنی چهار رکعت قضا باید کرد و در غمان چهار رکعت  
و غمان مال که در سفر نکند از راه باشد چو قضا قضا کنی چهار رکعت را و در رکعت  
باید قضا کرد و غمان شام و غمان و تر سه رکعت باید کرد از هر یک حدیث که یاد کردیم  
و زیرا که در کمالا بتجرب می کند کلمه و باین مسئله با اصول فوق تعلق دارد که گفته  
تا اگر مردی در بین خود را میگوید که ترا طلاق نیم داده ام و طلاق واقع شود  
بس بدین حاصل که یاد کردیم از هر یک حدیث غمان شام و غمان و تر سه رکعت ساقط  
بلیست کردن بس یک رکعت پیش نماز و یک رکعت و آنست که این نماز نیست



بس و غان را بدین ضرورت برقرار بایست گذاشت و آن جهت این  
حدیث بیرون بود که صلوة المسافر رکعتان بدان سخن که این عام  
مخصوص است شروع نمکنیم که کتاب در آن میشود فاما این سخن را  
نستقیم و چون پیش ازین تاریخ بمدت هشت سال در شهر نشانی  
بخند مت موالا تا بزرگ عالم متق سلطان المتاحرین مفتی الایمة  
قانع البديعة خياص الحق والدين بهاء الاسلام والمسلمين زینت برکت  
رسیدام و ازین خادم چند مسئله پرسید که بتوفیق پروردگار جوابها  
گفته شد مولا فامود این مثل تسبیح بالبعید خیر من ان ترا و در حقیقت  
برعکس است و توار جمله آن کسانی که دیدن بزرگتر از آنست که نامیده  
سخن تو بشنود و از بزرگ خود میفرماید سلطان العارفین  
مخواجه شیمان قدس سره درین معنی چنین فرمود است که در مانگند  
چنانکه باشند گویند این تو برکات و ترس و ترس و فتوی و تقوی  
علماء و روس و امین را در میان امت محمدیم باقی در این بمنه و کرمه و  
جوده **مسائل غان جمع و عیدین** قال النبی الجوی الی الجمعة  
کفارة بما یبایع فی کذا لوت غان جمع کفارة کناها ن مفت میشود  
و غان جمع فریضه است بر هر عاقل و بالغ مقیم در مردان و زننده کان

و مسافران

و مسافران نیست چون سه کس باشند و خطیب لا و ن جمع را بعد از  
فریضه گویند و انباشت بدو خطبه عیدین را اگر پیش از عید گویند  
روا باشند و این مسئله را از ترک خطبه گرفتند تا مل کن بداند از  
قواید و عرایب امام رستغنی نوشته شد و مسئله و شوار است آمدیم بتقریر  
سنت های غان جمع بدانکه پیش از غان جمع چهار رکعت سنت غان  
جمع می باید کرد از دو این مفروض است و چون دو رکعت فریضه جمع کرد از  
روی بر قول امام شافعی دو رکعت سنت غان جمع می باید کرد از دو بر قول  
عبدالله مسعودی عنه بعد از آن فریضه غان جمع چهار رکعت سنت غان  
جمع می باید کرد از دو این قول را امام اعظم و محمد رحمهما الله گرفته اند و بر قول  
اصحاب مؤمنین علی کرم الله وجهه بعد از این چهار رکعت سنت دو رکعت است  
و بیکر می باید کرد از دو این قول را امام ابو یوسف القاضی رحمه الله گرفته است  
و امام جعفر طحاوی و بسیاری از علما بدین کار کرده اند و مولانا  
شمس الایمة حلوی از علیه فتوی برین قول اول است غان پیشتر  
که از او میشود پس از غان جمعه دو رکعت سنت شده چهار رکعت  
پیش از فریضه و شش رکعت بعد از فریضه و غان جمع از غان پیشین  
مؤکده است آمدیم بنمان پیشین اگر سلطان اسلام نبود نفوذ بالله و لا



ابدست و جامه امام در خواندن قراة امام و تشهد و شبیه باشد که  
 نماز جمعه در است آمدن به آن راه احتیاط چهار رکعت فریضه پیشین  
 را بکند از دو پیش ازین روز کار علماء بنیاد میکنند که این چهار رکعت  
 نماز نیز یکترین که بر منست نیست کند و در هر رکعت سوره فاتحه بخواند  
 چون نوبت فتوی در آن شد بمولانا فخر الدین حلالی رسید او فتوی  
 داد که چنان گویند که بکند از هر چهار رکعت فریضه نماز پیشین که بر منست  
 تا اگر نماز جمعه در است نیامده باشد از عزمه نماز پیشین وقت بیرون  
 آمده باشد و اگر نماز جمعه در است افتاده بود از هر چهار رکعت بقفای  
 نماز پیشین پیشینند و در هر رکعت فاتحه و سوره بخواند چنانکه از روز  
 میخواند و اگر کدام از جمعه و نماز پیشین که در است آمدن بود این دو رکعت  
 سنت را بخواند کشید اعدا استنهای نماز جمعه از آن محیط نوشتیم **مسئله**  
 که در آن نماز پیشین اللفظ مبارکی پدرم و استلام رحمها الله بکرات و شنیدیم  
 خلافت را تعلیم میدادند و بیشتر علماء در استنهای نماز جمعه سر کرده آن  
 باشند **مسئله** غسل روز جمعه از برای نماز جمعه است نه از برای روز جمعه  
 چنان چنان می باید که نماز جمعه بغسل کند از ثواب آن یا در هر یک  
 روز جمعه آب خور که امام نیاید غسل کند یا عدل بنویسد که آب خور غسل کند

یا دیگر

یا دیگر به این را بفروشد و آب خور که امام ندوشت و در روز جمعه العلماء  
 آورده است که در پس کوه قاقز میان کتبت از نقره هفت بار چند دنیا  
 از ملائکه چندان آندرون در میان که اگر سوزانند از بی بر سر فرشته فرو  
 آید از آن ساعت که صبح روز جمعه بدمد تا نماز شام آن ملائکه کناه عمر  
 غسل کنند روز جمعه امر از نشن میخوانند که وزن همه کناهان امر از دیده  
 میشود مسئله هر که از روز جمعه غسل لازم شود بیک غسل کند هم  
 از عزمه فروغ بیرون آید و هم ثواب است غسل روز جمعه بیاید تا حرج  
 نشود و قفلا کل هذا یار مصطفی عم محمد نام که چون این آیت نازل  
 شد قوله تع من الذی یقرض الله قرضا حسنا میده ابو بکر  
 صدیق رضى الله عنه اشتبا و هر از دنیا صدقه بداد و این را سر وینه  
 در انکار او چون آیت نازل شد که یا ایها الذین امنوا اذ انزلنا  
 السکوة من یوم جمعه فاسمعوا للذکر الله و ذرا لبع امیر المؤمنین ع خطاب  
 دیگر خرید و فروخت نکرد و تا این آیت نازل شد که اناء اللیل سما  
 جدا و قیما امیر المؤمنین عثمان دیگر شب نخفت و تا این آیت نازل  
 شد که ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بآل لهم الجنة  
 تقا تلون فی سبیل الله فیتقتلون و یقتلون شاه مروان علی ابن طالب کرم



الله وجهه شب روزه و یک شمشیر در میان کنه و این دعا کوی و ذوات چون  
 بحال مخدوم جبرائیل امیر المؤمنین خسر و عاقل نظر الله القانی  
 نور و نیک عناو الله جلالة نظر میکند هر چهار صفت پسندیده که  
 در چهار یار بر کنیده بوده است از در صدقات ابوبکر و ملائک  
 عمر و شب بیدار عثمان و کارزار کردن علی با کفار با ذات مبارک او موجود  
 می بینم و بآیت بزرگوار اقتلوا المشرکین کافه پیوسته عمل میکند اگر کسب  
 رفعت و درجات او شود و جای او در آخرت در مقبره صدق عند ملک مقتدر  
 باشد هیچ عجب و غریب نبوده از روش بر دشمنان ظفر و زنی کناه اوین  
 نماز جمعه را خواججه عالم در شب معراج در عالم ارواح با صد و هشت چهار  
 هزار نقطه نبوة و عنصری سالت بکند از او کیفیت کد از درون را بجز آفریده  
 کار عرو و علانند چون جبرائیل صلوة الله علیه خطاب آمد که آن دو  
 رکعت نماز بزرگوار محمد با اختصار از در فرشته مقرب را بوی و ستاره و بر  
 و رکعت بر مثال آینه روش این دو رکعت نماز را بخواجه عیم خود خواججه  
 در روی نظر که نقطه سیاه معاینه در میان آینه بدید که تحت ای  
 جبرائیل این نقطه سیاه هست که این کناه هم امتان تست که بتو  
 مرغاید که در مقابل نماز جمعه چون نقطه پیش نیست و در وقت که

نماز

نماز و ترا آورده ام افتاد از ارملک مقرب جبرائیل فروه آمد ندان  
 بزرگ نماز و ترا در وقت نزول سوره اخلاص اینچنین و رسول ام  
 فرمود که تا غان جمعه و نماز و ترا و سوره اخلاص بنیاد و روند  
 بر امت خود ایمین نشدم **مسائل نماز عیدین** بدانکه نزد یک  
 عبد الله عیسی رفته الله عندها نماز عید فرشته است و فرشتت او بدین آیت  
 ثابت شده که لقوله تع و تکبر و الله علی ما اهدیکم و عبد الله عیسی رفته الله  
 عنه مرده بود است که هر حرف را از قرآن شست از این معنی گفته است و با  
 اینچنین فطنل و دانش از وی پرسیدند که علم علی بن ابی طالب در مقابل  
 قرآن زیاده است یا علم شما جواب گفت که علم بالقرآن در مقابله علم علی  
 کالغزاة عند المشو گفت علم من بقا آن در مقابل علم علی چون جوی  
 آب باشد در مقابل دریا و بر قول عبد الله عیسی رفته الله عندها  
 بعد از کد از در قربان تکبیر نقش یقرب باید گفت بشو که محمد بن الحسن  
 اشیه با رحمه الله نماز عید سنت است و در جمیع صغیر آورده است  
 عیدان اجتماع فی یوم واحد فالاول سنة والثالث فرشته و شیخ الا  
 سلام بر بان الذین رحمته الله آورده است که نماز عید برک واجب  
 است که نماز جمعه واجب است و علمای از در تکبیر نماز عید اختلاف است



قائما امر من با اختیار فتون بر قول عبدالله عباسی باید گفت که نوبت خلافت  
 از آن فرزندان اوست پس در عید فطر سیزده تکبیر بگوید تکبیر اهل  
 ده تکبیر و اید در هر رکعت پنج تکبیر و ثناء و سبحانک اللهم یا کفاتن  
 تکبیرات پشروا شته و در عید قربان و واره تکبیر کم کند تان و در  
 سه پنج در رکعت اول چهار در رکعت دوم و در عید قربان کند و در واره  
 کش و در مکروه بود و در باب غمان عید از مولانا اعظم حمید المله  
 والدین هزاری بر مسئله امتحان نوشته ام که این مسئله را که نمیداند  
 و بحق مسئله که در این مدت که در خراسان آمدیم یک نفر موده ام از  
 آنکه خود من برند و اگر ای مبارک خدوی را عزت انصاره و اولیه صوب  
 نماید این مسئله را از بزرگ سوال کند تا قدر این کتاب ظاهر شود  
 مسئله آنست که شش غمان گذارد و در غمان بکه تکبیر رکوع فرو کند  
 شته برین شخص سجده واجب شود یا نه اگر کون شود خطا باشد  
 و اگر کوی نشود هم خطا باشد جواب حسب آنست که بنکریم که اگر این تکبیر  
 رکوع را از غمان عید فرو کند شته است سجده سهولانم شود و اگر  
 از تکبیرات اهل غمان عید است و کفاتن این تکبیر واجب است ترک واجب کرده  
 باشد و ترک واجب سجده سهو واجب است و اگر آن دیگر غمان یا فرو

کند شته

فرو کند شته بوده سجده سهو واجب نشود و اگر در غمان نماز یک رکوع است  
 است و ترک است سجده سهو لازم نشود و اگر در غمان نماز یک رکوع است  
 ضرری و هر یک علماء بزرگ پنج در در شان و ثوات و بقای مخدوم خسرو عا  
 در عالم نهر الله العالی نور و در یک شته پناه اهل اسلام است هر روز در زیارت  
 در و اولیا و دولت را منصور اعدا را مقهور کرده مسئله در غمان عید اگر  
 تیمم کند یا نه آب پاک در نظر بود و قاهر بود بر کار بر و در باشد خلاف غمان  
 جموع که روا نباشد و اگر نماز پیشین در جموع بدل است و غمان جنازه را نیز  
 تیمم روا باشد مگر ولی مروه را که از خوف قوه شدن این است **مسئله**  
 اگر بر کند که چرا عید فطر را اول ماه شوال است و عید قربان در روز و ماه  
 هم ذی الحجه و اصل هر دو عید را از کجا گرفته اند و این مسئله از کجا گرفته اند  
 این مسئله از مسائل مشکل و غریب است جواب هر دو عید را از وقت  
 در آمدن روح حضرت آدم صلی علیه السلام بقالین او خط گرفته  
 اند اول روز شوال بود که روح آدم بم بقال او در آمد حق تعالی ملائکه را  
 فرستاد که طبقا به شته و بویهای خوش بر آدم نثار کردند و آنروز  
 را نام عید کرده اند و روز هم الحجه بود که حواریان از بیرون بیست آدم  
 ظاهر کردند ملائکه را فرمود تا طبقهای به شته و بویهای خوش بر



حضور انشاء کرد و در آن فرستادن روضه عید کرد و در آن روز تالییو مناهله  
 بران جمله عید میکنند و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرموده است که هر روز  
 یکم بنده من مؤمن کنه نکند آنروز او را عید است بس برین تقریر سالی سید و  
 شست عید توان کرد و این وظیفه اهل شریقت است فاما اهل طریقت جنین  
 گفته اند که اهل شرع را در سال او بار و در روزی پنج بار پیش حضرت  
 آفریده کار عز و عدل بانند و بخوانند که اقیم الصلوة و حی علی الصلوة  
 فاما نرند پوشان حضرت را بر نفس و بار واده اند و هد بار واده اند  
 و شیخ ابراهیم ادهم قدس الله سره فرموده است که هر چه نفس این نذر حضرت  
 رب الارباب مسبب الاسباب در کوش جان مجبان فروماید که اولیای  
 اصغیر لا شریک و لی بدیلاً لا تنعموا قوم قلیلاً تنعموا و هر طویلاً ان نعمی الحسن  
 لا طبعین بشر با سبباً و اباریقاً و کاشف الغافیس ظلیلاً و رکان  
 و این معذور در آید که این ضعیفی را سخن در آن بود وقت مردان کار کرد  
 و سلطان العارفین ابونیدب ظلام قدس الله روحه العزیز بر من باز  
 خواسته کرد که این از این ترهات و جفندان از این خلافات از این اس  
 عبارات که عمل و مقامات جبر سخن از سر وقت نکون و در راه فقر بسر  
 پیوستن تاج جان خود با فیه با کرم و بکاستغفار با ستاوم و اگر نه ان بود یک

کامیج

کار جمیع کرم و این کتاب تعلق بنار کی داشته این ضعیفی در جهل که روی نمود  
 ان ماسون الله بکلی ترا کرد و را استاده خود خواند ام که امیر المؤمنین علیه السلام  
 نرا گفت که هر که بر مرده نماز کند او بر قدر میکم پس تابوت او بر نرند چون کوه  
 احد نیک در دیوانه عمل او ثبت کنند یکی از یاران رسول عم سوال کرد که یا  
 بر مرده نماز کند او بهتر یا علم شریعت آموختن چو با گفت که بخداي محمد را  
 بر استی بما فرستاده که یک مسئله شرعی آموختن بهتر از انکه بر هزار نماز چنان  
 کند از **مسئله** سخن ماند بقای ذلت با و دیگر اول تکفای و تجویز است  
 کرد انداز مال خود تواند که آنچه خرج کرد که بتراک و در رجوع کند اگر کوی  
 تواند خطا باشد و اگر کوی نتواند نام خطا باشد جویب صواب آنست  
 که هو الانا احد لا اسلام فرموده است الوارث يرجع والا جنبه لا يرجع یعنی  
 وارث تواند که بتراک رجوع کند و بیکانه نتواند زیرا که متبرع است وارث  
 باذن شرع فرج کرده است **مسئله** آنچه پوشیده شد که اگر مدد و ارجح  
 نبیاء و اولیا نباشد لشکر سپاه مطلق بماند و بدیاء خود کار بر نم تواند کرد  
 چنانچه در حدیث صحیح واقع شده است رسولی فرموده است که اذا تجدتم فی  
 الامور فاستمعوا من اهل القبور یعنی وقتیکه متجسس شوید در کار دنیا بر طلب



یار کنند از اهل قبور عرض از ایراد این کلمات آنکه زیارت قبور را فایده  
و منافع بسیار است او که صاحب قبر عارف و ابرار است هر چه زیارت  
میکنند در یاد و شعور بدان حاصل کند بلکه جویب بگوید نقل من نفع  
الوافی و دیگر فرموده است که گفت کنند نزد تیکم عن زیارت القبر و الا فذل  
علا ل الله تعالی يقول انا عند المنكر قلوبهم و المندرسته قبور برینم بس  
بر زیارت خاک عزیزان چگونه مر باید رفت جویب در خبر است که رسول  
عم فرموده است چون شب جمعه را آید ارواح مؤمنان از حضرت عزت  
اجازت خواهند و بعالم دنیا آیند و تا بامداد شبیه از یک از ارواح در مقابل  
قالب خود باشند تا ماروان پیوسته خلاص گردند از این آنکه المی المی  
در ملائمت قالب بود و روان با جان امان نسبت دارد که شفاع آفتاب  
بآفتاب و آفتاب در سمان چهارم است و شفاع او عالم دنیا را روشن  
میدارد و روح نیز در عالم ارواح است بزرگتر عرش و روان که بر تو است  
در عالم دنیا است بنزدیک قالب او که اگر نه چنین بودی که از مشت آب  
کل چه آمدی و استعانت از جماد و هم فایده بودی و رسول عم در اول حال  
خبر نبود چون این معنی را بداند است عز را آن بخوست و گفت نزد تیکم عن  
زیارت القبر و الا فذل و عایقه من بودم که شما را نزد مردم از زیارت

مرده

۲۲

لطیف

مرده کان اکنون میگویم که زیارت کنید که فایده میدهد و رسول عم فرموده است  
هر توان کریمه زیارت مرده کان روز شواب او چون شواب در رویش بود که  
هم روز روز میدارد و همه شب غارت کردار و هر روز رویش که زیارت  
روز شواب او چون شواب توانگیر باشد که همه روز در راه خدای تعالی  
کرده باشد و در هیچی یا غم که او لیا خدای تعالی شرافت کرده اند از برای  
و وقاف کردند یک قاف قلوب و یک قاف قبور و زیارت این فواید احاط  
ناید صغار نجایست سخن لطیفست در عجم هسته کا عند مقو طست  
در کتاب خانه استاد خود مطالعه آن کرده بودم و قدر فواید بنشته و این  
سخن عظیم در بایست و عریب است چون زیارت روی و ال کورستان  
سلام باید کرد که مؤمنان تا نمانده اند سیه شست فرشته کان که نگاه  
بان و مؤکل ایشان اند و بر روایت پنجم فرشته که و بر روایت و فرشته  
ایشان را که اما کاتبین خوانند و در خبر است که چون بنده خود من را که در کد  
نهند بجز عزت ملائکه بنالد که بار خدای چون بنده بخاک پیوسته تا بمقام  
خود بگام بلا بالا رویم یا ملازم او باشیم خطاب آید که مرگت و کرام آمنت  
که بنده مرا تنها نکند از دید تار و ز قیامت ملازم باشد چون سلام کردی  
تنگیر بگوید و حکمت در تکیه گفتن آمنت رسول عم فرموده است که ای ایتیم الحریف



فکر و احسن آتش در جان افتد و بدست شمار نیاید آن آتش را فرو نشانند  
تکبیر گویند تا آن آتش به بزرگی کفایت تکبیر فرو نشاند چون عذاب کور باشد  
ست و طاعت خلق بدان نمی رسد تکبیر می باید گفت تا مرده کان از آتش  
خلاص شوند آنس بر مالک رهنه الله روایت میکند که روزی در حدیث بخواب  
عالم بودم بر کورستان که در گم گفتم یا آنس چش ازین بر کورستان گذر  
کردم همه در عذاب بودند روزی چند برآمد راه گذرم برین جافان همه  
را دیدم از عذاب خلاص یافتند و برین تعجب بودم برادرم جبار را  
عم آمد و گفت ای محمد اهل این کورستان را از عذاب خلاص کردند برای  
آنکه امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رهنه الله درین کورستان موی روی خود  
را شانه میکرد و یکتا موی روی او درین کورستان افتاد و برکت موی او  
بر اهل کورستان رحمت کردیم و همه را بیامرزیدیم او را عذاب بر ما نیندیم پس  
وقتی که بیکر افتاد موی افتاده وی اهل کورستان را از عذاب و عقوبت  
خلاص کند اگر بیکر است ابو بکر رهنه الله عنه حق تعالی بر همه  
کسان رحمت فرماید و در کورستان او را از عذاب کور آمان گزاشت  
فرماید ای عجب و غریب نباشد و تکبیر کورستان را برتران باشد  
که در راه رفتن نکوی در مطایع توقیف کنی بگویم پیغمبرم فرمود

که من

که من بزرگ علی الساق عقوبت بوجه الساق یعنی هر که تکبیر بر او گوید در قیامت  
بدره پای گرفتار باشد و از رسول عذاب رسد که ثواب کفایت تکبیر چند است گفت  
بوزن هفت آسمان و در میان نیک و درود یوان عمل ثبت کنند **مسئله** فایده  
در زیارت رفتن آنست که رسول عم فرمود که من در قبر و الدیه کتب  
لم حجة مقبولة یعنی هر که کور پدر و مادر را زیارت کند او را ثواب حج مقبول  
بنویسند چنان باشد که جان نه کعبه را زیارت کرده باشد عا و مادر و پدر را  
فرزند ناخشنود رفته باشد که رسول عم فرمود آنکس باید که چون سلام  
کرد و تکبیر گفت و دست بر زمین نهاد و با لب تمام بر کورستان بایستد و هفت  
بار سوره اخلاص را برای پدر و هفت بار برای مادر بخواند پدر و مادر  
از وی خشنود شود و بیکر خواندن این سوره پدر و مادر و آمرزیده شوند  
و اگر پدر و مادر او را عمل صالح بوده باشند و آمرزیده بوده باشند آن فرزندان  
آمرزیده شوند در حال امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رهنه الله عنه روایت میکند  
که رسول عم چون این کلمات فرمود فریاد و غریوان جمع می شد برآمد گفتند  
یا رسول الله عا بر ما و ادری خلاص تو و تو که رسول بر حق از شهرهای دور  
ترکی پدران و مادران کرده ایم و در حال غیبت ما ایضا بدر البقار فته  
الله و ما را از بوی زیارت تربت ایشان میگویم چگونه کنیم رسول عم فرمود که



که هر که خاک بدو ملایم را نداند که بکجاست بکوشد برو و در خطا بر زمین بکشد  
 و انکار که یک کور بدو یک کور ملایم است و درون بقبله کند و تکبیر گوید و چهار  
 ده بار سوره اخلاص بخواند اگر بدو ملایم در مشرق یا در مغرب باشند  
 حفته بدان مقدار که چشم برهم زده این لکوی برایشان برسد و در کورا  
 یشان را دروشتنای زیادت شود از وی خشنود شوند چنانکه گفته آمد و دیده  
 شود و حق بدو ملایم را که در او ساقط شود این سخن در فواید صاحب  
 محیط و اینم این در محیط آورده علمای بزرگ دیده باشند **مسئله**  
 اگر روزه تطوع و اگر یا غار تطوع کند و یا بنده اراده کند یا صدقه  
 بدو یا چیزی از قلیل و کثیر آنچه تواند ثواب او را بدو ملایم فرزند رفت  
 خود بخشد و او باشد و در سالت بگوید رسید و این مسئله در مکتب کمر  
 قندی و تجنیس محمد الدین منصور خوار است و در خبر است عیسی عم بگو  
 ری بکشد و دید که نور از او کور بر می آمد گفت یارب این چه  
 نور است خطاب آمد و عاکن تا او را ندانند که منم با تو بگوید عیسی عم و عا  
 کور ندانند شد گفت این چه نور است و از کجاست گفت بر صانع  
 و درام ملایم عا که در دست بیکه و عا فرزند من است بسی معلوم  
 شد که عا عیسی خیرم بر سر رسد و فواید متفرقه ظاهر می یافتیم  
 این مسئله

این مسئله را **مسئله** اگر برسد که و چنانچه خواهد شد یکی آن کور که نار  
 سیده بکند و یکی از آن فاسق بر کند و حال آنکه بر یک چنانچه چشم نشان  
 نمیشوند کند و بر کدلم چنانچه نشان کند و در بدو بر باشد جوهر آنست  
 که بر چنانچه فاسق نما کند و او بدو بر باشد زیرا که اگر بر نار رسید نشان  
 کند از او بجهت خلاص نفس خود از آتش و روح سعی کرده باشد  
 و آن چنانچه بنا شد و اگر بر فاسق نما کند و در خلاصی را و در ملایم  
 سعی کرده باشد آن آتش و روح و این کار بزرگتر است و خدا تو  
 در یار و او بنده است تا آن بنده در یار و او در ملایم است  
 او بر ملایم امتحان نیست و غلط ندارد و در محیط خوانده ام و خواهم  
 اما با یو الحسین و ندو سیس بخاری رحمة الله آورده است که در شب معراج  
 حق تعالی ثواب اعمال خیرات را بر رسول عزم نموده اند تا بدو انجا که خوا  
 شد مسجد که بر جامه نماز کند از باشد چون از مسجد بیرون آید  
 آن خاشه را به بند و باز و مسجد آورده تا در سربای نه افتد و تا بدو انجا که  
 شخصی پیش بر زمین فرو برد و بر نیت آنکه روزی مسلمانان چهار پای  
 خود را بر آن بند و و دیگری آن میم را از زمین بر کشد و بگوید که با من  
 مسلمانان و این در آید و در حق تو پیام منسوب ثواب این مع بر



رسول هم فرمود که بدیدیم و بدانستم چند آنکه در خواست کرم خطاب آمدان  
 محمد تو نتوانی که از بسیاری آنرا فراموش کنی جبرائیل هم و میکائیل و اسرافیل  
 فراموش نتوانستند که تا با تو بگویند اول ثواب ایشان آن قدم که بزرگوار  
 عالمی که روی که خیر الامراء من زوال العلماء و هم قدمیکه در صف اول جماعت  
 فرجه باشد در آن در آیی و در صف دوم در آن روی کیوم قدمیکه از برای  
 برآمدن کار مسلمانی بر زمین نهی گفتم زان منزلت و زان نگو کار  
 مخدوم چه یان امیر المؤمنین نظر الله الفکار نور و بیک که امر و مدت  
 چندین سال است که بجزرت کار رعیت و نگاه داشت شهرهای اسلام  
 هم قدم و هم شمشیر من نهی علی بن ابی طالب و زان حال که دیگر بار لشکر  
 کفار را اخراج نمودم از مدینه و او را به کربلا و بقاء کی چندین هزار مسلمانی  
 را از شایگان خلاص نمود ثواب <sup>خداوند</sup> قلمه مبارک او را بجز خدای تعالی دیگر  
 نداند و شک نیست که سبب رفعت درجات او شود محوسبات که در و الله  
**مسائل زکوة و عشر و خراج** قال النبی عم الزکوة فتنطرق الایمان  
 یعنی زکوة پل ایمانست فی الله بنیاد و در خبر است که مفسر عم بر جواب بگوید  
 شد که نماز نیکو میکند از رکعت یارب این جوان کیست نماز نیکو میکند از  
 خطاب آمد که آن نماز نیکو میکند از وفا ثمان کوة نه میداند بعز و جلال من

آن

که اگر

که اگر صد سال نماز کند از و صد سال حج بیاورد صد تان کوة نه میداند این نماز  
 حج او را هیچ کوه ندارد و بس اگر که را نیست و نیاز در سرخ نقد باشد  
 و یک سال بروی بکند از و سر آخر آید از نماز و جامه و عیال او نیم و نیاز  
 در کوة بیاورد آن اگر نه مدعای شود و خوف بایمان مرده باشد  
 و در حدیث است مانع الزکوة کفا بعد الوش انک زکوة نمره میدانم  
 بیت من پرستد برابر باشد و تعلب سبب زکوة ناهان کافر شد در  
 اول حال او را بگوهر گفتند مسئله صدقه که میدهند در سر راه فاضله  
 باشد یا در اشراف اگر کوی در سر خطا باشد و اگر کوی در اشراف  
 هم خطا باشد جواب آنست که زکوة اشراف را درون برتر باشد تا فیکر  
 زانین رغبت شود بمن کاه و الله و صدقه تطوع را و سر برتر باشد  
 که صدقه سر غلب حق افرو نشاند **مسئله** مرد تو اگر در فقر  
 فاسق است زکوة مال برادر فاسق و الله برتر باشد یا هم بیکانه و صالح  
 جواب امام ابوالمحسن رستغی رحمة الله میگویند برادر فاسق و الله برتر  
 باشد لقوله تع و صا حبه ما فی الدنیا معروف و غا مر الله سبحانه و تعوبها حبه  
 المعروف مع الابویرین الکافرین لاجل القربته فالاح المسلم الفاسق اولی  
 بالمعاجبه المعروف لاجل القربته و هم از بزرگی و این سوال کرده اند که شخو

مشخص



مال حرام جمع کرده است و یک سال بران بگذراند برین شخصی را زکوة مال نوا  
باشد یا نه جواب گفته است که این مسأله امتیاز نیست لیکن اگر کوی باشد  
خطا باشد و اگر کوی نباشد هم خطا باشد جواب بر تفصیل است که اگر  
خداوند مال را می شناسد بروی همدقه و زکوة ایه مال نیست و اگر  
می شناسد بروی باشد به نیت خداوند مال بدهد تا خداوند مال را  
ثواب زکوة در آن و او را ثواب باین روی در کار خیر بود و دیگر آنکه زکوة  
مال بر عمارت مسجد و بنی و رباط و خانقاه و صوفی و جاه آبی و کف مرده  
که آن عریان کلی روا نباشد زیرا که تملیک فقیر بشرط است و درین جز  
نما که یا در هر یک در ملک که در غم آید یا ما که بتمک طعام یا جامه دهد  
روا باشد و اگر در شکر بر اسبیان و سلاح ها باشد در کار است  
بروی زکوة اینها نباشد چنانکه در کتاب بر ما اشتمد است **مسئله** از جواب  
حفظ کبیر است بخاری و سوال کرد که زکوة مال را بدویش در آن  
بهتر باشد یا بهر دویم و او که اندک و جواب در جواب فرمودند که دوام  
در آن بهتر زیرا که بر دویر است است اگر دوام در برابر او مریت و ام صلاح  
کند بهر شت جای او باشد **مسئله** زکوة را بیک درویش در آن بهتر  
باشد بعضی گفته یا بجماعت درویشان بعضی گفته اند که بیک کس بداند

بهتر

بهتر باشد بعضی گفته اند که بجمع در آن بهتر باشد که در آن بدست آید بیک  
و در خبر است که آن من موصیات الرضیه و خال السوفی قلب المؤمنین  
یعنی هر که شادی بدل مؤمنان در آورد و حق تو بروی رحمت کند **مسئله**  
زکوة مال و العلویان در آن روا نباشد زیرا که جبری مال و پنج یک مال  
ست و پنج و ت و تریسان در آن روا نیست فاما همدقه و تطوع هر که  
در آن روا بود و زکوة را به بدر و ما در وزن خود در آن روا نباشد و نویکی  
در آن که نفقه و جامه ایشان بر تو باشد فاما اگر زن زکوة مال  
بشود هر در آن روا باشد زیرا که امام ابو یوسف و محمد بن و نزولیک  
ابو حنیفه و انباشد مسلم در آن میخواهند که زکوة مال بدهد شخصی  
را و نیز از وی می پرسید که تو تعان کن یا درویش تا زکوة بتو دهم آن شخص میگوید  
که من تو را نکر از دیک ابو یوسف و درویش از دیک محمد بن الحنفی اشیا را بگویند  
جواب این شخصی بود که او را سران یا قریبانه بود که او را بیک در آن بدو و بهر از  
درینار میزند و لیکن این زکوة او و عیال او و بر آن آید نه ابو یوسف او را زکوة کر  
فتن روا نیست و نزولیک امام محمد رواست این مسئله را از متفرقات  
ظاهریم نوشتیم اگر چنانچه در آن مال زکوة چون نزولیک شود که سال بران  
بکند در آن چنانچه بیک بدل کند زکوة واجب نشود و حیل

۲۰



سلطان زکوة آنست که تمام مال را بجمع دین فروشد باند که چیزی دیگر

کند تا سال تمام زکوة بکند و در بختل یا زوجه ما و بران مال کند شسته بود  
چون سال تمام شود و مال ندهد شتا زکوة واجب نشود و انگاه بیع  
و اقاله کند با تفاق او این حیل که کنند که مال بسیار داشته  
باشد و دل ایشان بان و مال که زکوة بدهند و این حیل کنند که برتر  
از آن باشد که زکوة در کون ایشان باشد و چیزی واجب ماند و  
ندهند و چون امام و بانی محمد ابن الحسین بیایند زکوة کتاب حیل  
ساخت در مرگ و علماء بدری بعد از آنرا از کار کردن و او را بخلیف  
کسی فرستاد و او را بیاورند هر یک که از امام محمد چنین شنیده ام که کتاب  
حیل ساخته و علماء بعد از آنرا منکرند آن کتاب را فرستاد که بقاعده  
راست کرده و میگوید و الا نه آن کتاب را به زمام امام محمد فرستاد که علماء  
از راه حدیثی گفته اند و حدیث عالمان بسیار باشد و حدیث طاعت  
را چنان خور که آتش از امان را چنانکه در خبر است که ای الله رب العالمین  
ای منات کما تاءکل النار الخطب و سلطان العار فاین خواجم  
شیخان قدس سره و زین معنی و معنی نظم با علم اگر حد نبوی

همراه

همراه از صفه یار او بید محمد شاه اطاعت از حد چنان بیرون نماند  
که خرمین طاعتش نمایند یک کا القلم محمد بن الحسن ره قاصد حلیه را  
نبوی بان کرد و این در خانه در آمد کتاب حیل را که چندین سال رون  
کار برده بود بر گرفت و در جاه آید که آمد کتاب در سرال او بود و بیداشت  
و منتظر می بود که آنگاه سر حنکان حیل در رسیدند و گفتند که امر حلیه  
روی زمین چنانست خانه ترا بجوم و کتاب حیل را بیدانم گفت  
روا باشد فاما آن کتاب در خانه من نیست طلب کردند نیاختند بخند  
خلیفه رفتند گفتند آنچه در حق امام محمد گفتند بخلاف گفته اند  
و از بغض و حسد گفتند اند خلیفه آن جماعت کوفینده کار اعتبار خود  
مورد و از پیش خود بر اند چون شب در آمد امام را نبوی کتاب هر که  
جاه افتاد و روشنائی بر گرفت بجاه آن فرو شد دست بر سر آن و کتاب را  
بر گرفت بغیران خدای عز و جل یک ورق آن و آن تر نشد بود در حال کتاب را  
نیز و یک خلیفه بر دو قلمه با او بر گرفت چون رون شد علماء بزرگ را  
طلب فرمود و بدیشان نمود همه بیدیده داشتند و از محمد الحسن  
سوال کردند این مسائل را از کجا استخراج کردی گفت از این آیه که قوله  
تعوذ بکون بیدک

صفتها



سوکند خورده بود که خاتون خود را صد جوب بوند پس شمان شد سوکند  
او را تعلیم کرد که صد جوب باریک را برام بندد و یکبار بروی زن از خود  
سوکند بروی آن ایوب پیغمبر چنان جلد کرد و ام در قفسه ابراهیم خلیل صلواة  
الیه علیه که او را و خاتون داشت یک ساره و یک هاجره و از هر یک پس  
داشت یک اسماعیل نام و یکی اسحاق نام پس آن یکدیگران و خاتون را  
هم جنگ شد ابراهیم هم از هاجر زنجید و سوکند خورده که مرد و کوشش ترا بترسم  
و بشمان شد و بحق تعالی بناید جبرائیل هم بیامد و او را گفت سوکند که کیه سورا  
خ از کوشش کن تا کوششهای او بریده باشی و از عهده سوکند پروان آمده باشی  
ابراهیم هم آنچنان کرد که و از آن روز زن نان را سنت شد که کوششها را  
سورخ کنند این دلایل از قرآن است آنکه محمد بن الحنفی رؤیای علمای بعد  
کرد و گفت اگر در کارهای شریعی حلیه کردی روانی و از بد پس نان آن خور  
من و در زن مشان پوستن پوشیده و با تش کرم شدن و در تابستان  
آن سر و خور و وزیر سایه نشستن روان باشد این همه حکمت علماء  
بعد از ائمه سر در پیش افکندند و جوب گفت اند صلیف امام را بنواخت و عذر  
با خود است و جوب دستار داد و حکم کرد که از ملازمان او باشد یک در مقاب  
او بر استاد خود چنان خوانده ام مسلم زکوة در زیرین واجب است خواجه

در زیرین

در زیرین حلال که زن نان دارد و خواجه در زیرین خرام که مردان دارند و اعتبار  
و زن در زیرین را باشد نه قیمت او را در قول جدید امام شافعی رحمة الله علیه  
که در زیرین زن نان زکوة نیست و دلیل آنکه اعظم ابو شافعی است که در زن  
خود عایشه را رسول علیه السلام گفت که زکوة زن زیرین خود را بده عایشه  
صد یتمه رفیع الله عنها میگوید رسول هم در دست من دستینه زن زیرین بدید  
از نقره گفت ای عایشه زکوة این را بده گفت من رفیق بدو رفیق همین  
بس باشد من در حال دستینه را پروان کردم پیش رسول نه اوم و گفتم زکوة  
این بده تا آنگاه در دست اندازم رسول علیه السلام هر وقت که زن نان را بدید  
گفت که زکوة بدهد اگر چه در زن زیرین شما باشد و عایشه رفیع الله عنها گفت  
من لا خیر خور خود را زن زیرین ساختم و زکوة آن بد اوم آنگاه در دست  
او کردم و بخانه شوهر فرستادم و رسول هم فرموده است حقش و اموالکم  
باز زکوة و در و امهاتکم بالصدقات یعنی مالها را بدادند زکوة در حصص را آرید  
و از نحو آن خود را بدادند صدقات و گویند مسلم هر خراج که در سبب  
نهادند در ایام خلافت امیر المؤمنین علیه السلام حقش است که اسلام  
س و آن چنان بود که هر شر که بالش اسلام جنگ میکردند بر سبب  
آن شر خراج نهادند و هر شر یک اسلام قبول میکردند عشر نهادند و واقعا



صد شریف خوانده ام که بسیار بخاری و خراج است بفرموده است مرسان که خواجه  
مرسان جنگ نکرده است و آن استاده خود شنوده ام که اگر از مفتیان از خراج  
جی بایده و آن چنانکه رسوم لشکر داشتند زیرا که مفتیان قاصد اسلام  
ند و کسری خدایان نگاه میدارند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است لولا  
العلماء ملک الجاهلون امروز بجهت الله تعالی بدو و آن خدوم جرایبان امیر عادل  
ربانی زهره العاری نور و نیک همه کارها روشن و نفع ظاهر شد  
انشاء الله تعالی علم نیز تشریفاتی یا بند که از ظلم ظالمان همه ارا و طان  
جدا شده بود و بدو بدو و مخدوم عز نهر خلاوة یا پند قوه مسلمانی  
ظاهر شد خدای تو چشم بد از بارگاه او بدو و در او بمنه گرفته شد  
اگر پسیند که بر زمین های ملک خود غلبه ها بر گرفت بدین مرفه عشر  
واجب شد یان اگر کوی باشد خطا باشد و اگر کوی نباشد هم خطا  
باشد خوب صواب است که بفریم که زمینهای او عشریت یا خراج  
اگر عشریت واجب باشد و اگر خراج است نباشد لقوله علیه السلام لا یجوز  
تجمع فی الارض المسلم عشر و اخراج یعنی در زمین مسلمان عشر  
و خراج جمع نشود و یک از آن هشتاد و یک جزو یک امام  
اعظم ابو حنیفه جمع نشود و خواجه امام ابو حنیفه طحطاوی آورده است  
که عشرة باجراج و نیز یک امام شافعی جمع میشود و پوسته کدایان

باطل

باطل و منت خارا تا به حاصل سبب بیان کرد این مسئله ازین دعا  
کوی دولت منجمند و میگفتند بیان کردن این مسئله ما را نیکو میدارد  
و بحق بدستایان نیست سخن در راسته شریعت نه در نگاه  
شبه بترک ایشان که شرع را پوشیده نتوان داشتند مسئله اگر  
پانجم بعد قمر طلوع غلبه بمکین بدو و او باشد و هیچ مانع نیست  
خامه در واجبیت سخن می رود در واقعه خواجه جبرهان نظام الملک  
طوین رحمة الله علیه خواندم که جبرهان از اسفاها بام بشرد بدو  
رکوار ابو سعید رسید و خدمت او را در یافت گفت ای شیخ مرا  
بگو که ملک این ترک یعنی سلطان نجرمانی تا کبر در او شیخ  
سر بنی قمر و در در ملک باند سر بر او رو گفت تلعاما و ساداة و مشایخ  
او را از خاران را او را بر بود و او مظلوم و پیوه زنان می دهد  
ملک برقرار و جبرهان در زیر نیکین او بماند و هر وقت در بند و بر وی  
هم در بند و گفت چون بشرد مشورسی او را بگو که خدای که خدا  
توانچه با تو کند و او را و اح و ملائکه همه رو با تو کند یا هر چه رضا او  
در است بکن یا هر چه او با تو کند را حق نشو نظام الملک این کلمات را  
بسلطان رسانید و مدتی مدید نگاه داشت این بکر در روز علماء  
اوراق



روم و مشایخ بطلب او را آمدند سلطان یکصد مسلمان تمام ایشان را  
 در مرو بیداشت و کارهای ایشان را ساخت همه نوید باز گشتند چو  
 بروم رسیدند که با نوشتند و فرستادند سلطان بخماران فرمود تا  
 بنای دولت خانه در نهارون سخن شیخ او را یاد آمد چون قبه تمام شد  
 جمع بقای دولت با و کاری او همه تمام شد بر عروقه لایزال خدای تعالی  
 که امروز در مخفی خلق جمع میشود بجزت و امان و دولت مخدوم  
 عزت نهد و حدیث مصلط است که خاک سلطان عادل را بنح حفور و امروز  
 خلایق همه سخن عدی این خلعت میگویند و بر سنگ بر تر بیت نوشی و آ  
 نست نوشی است بفرموده او که سلاطین و ملوک را بگویند قاهر عدل و  
 بهتری گویند در ظلم و متری و چون بقصر رسید برتر رسید و در اخیا  
 آمده است که در اخیت خانه در حمت حق تو عهد فرغی آید اول در خانه که  
 زن حرام بود بآن که نافه مان شود و در خانه که امانت مردم  
 را خیانت رسید و در خانه که و هیت مردم را بجای نیاورد و بکشند  
 و در خانه که خمر بود و در خانه که زن از مال شوهر ببرد و در  
 خانه که زکوة مال ندهند و در کتاب سیر سلطان محمود خان رحمت  
 الهه دیده ام که وقع سلطان بشکار رفته بود و آهوی روزی شد سلطان  
 رزق بولد  
 فرود آمد

و فرمود تا آهوی بریان کرد و مطبخیان نمک داشتند و هر که بد بخانز  
 و یک بود سوار روی روان کرد و تا قدر نمک پیاورد سلطان فرمود که  
 او بکجا میرود گفتند بطلب نمک میرود و گفت آن کس را بان کرد اینک  
 در مسلمانان رواندارم که این بدعت بنهم و اگر این رخصت بدهم و  
 یکی برون تا آب میوه طلب دارد و من از جمله طالمان بستم شیخ شریف  
 افضل الفاضل و فصیح الفصیح شیخ سفیدی رحمة الله فرموده است  
**شعراک** ز باغ رعیت ملک خور و یسبح بر آورند غلامان او درخت  
 از پنج به نیم پیچند که سلطان ستم روا دارد و زنده شکر بانش  
 هزار مرغ بسپارد را حصار روح آن پادشاه عادل با و که از وی چنین نام  
 ماند سعدی گوید **نظم** قادیون الا که شد که چهل خانه کینج داشت نشو  
 و ان نمر که نام نیکو کد داشت مسایل روزه و اینج روزه تباہ کند و قهنا  
 کفارة که لازم شود حق تعالی میفرماید که الصوم لی و انا آجر به یعنی روزه  
 حرام دیدار نیست زیرا که روزه عبادت نهانست و ریاء روی نمی  
 رود و دیگر طاعتها ریاء رود و روزه قهنا و ماه رمضان البته نیست  
 شب باید که اگر نیست برو نکند و ز رست نبود و اگر نیست بر بان نکند و غار  
 شام از خور و در روز لغز یا و خور و یا در شب و خیز و آب

۲۲



و آب خورد این ماه نیست روزه باشد بفعل و روزه در رست باشد و روزه  
بر دو نوع است روزه حکمی و روزه حقیقی روزه حکمی روزه عوام  
الناس است که تا شب چیزی نخورند و در پلانو شکم را نگاه دارند و  
روزه حقیقی روزه عوام است که ایشان را برافتاده و روزه  
دارند چنانکه شیخ عطار گوید **روانیت** در عفت و روزه  
تحقیق روزه ایست تا روزه تور و روزه بود نیز در کار و ابواب  
روایت میکنند که رسول عام فرمود که هر که در ماه رمضان ترک خورد و روزه  
کفتن و کارهای بدی ننماید و روزه هم گوید که حق تعالی بزرگوار است و شکلی  
اولی حاجت نیست من الموعود و آنچه روزه است روزه میدارند که  
انرا روزه هم خوانند و روزه است و اگر شب بایک که این روزه را کشاوان  
که آن شریعت منوع است و هم درین ماه در میان میدارند و کاش  
بر نیاید و اگر در شب روزه کشاید اند که جزئی خور و روزه باشد و پسندیده  
بود و از شیخ الاسلام شمس الدین اوزجندی پرسیدند که روزه جمیل  
که میدارند و است یا بی و این روزه ترسانیت فاجاب انه الصوم النها  
ی روانیت و پیغمبر علیه السلام فرموده است که لا ریه فی الاسلام و ثوبا  
روزه شش خوار و شستن رواست عوام را نیز که بندگانند که زیاده

روزه

روزه ماه رمضان است چنانکه میگویند که عید شش میگویند و این روزه  
را برکنده و شستن بهتر بود از پیاپی و شستن مسلمانان روزه  
شک که پس ایام شعبان است باید که روزه در این روزها روزه  
هم برین روزها تا بوقت جاشت فراح توقف کنند اگر خبر ماه دیدن را شوند  
روزه بدارند و اگر خبر نشنودند که روزه نداشتند هر که در ماه شعبان  
روزه داشته باشد شک را از ماه شعبان روزه دارد و هر که روزه  
نداشته باشد بخورد و امر و نفعی برین قول میدهم و این مسئله  
عظیم بکار است و خلق درین عبادت اند هر سال و در بعضی روایت میداد  
هم که خوار و روزه دارد و عوام را فتوی میدهند تا بخورند مسئله  
مکسین یا در و یا اگر آسیا یا اگر خاک بگوید روزه دارد و روزه تبا  
نشود و نیز اگر نگاه و داشته خلق از این جزو ها و شوار بود و خرج  
شود و اگر بکس خطریا و قطره عرق یا آب مریده بگوید و روزه  
تبا نشود و اگر سه قطره بگوید و شوار چنانکه شوری از خلق  
باید و روزه تبا نشود و قضا واجب بعد و کفارتان و اگر  
روزه در این ماه در چشم کشد یا در روزه تبا نشود و اگر بوی کرم  
یا در و در خلق خور یا بد و اگر روغن بر کنند روزه نشود فاما روغن

:



و در روز رکوش نشاید ریختن که روزه بشود و قهنا لازم آید  
 مسئله در روز چهار روز باشد که در وقت و صومناختن بسته بار آید  
 در روز هفت و مشواک هم روا باشد و اگر آن در روزی که در جلق فرو شود  
 اگر باده من بود در آن وقت که روزه در است روزه او تباہ شود و قهنا  
 لازم شود و کفارة آن و اگر آب در پیچ کرد بدماغ او رفت روزه تباہ  
 شود و قهنا لازم شود و کفارة آن و اگر در رخت نظر کرد آب من آن  
 و ن ظاه رشد غسل واجب شود و روزه تباہ نشود و اگر بخفت بر روی  
 اختلام افتاد روزه تباہ نشود و اگر حجامت کرد روزه تباہ نشود  
 و اگر بصدقه کرد و دانه که جلق او بان گشت روزه تباہ نشود  
 و اگر بصدقی کرد روزه تباہ نشود مسئله اگر خوابش در روزه  
 بخورد روزه تباہ نشود و آن سه تا حق بود و اگر بعد از  
 آن بان به قصد بخورد روزه تباہ نشود و قضاء و قصد یک روزه  
 کفارة لازم شود مسئله اگر شخم یک روزه یک روزه بخورد بخورد  
 و روا باشد او را اعلام کنند یا نه اگر کوس رو باشد خطا باشد اگر  
 کوس رو نباشد هم خطا باشد جواب صواب آنست که بکسیم اگر  
 در روز ضعیف باشد یا بیجی خورد و اغلامش نکند ترا قوه باشد

و اگر

و اگر جوانست با قوه در خال اعلام باید که مسئله اگر پرسند که در روز روزه  
 در غسل خورد و بروی قهنا و کفارة لازم شود یا نه اگر کوس شود خطا  
 باشد و اگر کوس نشود هم خطا باشد جواب صواب آنست بنکریم که اگر انگشت  
 بر غسل روزه است خورده قهنا و کفارة لازم شود و اگر بشتر خور  
 ده است قهنا لازم شود و کفارة آن و الله اعلم اگر بر مرد ضعیف یا بیجی  
 خورده باشد اعلام نکند ترا قوه کید و جوانیست یا قوه در خال اعلام  
 کند مسئله اگر پرسند که مرد و روزه در نیمه خورد و لای قهنا و کفارة لازم  
 شود یا نه و اگر کوس شود خطا باشد و اگر کوس نشود هم خطا باشد  
 جواب صواب آنست که انگشت بر نیمه روزه است خورده و قهنا و کفارة لازم  
 شود و اگر بسیار نیمه خورده قهنا لازم شود و کفارة آن را یک روز  
 بصورة اول بر عیال معذور خورده است و در آن فایده نیست و در  
 صورة دوم هم ضررتی است مسئله اگر پرسند که روزه در آب و آن دیگر  
 خورده قهنا و کفارة لازم شود یا نه اگر کوس شود خطا باشد و اگر کوس  
 نشود خطا هم خطا باشد جواب صواب آنست که بنکریم اگر آب و آن  
 محبوب خورده خورده است قهنا و کفارة لازم شود و اگر آب و آن محبوب  
 او نیست روزه تباہ شود و قهنا لازم شود و کفارة لازم شود و اگر



خواب تابد آنکه روزه در حین خواب و کفاره واجب شود و وجه خورده  
که قضا واجب شود و کفاره باب اصل یا فرستم و حنا بطبی بنده چنانکه این  
جنس مسائل خوننده را بتمامی معلوم شود مقتضیات بدرک ایت انواع را  
فتح الباب خوانند پس اصل آنست که بیکر یکم آنچه و غذا را می شاید  
و در وی نفع تن است مردم روزه در آن خوردن هر چه شدت یک روزه  
در کردن لازم آید یک روز قضا بود و شصت روز کفاره و هر چه غذا را  
نمی شود در وی نفع تن نیست چون سنگ ایزه و خاشاک و خل و خمر  
و اسبندان و مانند آن چون بخورد روز را تباه کند قضا لازم شود و کفاره  
لانی و باید که بیشتر از یک روز را بداند و آنکه شصت روز کفاره را  
را تا روز عید هر روز آید و نظیر ایت آنست که چون نجات در جاه افتاد که  
بمثل سی و لو آب می باید کشید چون موش مرده یا صغوره بیشتر از  
انگشت را باید کشید و بعد از آن آب را تا جاه پاک شود اگر شش روز  
بکشد و بعد از آن آفتاب ظاهر شد قضا و کفاره بر وی لازم شود اگر سحر  
سحر خور و معلوم شد که صبح و عید است قضا واجب شود کفاره آن فوق  
آنست که در صورت اول یقین معلوم شد که در روز خورده است و در صورت  
دوم یقین خورده است که و یکنه از شب خورده است مکمل اگر پسند که مرد

روزه صابر را روا است که خلال خود را قبله دهد اگر گوید روا است خطا  
باشد و اگر گوید روا نیست هم خطا باشد جواب اصول آنست که بیکر یکم اگر مردی  
برست روا باشد و اگر جوان است روا نباشد زیرا که بر را بقلب در آن الزام  
من نشود و جوانان را غالب آن بود که الزام من شود و بطنی بود بپناه شدن  
روزه پس جواهر روان داریم و بدین مسئله این حکایت خواند ام که روزی  
اعراب بخودت رسول خدا آمد و ایمان آوردند و زمان بود پس در آمد  
پرسید از رسول خدا السلام آمد پرسید از رسول خدا السلام مرا روا باشد  
در این روزه خلال خود را قبله هم رسول فرمود که روا باشد بر مرد برفت  
و نه آنکه بکند شصت مرد جوان در آمد گفت یا رسول الله مرا روا باشد خود را  
در این روزه ماه رمضان قبله هم گفت روا نباشد اعراب گفت یا رسول الله  
شرع بدست شست گفت شرع بدست منست فاما این را شرمه و بنوع  
و جوانان شرمه بسیار بود از این چنین گفت اعراب را این سخن خوش  
آمد مکمل مردم روزه در آن عکس خاییدن بکلی نباشد و اگر در شب یک  
را جنابت رسید در ماه رمضان و پیش از هیچ غسل نکرده روزه را زیان  
ندارد و آنچه میگوید روزه تباه میشود سخن عوام الناس است و رسول عم  
روزی هیچ عید بود در ماه رمضان و او را باب احتیاج بود غسل کردن



فاما بهتر آن بود پیش از صبح غسل کنند و اگر شخصی بر وضو و شستن بود و نتواند  
روزه و کشت روزه بخورد در روز دوم کند و پیش از ظهر و بعد از ظهر و این  
در پیش از روزه و کشتن حاجت نبوده و فرزند آن را روا نبوده که روزه  
ماور و پدر بدارند زیرا که امام اعظم و نیز دیگر ائمه شافعی و ابوشامه  
روزی و نماز که علامان کثیران بدارند نماز بکنند و ثواب آن روزه نماز  
ایشان را باشد و خواجه و نیز سبب از لقوله تع و ان یسئلکم الله العاصی  
فلما اگر خواجه و سبب بنده را گویند که چون روزه و ان کار چندانکه تواند  
و برایشان تکلیف نکنند ایشان را هم ثواب باشد بجز آنکه از من و علام و کینز که  
کم نشود و در روز رستمان را نیکو باید و کشتن که در لای ایشان شکسته  
باشد و رحمت خداوند تو ایفاست که در لای شکسته کانت که ان بعد المنکسرة  
قلوبهم و رسول علیه السلام فرمود است که در مدینه است و کس سال جبرائیل  
عم امین نزد یمن آمد هر بار که سوره با آیت می خواند بعد از آن گفت که  
خداوند تعالی گفت که محمد را کوی تان نان خور و از بنده کان خور و از بیرون  
ستان و همایکان خور و از نیکو و از بان که محمد رسول الله ام جهان  
و نیست که زن و اگر خواسته دیگر طلب و از روایت و کوی از کان از بیخی  
گرفته اند که زن را طلاق نمیدهند و جهان دانستم که مگر هر که بنده میخورد و بیرون

واجب

واجب است که در خال آید و کند و جهان بند است که حق است و با حق بد و مادر  
برای است تا هر که کان فکا و مای خانه ان همسایه باز و در جهان انکس و دروغ  
باشد قوله تع و یمنون اما عن ایضاً بدین سخن است و الله اعلم و در خط  
روایت خوانده ام که رسول الله فرمود است که چون آفتاب فرو شود تا بوقت  
صبح خواجه را بایبده و خور و است نمی ماند و بدین شروع کردن و روزه و در  
بدین قدر بنده کرده ام که اگر در روز و روزه و از بر غیغ باران که بباران که  
خور و قهقرا و کفارة لان می شود و نیز که از جنس عد است و این دو لفظ را  
معنی نوشته ام تا کتاب بس آسان نشود و بدین کاران بعد و بدین را خور و  
پیان کند و محکم اگر مردی بر و عود رسید و روزه باشد که روزه بکشد و  
موافقت کند یا ان اگر کوی روا باشد خطا باشد و اگر کوی هم روا نباشد هم  
خطا باشد و سبب است که اگر روزه قضا ماه رمضان می دارد و روا  
نباشد که بکشد و اگر بکشد عظم مکروه است و کناه کرده باشد و دیگر روزه قهقرا  
وز کردن لان می شود و نیز که حرمت شر را رعایت کرده است و اگر روزه  
تطوع بدارد و یک قول آنست که نگوید که من روزه دارم که در روز روزه  
می شود و من بکنند تا صاحب و عوة طعام در خور است کند که بجزیت دل  
من روزه بکشد و بایران موافقت کن چون بدخواست او روزه بکشد







بجاعت کند از سس شب را بر امت من فریفته شود و بکاهی کند و کوه درون  
خ شود در خانه حضور میکند و در خاتونان را می فرمود تا اقتدا کنند باین  
امورندین حسن و جماعت میکند از ند و این شان تراویج را بدین منواله  
که میکند ازیم و تسبیح که میگویم غار عباد ملائکه است که ساکنان قیصر  
القدس اند و در زیر عرش و رسول علیه السلام در شب معراج ایشان را بیدار  
حق تعالی این غار را خواست چون ثوب این غار دانست که بسیار است و شاه  
مرحوم علی ابن طالب روایت میکند که چون شب اول ماه رمضان تراویج را بکند  
رند از کنایان ما در راه می شوند و فرشته ان در عرش نشاندند که ای  
کند ازنده کان غار تراویج عمل شود و از سر گیرد که همه کنایان شمارا  
امر زیده م و در کده ششم و هفتم شب را ثوب است راوی شاه فراموش  
که بسبب آنکه کتاب مطلق می شود نوشته فلان این حدیث را بروست و این  
عجب از اهل شیعه نیست که این غار را میگویند و نمیکنند از ند و این  
صنفی را بآن کاری نیست و این هم سنت مراد نیست و ام سنت زنان و حق  
توفرمود است هر که غار تراویج را نکند از ند من حضور بروی باز خوا  
ست کنم که چهره انگداری و هر که غار تراویج بعد از شب نکند از ند باشد  
تا ماه رمضان باقی است قضا باید کرد و در روز قیامت هر کس از تراویج

واویج

تراویج بر کعبه فریفته بر گیرند و حکم در همه شهرهای و رسول علیه السلام همین است  
غار کند ازنده نکند ازنده بر این باشد که در روز سه قول است و یک انگن  
فریفته است عملاً لا اعتقاد او دیگر کند واجب است سیوم کند سنت است را فصل  
این غار از آنجا است که چون در شب معراج رسول علیه السلام بقا سیدة الفتن  
رسید که مقام جبرائیل علیه السلام حضور است که در بار رسول الله یک رکعت غار  
در مقام من بکند از تراویج و برکت تو بمن رسید پیغمبر علیه السلام الصلوة یک رکعت  
غار بکند از و در آنست که یک رکعت در شریعت او مشروع نیست و رکعت  
و دیگر بآن افاقه کرد چون دو رکعت کند از و خطاب حق تو در رسید که ر  
کعت بیفرمان بکند از چون سه رکعت تمام که در خطاب آمد که ای جبرائیل  
این سه رکعت غار را نگاه دار که ما را باین رکعت غار ستر هست چون  
کار مسلمانان رونق گرفت جبرائیل علیه السلام با هشتاد هزار فرشته بیامد  
و این غار را بیار و گفت در این پل هر طایفه از ارباب است از  
موی بار یکتر و از شمشیر نیز ترا که این سه رکعت غار را بکند از و به  
قدم این هر طایفه بار یک سلامت بکند از و در آنکه رسول علیه السلام یار از  
خواند و گفت ان الله تعالی انکم صلوة الاول والوتر و در غار و ترافانتر  
آنست که در آخر شب بکند از و یک وقت مستحب آخر شب است و در ماه رمضان







بدین در مسئله نکاح در میان دو عید روا باشد خاتون رمان عایشه  
 رهن الله عن ربها و عن ابیها گفت که رسول خدا (ص) مرا در ماه شوال خواند  
 بخانه برو و برای خاتون جنات بشغفت بود که با من بود فاصلا و افواحه و  
 الناس آفتاده است که خطبه نمیشاید خواندن و هر وقت که زن خواند میان  
 دو عید باشد مسئله بدانکه در مذاب امام اعظم رحمه الله علیه کایه شرعی ده  
 در این باب است که در میان بود بقوله علیه السلام لا  
 مرا قلن بخره و نیز یک امام سافعه کابین بر مقدار معین نیت چند  
 آنکه کنند روا باشد و آنکه نوزده و نیم دینار کابین میکنند از آنست که  
 اگر است و دینار کابین کنند و یک او هر سال آن زن را نیم دینار  
 زکوة باید داد و نیز یک امام اعظم رحمه الله علیه کابین زکوة نیست تا وقت  
 که است و دینار قبض نکند و یک سال بر نکند و زکوة از او احتیاج زن  
 نباشد مسئله آنکه زن که بلفظ علم مرفی تلقین کند که زکوة نیت  
 منفیع نفس خود را بزنه بتواهم و زن معین نداند و چنین بگوید و مرا  
 گوید قبول کردم این نکاح درست باشد زیرا که قصد زن از اعتبار نیست  
 و شمس الاسلام او را چند فتوی داده است که درست نباشد و دیگر علما گفته  
 اند که درست باشد زیرا که رسول علیه السلام فرموده است ثلاث جدد هن

و در ماه شوال

مکن

سهن جدد و هرگز از جدد النکاح والطلاق والعتاق و فی روایت  
 الایمان و در محیط خواندیم که اگر کسی زن مطربه را بجهنم رود و گواه  
 بگوید که من تن بتواهم کنم تو خود جاری من مطربه این بیت را  
 بگوید او قبول کردم نکاح و درست بود در مثل لازم شود و هر وقت  
 که هر قافله او قریب است که زن در زیر این خواند و زن قبول فی  
 شود او گفت این بیت بگوید **نظم** آنکه که حدیث عشق ما میگوید و زن  
 یده بجای آب و در میسخت از روی حقیق بی حد و نیاز من خود بتوا  
 و اوم و تو خود بزن رفتی مولانا بجهنم رود گواهان گفت قبول کردم میا  
 ایشان مقالات رفت در این معنی فتوی بخارا آورده اند علماء  
 اینجا را جواب نوشتند که این نکاح **مستحل** است اگر مردی  
 بجهنم رود و گواه زن را گوید که من خوشش تن بتواهم زن گوید من قبول  
 کردم نکاح و درست باشد زیرا که لفظ زن و وجه مشترک است و مرد  
 و بر زن می افتد و نکاح بجهنم و گواه درست بتواهم و گواه عادل حاجت نباشد  
 نیز در یک امام اعظم رحمه الله علیه **مسئله** او مردی در خانه تنه زن را  
 گوید بگواه خیال و رسول خدا خوشش تن بهم ده این نکاح و درست بنویس  
 و گفته باشند زیرا که رسول علیه السلام غیب نمی داند و اعتقاد از این سخن

ع

ز روی



آن باشد که غیب الله اعلم الغیب الا الله است **مسئله** اگر زن بجهنم  
 و گواید مرد را گوید ترا وکیل نفس خود کردم مرا بهر که حوائج بدی  
 و این مرد این وکالت را قبول کرد بعد ازین این زن را بجهنم و گواید  
 بخود را این نکاح دور است نباشد زیرا که لفظ هر که منکر است  
 و وکیل معنی و معرفت است منکر و اخل نیست و این مسئله با حصول  
 فقه معلوم و علمای اسلام دانند و بسیار دیده ام که درین مسئله  
 غلطی کنند و مسئله را بیست **مسئله** اگر مردی بوزن در خضوع  
 جمعی گویند ماه و وزن و شویم بدین سخن میان ایشان نکاح شود  
 زیرا که این اختیار است و نکاح را اینها بیایند و باید و فتوی برین است  
**مسئله** اگر در شب تاریک دو عورتی بیکدیگر آورند یکی بر دیگری  
 خیزد و نمی دانند که هر کدام زاده است و دختر کدام چگونه باشد جواب  
 شیر مرد را برکشند هر کدام کران بر او هر از آن او بود بسبب  
 این مسئله هر از آن کافر است بشاه مردان امیرالمؤمنین  
 علی کرم الله وجهه در قلعه اند قلاع خیر نیان آورند **مسئله** مردی  
 بوزن مردی یکی بزرگ باشد و یکی خنور و شیر خواره این زن بزرگ  
 شیر خواره را شیر مرد او را بوزن بزرگ حرام شوند زیرا که ماور  
 و دختر

۵۲  
 و دختر شد و در جمیع کرون میان ایشان بر و انیت چنانکه میان دو خوا  
 هر دو کابین زن بزرگ تمام ساقط شود چنانکه بقبل بر شود  
 خنور را بزرگ فرقت از جانب زن آفتاده است و زن شیر خواره  
 را نیمه کابین لازم شود چنانکه طلاق و فرقت بهش از حصول است  
 و شود این نیمه کابین را بزرگ بشیر خواره دهد و باز بزرگ بدو  
 کمتر رجوع کند و از روی بتانند زیرا که بسبب او است اگر زن از راه رشک  
 و صد کرده باشد و اگر گوید از رشک و خد نبوی فائز است بود  
 و میکسیت از برای دفع کرسنگی او کردم مرا من فساد نکاح بنمود  
 و بروی چیزی لازم نشود از کابین و قول او بکشد با سوند **مسئله**  
 مدت رضاع یعنی شیر مرد به بیجه نزد یک امام اعظم یک سال است  
 و نیز یک یاران او بیست چهار ماه است و این قول را امام شافعی  
 گرفت است و نیز یک اماکن به یک سال تمام شیر باید  
 داد و میان دختر و پسر تفاوت نیست و در یاقوت از دو سال  
 و آنچه گویند دختر را شیر کمتر باید داد و آنچه کن بره زن نیست و یاقوت  
 از دو سال و نیم بجه را شیر مرد را روا نیست و در خود ندان را بسبب  
 این گفته اند و درین مسئله فتوی بر قول یاران اما اعظم است و یاقوت



لزورت و خوف  
هلاکت نیست

از دو سال بچه را شیرند دهند آنکه در دو سال لزورت و خوف هلاکت است  
در دنیا و دنیا و شیر جزو آن است که از او می شود بی لزورت و غنا می نتوان کرد و رسول  
علیه السلام فرموده است که اگر امتان من مدت شیر بخورند بچه کان خود را  
نگاه دارند و چون مدت تمام شود پدر و مادر بچه را گویند آن فرزند  
آنچه حق تو بود از شیر خورده ای دیگر بخور سبب این نگاه داشت حق  
تو آن بچه را می خورد و دیگر شیر خورده و چون بزرگ شود بهیچ فتنه  
مشغول نشود فاما چون پدر و مادر خود و خداوند نگاه ندارند  
برعکس این باشند مولانا ای اعظم مفتی الجرح و الانس نجم الدین عمر  
نسفی در کتاب اعداء آورده است که در مدت نه ماه که بچه در جسم  
مادر است خون حیض را غذا می خرد که در دهان او راه نماند و حق تو می بود  
میرسد تا همین بچه پدید شود و مادر او از شمار غافل نشود تا نه  
ماه بچه در رحم مادر با مادر خود کند فاما چون مادر از آن ناوان  
مدت نه ماه همانان نکند از فرزند آن همه بانهان باشند و آن زن را  
پدر و مادر باشند زیرا که مادر هر روز پنج بار گناه بکند و پدر فرزند  
او را امر معروف کند و نیز گناه کار شد چون فرزند بزرگ شد خدای  
تو فرزند را بر ایشان گذاشت ایشانرا می بیند اندامه الا بشود  
آنکه

آنکه مادران در نه ماه غنا ندارند از دهان آن سخن درست است و امام  
بزرگ و مقتدر نام در جعفر صادق علیه السلام فرموده است که حق تو  
در قرآن است مقتصد جای امر کرده است بکند از دهان پنج غنا تا هر که  
روزی غنا نکند مقتصد با رفعت آن آفریده کار را خلاص کرده باشند و چون  
سیماح پیغمبر را غنا می گرفت شد سبب دیدن اسبان است و اما  
را سبب را قربان کرده است حق تعالی با او فرستاد که ولی سلیمان الکریم  
خداوند عالم را و او را پسر و شیخ است علم القدر را ابو منصور مازنی  
ره می بود و است که صاحب مقامات و عالم ربانی بوده است چون  
شب در آمدی غنا خفتن کرد از روی و در شهر سر قندی می نمودن و تر  
سمايان بسیار بودند بدریخانه و هر کدام رفت و کفایت تو بود و تو  
تو اگر بدین محمد علی السلام در آمدید نیکو و اگر نه ام بید و هلاک شوید  
این شیخ بزرگوار و زکی می نشاند در شهر سر قندی غلامی کو فومی بر روی  
و شیخ برو صند بود تا که ریز می نشاند و وقت نماز پیش در آمده بود  
ذات اندا آورده جام تاکی در دست داشت خواست که بر زمین نهد و غنا  
مشغول شود بلبس علی الهیته را و بزرگ گفت تاکی ریز و ریز نریزم  
انگاه غنا بکند از سر بدین قدر تا و خیر و کار غنا شد چون سالی



چند در کلا شد و در آن بانگور رسید شیخ پخته ترسانی بود از آن تادی  
 خیر و کار غمان تا چهره ظاهر شود ناگاه که آن پادشاه وقت  
 در آمدند و گفتند حکم پادشاهان جمله ست رن های شهر سر قندی  
 خند زینم و از هر رن می چند خم بجزرت لشکر پادشاه طلب داریم  
 چون شیخ این بشنوید جامه باره کرد و ماتم سلمان داشت و زنگور  
 های که بداشت و در دو باغ را پیداخت و گفت از این رن تا آن رن که خمر  
 خواست با شد از اثر شومی تا ذخیره کردن مشیت که در کار غمان  
 کرده ام و این حکایت جز خواستن به بخارا رسید همچین بگردد و در  
 زمین منتشر شد و خلق ازین بسیار زیان رده شدند و نشاء  
 الله که بعد الیوم حیوة دور از اسلام است بدوات مخدوم جبرانیان  
 المؤمنین نصر الله الغازی نور و نیک عنا حق الله قدره خواست  
 قبایح نقیض اسلام هر روز و روز یاقوت شود و نام نیکو عابد بحق  
 ملک العفو شیخ ابو منصور مازیدی رحمت الله در کار غمان تا ذخیره  
 کرد خلق را رحمت بسیار شد فاما در کتاب روشن علما خوانده ام  
 که وقت که شهر بلخ مغفور بود مردم سیر قندی جلا وطن و همه روی  
 به بلخ نهادند و فقیر ابو الیث سیر قندی رحمة الله با ایشان چون

برافتد تا و

بنز و یک

بنز و یک بلخ رسیدند و در آن برایشان راه بودند و خلق را بگرفتند  
 و رخت ایشان را باز کردند و مرغیاریان گفت با رها را فرو و کید و انجم  
 نقد بنز و یک با شد بر کرد چون بارها بر تختند بنز و خروار کلوخ برون  
 آمد و نمی دانستند که در بار که بوده است از هر که رسیدند گفتند و از یک  
 بارها بنز و است و این عاقل از سیر قندی کلوخ بار نکند و بلخ بنز و است  
 غیاریان فرو و مو که اهل کار و از بار بند و بر بنجا شد تا راست کوبند که  
 این کلوخ با که در بار کرده است و یک کار به بلخ برو حیوة خلق را رحمت  
 در آن آغاز کرد و اندام فقره ابو الیث سیر قندی هوش آمد و گفت  
 کلوخ من در بار کرده ام گفتند رخت ندانسته که کلوخ بار کرده گفت  
 رختی داشتیم اقا بکنده اشتم گفتند این کلوخ چهار جراهی بزرگ گفت  
 تا وقتی که بول بزرگ میان کنم بدین کلوخ استبراد استجا میکنم و کار غمان  
 بسیارم گفتند در بلخ کلوخ نیست که از سیر قندی می بزرگ گفت هست  
 اقاده مسلمان با یکست و کلوخ مردم مان بجزرت سبنجاشم باید بکار  
 بروم و دیوار مردم خرام کرده و انبیت مرغ غیاریان را این در اول  
 کار کرد و روی بیاریان کرد و گفت ای برادران وقت که در مسلمان  
 روانیت که بمقدار کلوخ استنجا که آن ارج قیست ندار بر کرد

۵۵



شماره یکی از بزرگان  
این مجلس پرسید چه  
گفته آمد و این

و سب بخت یافتن آن آتش خونخوار که فروان قیامت هم را این

شهرت



زنان آتش درون را بپند یکدیگر از کابین بنخستند و مرد را  
در عوض کابین زن یا طاعت باید در آن یا بوعوض زن بدو رخ  
باید ز قاتل بس مرگ امر واجب است که و اندک باین را از زن  
خود باید ساقط کردن و جز یکم و لخواه زن تان بود بایشان دهند  
تا از سر کابین بر خیزند و در خبر است که فرمای قیامت که افتاب بقدر  
نیزه بالای سر خلافت پتابد و یکسایه عرش سایه نباشد مناو  
ند کند که این الملوک المعاهد این الذین تتجانی جنودهم عن الملک  
این و ابیات امری بکنان حکامان عاقل و کجا اندر مانت که بنمان  
شب برخواستند از پیش و کجا اندر عورتان که در هر ها بنخستند اند  
و همه را بر سر عرش برزد و در سایه چو ششت شد تا از آفتاب  
قیامت به ایشان زحمت نرسد و خبر است که جبرائیل و میکائیل و اسرافیل  
خیل و عذرا علی السلام بایکدیگر مناجیه کرده اند جبرائیل گفت من  
از همه فاضلتیم که امین و حل منم و رسالت من من سالتی و دشمنان  
قهر من میکنند و میکائیل گفت که فاضلتیم که جبریده اعمال بنده کاشن  
وارم و عذرا علیها السلام گفت که فاضلتیم که اسرافیل گفت من فاضلتیم  
که در عوالم میدم ملک الموت گفت که من فاضلتیم که قاضی

الرواح

ارواح منم خطاب عیبت و رسید که حکامان عاقل نکند از آنکه ز بر  
روستان بر زن بدو دست ظلم کنند بجهت من آن همه ملائکه  
صلواتند عید الله عباس رفته الله عنهما روایت کرده است که رسول اعظم  
فرموده است که هر که و اندازد زن تان امت من که عذاب کور از ایشان  
بر داشته اند و با فرزند من فاطمه و بر داشته باشند اول زنی که  
در رشتگر جبر کند و در ویم زنی که بر فعل بد بشوهر کند سیوم  
زنی که کابین بشوهر بخشد و هر یک از این زنان را ثواب هزار  
شهید نو سینه و خواجه ابو صفیاء کبری روایت میکند که هیچ کنای  
بدان بنی رسید که بنده حق را بپند و کابین زن و لک و زن او بود  
و در دنیا طریقی نکرده باشند و کابین را از زن بجزی تخیده  
باشند و با این همه اگر مرد مسلمان زن است اگر غارت نکند حق  
مسلمان آنست که زن را ملاحت کند که غارت کرد و اگر قبول کرد نیکو  
و اگر نه در جهنم جناب روی سوی او نکند اگر غارت کرد و نیکو اگر  
نکند او را بر زن و این همه از قرآن است که فاعظوا هن و  
هجو و هن با فی الملهن جمع تا آنجا که فاعز بوهن اگر با این همه غارت  
نکرد باید که سه طلاق مبارکش بداند که اگر چند که حال ندارد که کابین

از سر کشاید



بدانکه خداوند تعالی را دیدن و کابین در کردن او بود بهتر از آن باشد  
خداوند تعالی را دیدن جواب سوال گفتن که باری بی غمان جبراهیل  
کرون و بیشتر نان بدین سبب اهل دوزخ اند **مسئله و در حضرت**  
دوزخ را هفت در است چهار در را بجهت زنان کشاده اند و  
در را از بهر توانگران که حق را <sup>از شکلی بار آورده</sup> آنگند قاطا اگر زنان توبه کنند و  
پنهان رخت کنند هر چه مردان بچهل سال بحق رسند زنان بچهل  
روز بحق رسند و درین باب فواید بسیار است و در این املا  
مت اختر از کرم من در وصف ام و واعظان مسلمانان و این دو  
کار بر من آسان شده است **مسئله** مردی زن خواسته و پیش  
از دخول خلوت میخیزد و بام و غایت تمام کابین لازم شود و اگر  
نکاح بانتهای رسیده و عوجی که بانتهای رسیده بود و مقرب  
شود و خلوت میخیزد آنست که زن در در یک خانه باشد یا در <sup>اولین</sup> آن  
و بند بودن و مرد را روزه فریفته بر دهان بنویسد و پس با  
ایشان <sup>با غلامی</sup> بنویسد و در مسجد و حمام و رباط خلوت و در دست نهود و اگر  
اگر چه از زن و مرد پیش نباشند و خلوت میخیزد همچون دخول  
سعدا اگر طلاقش دهد تمام کابین لازم شود **مسئله** اگر زن

و مرد

و مرد و خانه بود اند که در و بنده دارد سک با ایشان است خلوت  
درست باشد یا آن اگر کون بود خطا باشد و اگر کون نبود هم خطا  
باشد جواب حدیث آنست که بنکریم اگر سک از آن مرد است خلوت  
درست باشد و سک از آن زن است درست نباشد زیرا که سک  
چون از آن زن باشد بنده که مرد که بخدا و ندهوی تعلق من سازد  
فریاد کند و در مرد افتد مرد را زاجر شود و انجام شود خلوت  
درست نباشد **مسئله** اگر دختر بکر بالغ را شخصی گوید که مرا  
کیل خنود کردی یکم بعد و نیاروست چنانکه و نیار کابین ترا  
بقلان شخصی بزنی بد هم دختر بزنی با حق نگوید و بسیار بگرید  
این که بیستین از وی رهنا باشد یا آن اگر گوید یا باشد خطا باشد  
و اگر گوید یا نباشد هم خطا باشد جواب حدیث آنست که زن  
و یکدیگر بگویند تا آب چشم ویران بخشد اگر بشود بنور رهنا بنور  
آتشین بود رهنا باشد زیرا که هر که از غم بگرید بشود بود و هر که  
از شادی بگرید آب چشم او شریک بود و این **مسئله** اگر با احتیاج  
می برسد **مسئله** مردی به بان که زن رفت زن بوی نام خوشی که من  
بر تو حرام شدم و تو بنده من شدی و مرا در دست که ترا فرو شدم



و برهای ترا خورم و من شو هر دو یک کرم این چگونه باشد جواب بدی  
 دختر خود را بفلا خود داده بود چون بد رو فات کرد و خلافت  
 دختر را شد و نکاح نمائند شوهری دیگر کند و آب باشد و غلام را تو  
 ند که فروشد و برهای او را بخورد **مسئله** زنی دارد و هست  
 سال با هم و اندر و بیار از رفت چون آمد مرد بکانه و دید باری  
 او نشست گفت در خانه و من چه میکنی گفت خانه درین هر دو را  
 هست و تو بنده من جواب **مسئله** چگونه باشد جواب آنست که زن از راه  
 را بنده یکی خواست بود چون این غلام بیار از رفت این زن  
 این غلام را از خواجه او بخرد و در حال نکاح نمائند شوهری که  
 و خانه و غلام را بوی بخشد **مسئله** زن شوهری دارد و کینزکی  
 این کینزکی را بشوهر خود میداند بنکاح و این نکاح درست می آید  
 چگونه باشد جواب این زن را کینزکی باشد مکاتبه شوهری خواست  
 کند یعنی مرشش این کینزکی بود و این کینزکی را قبضی کرد با جازت  
 خواجه و این مکاتبه کینزکی را با جازت خواجه یا با اجازت چه  
 خویم بدین شوهر خود را و بزرگ این نکاح درست باشد و این  
**مسئله** مشکل است مردی ماور خود را و خود را و خود را و خود را

میدانید

میدانید و دوست و باج فساد نیست این چگونه باشد جواب کینزکی  
 بود و میان دو خواجه پسری آورد و هر دو خواجه نسب این پس  
 دعوی کردند بر اینان هر دو شد و هر یکی از این دو مرد را دارند  
 و هر یکی از خود و دختر دارد و هر دو خواجه نمائند بقا دولت با  
 حاین پسرای کینزکی که ماور و هست و این دو خواهر خود را بزرگ  
 بیک مرد میدهند و با باشد زیرا که خواهر این یکدیگرند **مسئله**  
 مردی زن بخوانست چون یک سال تمام شدند و بزرگ او و گفتن  
 زده یا مردی که عالم بود گفت بر قول امام اعظم زنده آورد و ام و بر قول  
 امام مالک مرده آورد ام این چگونه باشد جواب این زن بجه آورد  
 باشد و است و بای زنده باشد و با زنده باشد و این امام اعظم گفته  
 الله علامت حیات است و نیز و یک امام مالک علامت حیات کینزکی  
 بجه **مسئله** زن بر مرده آورد و زن زنده آورد و زن بر  
 حزن و خست و غم و مشک و نه سپرد و نه سیاه چگونه باشد این  
 سوال از جواب مشک است جواب آنست که و بجه آورد و بود  
 یکی پس و یکی دختر و یکی زنده و یکی مرده یکی سیاه و یکی سفید  
 حکم مطلق شوا که در آن آورده است یکسبید و قی این **مسئله**

آورده

کرده است



را از او شنیدند پس از آن سوال کردند که **مسئله** مردی  
 پدر مسلمان خود را میفروشد و بهر حال پدر را میخورد و او را حلال است  
 چگونه باشد جواب غلام یا جارت خواهر زن خواست بود آنرا و  
 زن غلام پسر آنرا و زن پدر و زن او و هر یک از کاین و از هر یک  
 پسر از خواهر کاین مادر که در زن پدر داشت طلب کرد گفت  
 ندارم غلام را فروش و کاین مادر خود را بگیرد پسر را و با شد که  
 پدر را فروشد و بهر حال او حلال بود که بخورد **مسئله** مردی چهار  
 زن خواست و بعد از مدت مدتی و قات یافت یک زن و آن هم میراث  
 می گیرد و هم کاین و یک زن او نه کاین میگوید و کاین میگوید  
 و نه میراث و یک زن او کاین میگوید میراث می گویند او میراث و کاین  
 بین این صورت مسئله چگونه باشد جواب مردی غلام بنده بود و او  
 کینز که بنده این هر دو کینز که را بر زن بدین غلام و او با زن این غلام  
 یکی غلام یکی کینز را از او کرد این غلام یک زن مسلمان خواهر یک  
 زن ترسا و زن که خواهر او را از او کرد دست میراث بر او و کاین زن  
 و آن زن که بنده است نه کاین بر زن میراث و آن یک مسلمان خواهر  
 ست ام میگوید و هم کاین و آن زن ترسا خواست ست کاین بر او

میراث

میراث زن و الله اعلم بدین مسئله خوب غریب است و مشکل و غلط ندارد  
 باب نکاح را برین ختم کردیم و هر دو انشعاب یکم از مسئله را خوب  
 گوید مردی بزرگ باشد **مسئله** **قال ابن علی السلام** تناجخوا  
 ولا تطلقوا فان من الطلاق یستحق فی الله العرش یعنی اینست زن  
 بخواد و طلاق ندهد که از او طلاق عرش خداوند تم بلزد  
**مسئله** اگر مردی را گویند که چرا از زن طلاق نمی دهی او گوید از آنکه طلاق  
 ما نکاح ترسا یا نیست این مرد کافر نشود و زن بر او طلاق نشود  
 زیرا که خود را از طلاق جدا و بدور می دارد و این مسئله را این مفتی  
 بر سیدیم و در جواب غلط کرد و در عده الفتاوی خواند ام و در کتاب  
 اما عظیم ابو حنیفه را خواند ام که در جواب او مردی در شب با زن خود  
 جنسی شد مردی گفت اگر با من تا برون سخن نگویند از وی بطلاق زن  
 خاموشی شد مردی بترسید که تا برون سخن نگوید و طلاق بشود و اینم  
 شب شد بنزد یک امام اعظم رفت و قهقهه با وی بگفت امام اعظم  
 گفت تو نجانم ز تو تا من این کار را از سر تو دور کنیم مردی نجانم آمد و  
 بخفت از ما بن بود امام بر بام برآمد و با کینه نماز با مدافعا کرد  
 چون گفت الصلاة خیر من النوم زن از خواست و گفت الحمد لله که از زمان

یقه تزلزل عرش



سید

من نبي  
النفحة تظلم



طلاق واقع نشود **مسئله** مردی سو کند خور و بطلاق که خور  
و خور و این مرد و زن هر دو از یک طلاق بر افتد و اگر  
یا هر دو زن دارد همان حکم دارد که هر یکی را یک طلاق بر افتد  
مردی مدتی غایب شد زن او شوهر دیگر کرد و فرزندانی  
شدند مردی حاضر شد زن او با او باشد <sup>از میان</sup> فرزندانی از آن  
شوهر و هم و امروزی فتوی برینست و این مسئله را اولاً خوانند  
**مسئله** مردی یک را گفته زن را طلاق داد و گفت نیکو کردی طلاق  
واقع نشود و اگر گوید بد کردی طلاق واقع نشود فرق اندست که  
چون بد کردی طلاق دارد و او را در شسته است و اگر در ج تا  
سف چنین گفته است و آنچه گفت نیکو کردی یعنی که بی فایده کردی  
چون طلاق بدست تو نیست این مسئله از فوق مولا ناشی  
الدین محبوبی است **مسئله** مردی زن خود را گفته که اگر از من  
مرا طعام نسی که پنج من آب و پنج من نمک در روز یک بوقت خور  
من این طعام را هر یک نمک باید از او و طلاق آن چگونه باشد  
جواب آنست که پنج من آب و روزی که کند و پنج نمک با وی اندازد  
و بپزند و چند مرغ در روز یک نخته کنند و برهم و بعد طلاق واقع شود

آنچه گفت

و این

این مسئله را روایتی معین نیافتم <sup>۲۷</sup> فاما استخوان بنحار و نقل چنین  
می کردند و بلغط عربی پشت کتاب نوشته اند معمول می نماید  
**مسئله** رسول علیه السلام فرمود است که هر که بیدار از او کند بگویند  
هر عفتو یک بران بنده است حق تعالی فتوی از احادیثی که معتقد از او  
کند و با این امر حکم شرعی آنست که اگر این غلام را که از او میکنند بفر  
و شد و از پیران او ملک بخرد و وقف کند ثواب کوی و زیارت  
از آن مرد غلام است زیرا که وقف تا قیامت خود بدست ماند و حق  
و فوق ثواب آن میرسد و چون غلام غنا ثواب منقطع شود  
**مسئله** اگر شخصی غلام خود را گوید و ای برادر من یا کنز من را گوید  
که آن خواهر من و ای عمه من و ای خاله من از او نشود اگر گوید  
ای جان پدر آن او نشود و این مسئله از مدح و ستودن مولا  
حدیث الاسلام آورده است که اگر غلام را گوید تو بهتر کنی و مثل آن  
غلامی تو اندک برادر او باشد غلام آن او شود و اگر غلام  
و اگر غلام برادر او و خواهر باشد از او نشود و اگر کنیز را  
و ختری بود گوید همین حکم دارد **مسئله** اگر شخصی گوید که ای بنده  
کائنات یا ای بلع از او شد و او از اهل بلغ است یا گوید ای بنده کائنات

بسیار قوی بود



اهل زمین آنرا ندانند بندگان او نشود و فتوی برین قول است چنانکه در  
طلاق نوشته فاما اگر گوید بندگان آنرا ندانند بندگان او نشود  
او از او نشود با تعلق علما **مسئله** اگر غلامی خواجم خود را از جهان  
تنها بگیرد و ببردند مرا از او کند و خواجم را از هم جدا کند و کند  
آنرا شود و تمام قیمت را با خواجم باید و او اگر غلام آنرا کند  
یا بکین را مال او همه خواجم را باشد مگر جامه که پوشیده بود و اگر  
خواجم چیزی به بندگان خود بخشد و بندگان او بندگان او را بجز  
طلاق بندگان ملکی بنویسد و خواجم درین غلام را طلاق نتواند و او  
**مسئله** خواجم و غلام می روند غلام آنرا شد و خواجم بندگان او  
شد چگونه باشد جواب خواجم و بندگان او و غلام بود و مسلمانان قوت  
گرفت مسلمانان بر کافران بسیار آوردند و غلام خواجم  
را گرفت آنرا شد و خواجم بندگان او شد چون کافر است و این  
مسئله مشکل است و قواید قاضی اعظم ظاهر الدین است **مسئله** مردی  
غلامی را گفت برو بس مرا آب ده و توان مال من آنرا غلام لب  
را بآب برده و آب آن بخورد غلام آنرا شود و بندگان او شرط بجای  
آورد **مسئله** مردی غلامان خود را گفت هر کدام از شما را جواب  
باید

بگیرد و بدان موضع برود و مال من آنرا بندگان او بندگان او بندگان او  
و بدان موضع برود و مال من آنرا بندگان او بندگان او بندگان او  
خطا باشد و اگر کوی همیشه از او شود هم خطا باشد جواب خوب جواب  
آنست که بنکریم اگر این جواب چنان باشد که یک غلام می تواند که ببرد و این  
غلام هیچ کدام از او نشود و بندگان او **مسئله** سراط از او شد و در  
گرفتند یک کس است و نیافتیم و اگر این جواب جماعت می بایند که ببردند هم  
آنرا شود و چنانست که گفته است که هر کدام از بندگان او من در  
گرفتند این جواب یکدیگر آمد و کندان مال من آنرا شود و بشرط موجود  
شد و این مسئله و شوارست از شامل علیا باون نویشتند شد  
مسئله کینگی از خواجم فرزند می آورد و از او شود و فرزند او را  
روا باشد و اگر مردی کینگی دارد و می ترسد که چون با او خلوت کند  
بیم آرد از او شود و نتواند شرف و ختن حیدر آنست که کینگی را بچم  
طفل خود فروشد و بندگان کینگی را نکاح کند و فرزند یکدیگر شود و او باشد  
و کینگی از او نشود و این مسئله غریب است امام صفاری در کتاب عید  
و احکام آورده است **مسئله** مردی غلام خود را بجای فرستاد و میگو  
ید در راه کسی که ترا بگیرد کوی من از او شد و او شود یا اگر کوی شود  
خطا باشد و اگر کوی نشود هم خطا باشد جواب خوب آنست که  
اگر خواجم گوید او را از او نام کردم تو چنین کوی از او نشود و قول  
دیگر که غلام از او نشود و بندگان او که مقصود خواجم آنرا نیست چنانکه

۲۴



اگر و غلام آنچه خود را حدیث این نام کند از او نمی شود این مسئله شواست  
**مسئله** اگر برسد که زن و شوهر بنده توانند بود که فرزندان در وجود  
آیند همه از او باشند که بپای آنکه کسی ایشان را از او کند یا وصیت کند یا از او  
کردن جوهر بگوید که تواند صورت این مسئله چنان باشد مرد از او  
را بر بنده بود از او هر یک بد را این بنده کنن که خود را بدین بر بنده  
خود را بدین بر بنده خواجه او فرزند بگوید و وجود آید از او باشد  
زیرا که فرزند تبع مادر بود و از او اول و در بنده کی و فرزند از او فرزند  
و او خواجه مادر باشد و همیشه از او بودند بجز قرابت و این مسئله  
احتیاج است و عظیم شوار و در قواید قاضی امام ظاهر الدین یافتیم  
**مسئله** اگر هیاهوی دام بر دو جانوران گرفته بعضی از او جدا شود و رفتند  
آنچه رفته اند اینچنین ملک هیاهو باشد تا اگر دیگر آن جانوران را بگیرد  
حکم بود باید که حیاهو بگوید که هر که بگیرد او را مباح کردم تا دیگر که  
بگیرد او را حلال باشد و اگر مردی جانور را میخورد و از او میگذارد  
ملک او بیرون نمی رود و اگر چهار پای هر دو را از او جدا کرد  
نیست و ام جان در ملک ویت و از او هر فرزند از او آدم بیرون  
نه در جانوران و مرغان و حیوانات و هر دو این غلبه مردم که آن  
مرغان و حیوانات بخورند و فرقی قیامت او را از عرصة آن بیرون  
باید آمدن فاما حیوه بگوید که هر که بگیرد او را مباح کردم آن و بال و  
و عرصة هر که از او نبوده و بوی از او یاران رسول علیه السلام هر بار از

مرغان

مرغان میخورد و با هم میخورند و گیرند را مباح میگردند و رسول علیه السلام  
روایت داشت است و منع نمیکرد دست و لی التوفیق **مسئله** ایضا  
مسئله اگر شخصی سو کند خور و و بشا و یا غلام خود را گفت امروز  
با تو ان کنیم که سگ یا بنان آرد کند یا او چه کند تا سو کند بگوید نباید چون  
انست که جامه او را بپارد کند و بای او را در زمین بکشد سو کند شش بگوید  
نیا **مسئله** اگر مردی سو کند خور که باری فلان کسی سخن بگویدان و  
را طلاق داد باری فلان طلاق داد او سخن گفت سو کند شش بگوید  
نشود زیرا که این احناف است و هر که باری فلان کسی سخن بگوید  
از باری تعریف نه از برای شرط و اگر کسی سو کند خور که در سران  
فلان در نیاید یا باینده کسی سخن بگویدان سرای را فروخت و یا غلام  
سخن را فروخت بدان سران در آمد و یا بدان غلام سخن گفت سو  
کند بگوید نشود از برای آنکه سرای و بنده مقصود نه اند خداوند  
سران و بنده مقصود است از سو کند بی احناف اینها شرط است  
و ایضا **مسئله** اگر شخصی سو کند خور  
که فلان کار نکند بفراموش یا با کاره و جبر آن کار کرد یا در برهوش و دیوا  
نکی سو کند خور سو کند بگوید نشود و بنده یک امام اعظم و بنده یک  
امام شافع سو کند بگوید نشود **مسئله** مردی سو کند خور که از این  
شهر برود نه پوشیده و نه برهنه نه برون و نه بشت نه بر چهار پای و نه بیا  
ده حکم کند تا سو کند بگوید نشود جواب آنست که در وقت مجرم



برو که تا آفتاب بر او تابد که حکم بر او بود حکم شب در حق مرد و در این  
قید است که شوم و در ای خود بخندد و بر هر باد بای آب تین شیند از  
عده نموند بر او آمده باشد **مسئله** شنی سو کند خور که امروزه اگر از  
ملک و ولایت این ملک بیرون بروم زن از وی طلاق و ملک او و در حد فرست  
ست چگونه کند جواب آنست که کسی را در یک روزستان در یک مسجد و کور  
ستان ملک و ولایت کش نیست **مسئله** مردی سو کند خور که اگر امروز  
سوره فاتحه بخواند زن از وی بطلاق و اگر نه خواند بنده او زن او چگونه  
تازن طلاق نشود غلام از او نشود جواب آنست بهای بخواند سو  
کندش بکرون نشود و این **مسئله** در معیبه الفتاوی است **مسئله**  
مردی سو کند خور که هر خور و بعد از این کوزه را دید سر بست و سو  
کند خور که آنچه در این کوزه است بخور و در کوزه خمر است چگونه  
کند جواب قدری نمک را در کوزه اندازد تا سر که شود آنکه تدا بر  
آن خور و از استاده بداند که خود شوم که شیخ ابو یوسف همدان  
آن مقام داشت که بهر شهری یک در آمد تمامت خمر یک در آن شهر بود  
همه سر که شدی که و چون از آب امون کند شسته هر خمر که بخار بود از  
همه سر که شدی که بست و سکن را دست و اهل بخارا با استقبال او بیرون آمد  
سبب این کرامت که ظاهر شد **مسئله** مردی سو کند خور که فردا روزه  
دارد و پنج وقت نماز بجای کند از او بادن خور و عیت کند و غسل کند  
چگونه باشد جواب آنست که روزه و نماز و آن روزه و عیت او با هم بجا آید و او را  
دارد و نماز با هم و همیشه بجای کند از او و بنزدیک امام  
گوید

گوید تا نماز دیگر را در آخر وقت در موضع معینه بکند از او و سوره بار او را بخواند و چون  
آفتاب فرو شد بادن صحبت کند غسل آورد و روزه بنویسد چون آفتاب فرو شده است  
و بتعجل نزد یک امام حافظ بیاید و نماز دیگر را بوی اقتدا کند چون امام در اول وقت  
شروع کرده است در وقت که از او باشد زیرا که حالت امام اعتبار دارد آنگاه  
چون نماز بکند از نماز شام همیشه در وقت بجای است بکند از او و توقی کند تا نماز  
خفتن را هم بجای است بکند از او و عید سو کند بیرون آید در خیره الفقهاء و این  
**مسئله** مشکلمت ندیدم **مسئله** شنی سو کند خور که امروزه یک غسل پنج  
نماز کند از او که سه نماز را بر من باند که اندین فرض است و دو نماز را لای صورت  
**مسئله** چگونه باشد جواب مردی که در شب بر وی غسل واجب شد صبح دم غسل  
کرد و آب در دهان کرد و فراموش کرد و روزه دار بود چون نماز شام از خور  
غسل او درست شد نماز شام و نماز خفتن او را با باشد و نماز با نماز پیشین  
و نماز دیگر او را با باشد و قضا لازم بود **مسئله** شنی سو کند از خلاف کند  
سو کند بطلاق و عتاق بنویسد بخندان و صفات پاک او بود توانکست بنده او کند  
و اگر از او روزه مکیده را جامه یا طومار دهد و اگر شست نیند از او روزه دارد  
پنج کلمه هر شب روزه یکشاید و سیر بخور **مسئله** بیع کوب فروخته  
چون دو کس با یکدیگر بیع کنند تا ما دم که در مجلس بیع باشد هر کدام که خور  
اند بیع را تواند که براندازند و چون از مجلس برخیزند نتوانند که بیع و شراره  
کند و آنچه میگویند تا شب در میان نشوایست و من توان که بیع را سخن عوام الناس  
ست در مجلس بیع بهادارت با بیع بند عقد کردن شرط و اگر آنچه گویند بیع را در عاوان











دارد و در برهه کمال او در قرص و مردم ازین مسئله بیان کردن  
او عالمان مرتجعند فاما ما را لایق شریعت نگاه می باید  
نشد نه در حل مردم و قیمت این مسئله از قناب کوشش خرید  
و بفغانه بر و بار آورد که لاغر شد و در میکنم و قناب غنستان  
و میگوید که من کوشش را با لاکر ام تواند کرد و کون یا لاکر کون تواند  
خطا باشد و اگر کون نتواند هم خطا باشد جواب صواب آنست  
که بگریم که غل جنان که در شهر بارم است که کوشش در زنبیل  
می نهند کوشش را در زنبیل برده است و آورده است و تواند کرد  
و اگر تو نه در در نتواند کرد و در صورت اول که ایت تیا و در و یکی  
فروختن و قیمت این مسئله بسیار است و عارون الرشید بسیار  
وقت کند و استین ابو یوسف القاضی را بجهت جواب یک مسئله اسان  
پرز کرده است از برای عزت مملکت را و امرو از جنان شد که در  
لا از دانشمندان می ستانند لاجرم همه تر تحیل علوم گرفتند و بکار  
دنیا مشغول شدند و خراج و تقاضا و قومی دهند و رسول عالم السلام  
در حق علما چنین فرموده است که از عجایب قلعه مغایر یک آن بود  
که در پشت در درخت دیدم و در میان این دو درخت مفاة  
راه بود و مرغی سبز را دیدم که ازین درخت برخواست و در حال این  
درخت خشک می شد و بران درخت دیگری نشست سبز می شد  
چون این قصه تعجب بدیدم از برادرم جبرائیل سوال کردم که این

اگر پرسد که مرغ غل

چرا است

چه حالت گفت این صورت عالمان است است که بتومی نمایند که چنانکه  
این مرغ بر درخت سبز و باطل او سبزه خشک می نشیند سبز  
می شد در هر شهر که عالمی بود چنان که آن درخت سبز و باطل او سبز  
میشد و کار ممالک آن شهر بان اینچنان باطل او سبز و در نو می شود  
هر کجا حضور عالمی نبود مانند آن درخت باشد که آن درخت خشک  
بود و علق خشک آتش را شایل بود و کار دیگر را **مسئله** اگر مرغی  
غلای خرید که این زر را است یا نوسینده یا آب خرید که در هوا است  
یا دونه غلام و آب آنچنان بیرون نیامدند اختیار است خریده را اگر خواهد  
به بهای معین کرده است برگیرد و اگر خواهد که کند و این مسئله بسیاری  
مسائلی بیرون می تواند آورد **مسئله** اگر مرغی را بکشند که در ملک آمده بسبب  
خریدن یا بختند یا وصیت یا صدقه یا قسمت یا سبب صلح از دعوی یا نوعی  
از انواع می یک خیف در دست و دست این مرغ پند این مرغ را با وی صحبت  
کردن رو با او خنواه این کینز که بگوید خنواه مرده و دیده خنواه از مرغی ر  
سیده خنواه از زنده زنده که ملک نوست و حلال بود حکمت در مرغی  
از افراد و زنده است فاما علت حکم روا شده است و در اصول است این مسئله  
و مشهور است علما و بدانند که امام ابو یوسف القاضی روایت است که  
اگر بیقین میداند که رحم کند که از بچه حالیست رو با باشد که در ملک آورده آید با او  
او صحبت کند حلال است که اگر نه از او در نکاح ندارد و پیش از آنکه او را بخورد یا بنوع  
قبول کند او را نکاح بخورد تا آنکه باطل شود و در حالت صحبت کردن با وی حلال شود



و اگر خرنده را در آن راه در نکاح بود که نیکو بر سر آن آید و نتواند خنواستن  
بسی مردی بکانه زن نداشته بود امر بدست کند و کینه را بخرد و چون بخرد  
با آن مردی بکانه نکاح کند بشرط آنکه امر بدست خواهد کینه که باشد که هر  
وقت که خواهد با او بکشد که ایک طلاق باین کشاده کند و در حال نکاح کرده  
با کینه که را که کشاده کردم با کینه که صحبت کند حال بود و به بال باشد اگر  
مردی است با غلامی را که لایق کرد و بغرضت و جز لایق شود بعد از آن بیع را  
بفروخت اقامت کرد و نه آنچه لایق بود و او را بدست بفرستد بستاند زیرا که او  
علی حنوف با تمام دست ایند **سبعیت** که از بیع فاضل اند و این عادت اهل  
سر قندلی است و صورت وی چنانست که چندی در یارانی یکی میگرد و در یکدیگر  
بدین حد در یار و فرود شد و قرار می دهند که هر وقت که این حد در یار بدین بیع  
زن را اقامت کنیم قاضی این لفظ را در محبت می نویسند و در محبت بیع میچیم می  
نویسند و بعضی آنست و آنستند آنکه اکنون در رسیدند بر بالای آن محبت یا  
در شیو حروفی حار می کشند یعنی که خلاصت بیع فاست بیع بدین طریق حکم را این  
دارد بلکه در من جنین بیع برادر بود زیرا که در زمان چون ارتفاع را میام کند و او  
باشد و در این بیع را ارتفاع که برده باشد بر اصل مال او می باید گرفت و ختم باب  
بیع را بر بیع او فاکیم که از او خالی نیکو بود **و حکایت اسب خرنده**  
عبدالله مبارک را یاد کنیم که بر فایده است در کتاب روشت العلماء از هند خود  
رحمة الله جنین خوانده ام که روزی عبدالله مبارک ببار ابر میرود و آمد تا اسب  
بخرد و بغزاة برود و وقت علمای بغزاة می رفته اند و چون عبدالله از دلالان رسید

این اسب

این اسب بخندست گفت بچهارم که و درم از آن بعد یاری باشد گفت  
اسب جوانست و خوب صورت و خوش رنگ چرا جنین از آن نیست گفت از  
بر آنکه سه عیب دارد و عیب اوله مبارک نوره بود و بهوش افتاد چون بخند باز  
آمد گفت دال امام مسافان چه خرید یک جنین از خود بر فتنه گفت از این سه  
عیب پیش نذر و در چهارم پیش می خرنده در هر فردا آدم باخت از عیب  
موجود است او را در روز قیامت بچه خرنده نگاه گفت این عیب های اسب که است  
گفت اول آنکه چون در پیش غلب خنوفی و دروان می رود و چون شبانه خواب  
بر یار می کند یا آنکه سخن میکند چنانکه خنوفی را از کین کردن و شخو را آورد  
معلوم میشود **سبعیت** این اسب بیکدم نیز را در دو عبدالله مبارک در من  
در گوش اسب نهاد و گفت هر عیب و نافرمانی که با حضرت در لال داشت آن  
اسم ترک گرفتیم تو این سه عیب خود را ترک گرفت اسب سر چنانست یعنی رفتیم امام  
اسب را بخرد و چون رفت و بسیار که کنار آمد و در فرستاد و اسب هر روز  
برون آمد یاران گفتند الامام بدر کوار احوال اسب بن اسب عیب های خود را بهار  
ست و این حکم همچنین باقی است تا اگر اهل روزگار نیز ل ترک عیب های خود گیرند  
رونگار نیز ترک عیب های خود گیرند و با هم بنادند روزگار نیز با ایشان جسد  
و درین معنی سخن لطیف بسیار دارم قافا کتاب مطول میشود **سبعیت** اگر بر سندر  
شخصی که بکشد زنی یا ماریان یا در راه بار ماهه بیکی بر نشیبه سود میدهد  
چنانکه رسم است این معاطله درست باشد یا نه اگر کوی باشد خطا باشد و اگر  
کوی نباشد خطا باشد خوب است و آنست که بکیم اگر نشیبه آن کوی یا ماریان

سبعیت



یا در آن بنال ربهای معین بدو شمع غم خود نذر فروخت است این معامله  
درست باشد دست و آنچه حاصل شود حقرا یک میان ایشان مقرر بود  
چنان باشد و نتواند که این معامله را براندازد و اگر نمی آید جبراً با  
یا با بیع نکرده بود آنچه حاصل شود از نتایج و شمر و پیش و در آن  
از آن خداوند جبراً با یا با باشد و علق و دهند و قیمت علق رسد که طلب  
دارد و کیانی که بر خیزیده باشد و اگر علق صحرا داده باشد در نگاه  
مشتن پیش واجب نشود و مانع تن این مسئله است کسی را واجب  
ست تا مانند که معامله چگونه می باید کردن و این در کتاب های دیگر  
حاصل **مسئله** اگر پسند که شخصی که با کسی بکار داده تا بشود و در قبول  
کرد و روزی چند بگذشت کانه را از آن کانی که با کسی کرد و کار منکر شد و گفت  
تو که با کسی بمن داده خداوند کرده که با کسی رفت بعد از روزی چند کانه را  
گفت که با کسی ترا شسته ام مزویده مزو که با کسی لازم یا بی الزام شود  
خطا باشد و اگر نشود هم خطا باشد جنوب جنوب است که بگویم اگر الزام  
منکر شده بود که با کسی را کانه را کرده مزو لازم شود اگر پیش از آنکه منکر  
شده که با کسی را کانه را کرده است مزو لازم نشود و نیز که در صورت اول  
عقد اجازت کانه را کرده است و در صورت دوم چون منکر شد اجازت  
را با عقد و شرط کانه را کرده است پس خود را عمل کرده است و هر که خود را  
کانه کند بر خود مزو لازم نشود و در دیگر ام و برین مسئله حکایت  
امام اعظم است یا ابو یوسف القاضی قیاسه ایشان را نشو شتم بجهت تطویل

مسئله

مسئله و در بار رکان حجام در آنند و همیانی که بشرک بود میان ایشان بجای  
سپرد و گفت تا هر دو بیناییم پیش تو باید که همیانی نماند ای گفت چنان کنیم  
چنان کنیم یکی از این دو مرد برون آمد و از حجامی تسلیه او کرده بشریت تاوان  
دار شود و در وقت امام اعظم ابو حنیفه این مسئله واقع گشته صحابی عاقر شد  
بشریک امام آمد و حلال او بگفت امام فرمود که او را بگو که شرط آنست که این  
بکسرند هم تدریس و نیاید بر و یا خود را بسیار تا همیانی تسلیه او کنیم و بطلب  
یا خود رفت و انون نیامده است و این مسئله را حجامی نام نهادند و این را  
از بزرگی و کیاست امام اعظم شمرند **مسئله** مرد از حجام برون آمد حجام  
او را برده بود و نزد حجامی را خوب بود و این مرد از آن جمله بود که مزو حجامی میداد  
حجامی حجامه او را تاوان دار شود یا بی الزام گوید شود خطا باشد و اگر گوید شود  
هم خطا باشد جنوب جنوب است که بگویم اگر حجامی به بلور بر زمین نهاده است یا  
بشست بر دیوار نهاده و بخواب رفته تاوان لازم نشود و نیز که در حفظ  
تقدیر کرده و اگر همچنان نشسته یا تکیه زدن در خواب رفته تاوان لازم نشود  
و نیز که تغییر نکرد است و در کلبه بان و جنوب بان و در کاه واره بان همین حکمت  
و است **مسئله** اگر کسی در کلبه یا کوه سفیدی یا چهار پایه در کاه واره چنانچه شد  
بر نگاه دارند تاوان لازم شود یا بی الزام گوید شود هم خطا باشد و اگر گوید شود  
هم خطا باشد جنوب جنوب است که بگویم که نگاه دارند مزو را ندانند یا بر نوبت  
لان است اگر بزرگی مزو را ندانند مزو داده است بوی یا قبول کرده و نداده تاوان لازم  
شود و نیز که چون مزو گرفت و یا قبول کرد محافظت لازم باشد و اگر از آن ندان



چهار سال با او است و جابرش توان کردن براندن نوبت را در چون متبع است چهرش  
توان کردن براندن و هر چند که اگر نوبت را اگر کدام که خواهد توانست که براندن  
و در مناقب ابوحنبل سطر و در بخار که در جناب خواند ام که در سطر و در کا  
و از بان بنور و نوبت را در چهار پایان بخواجه رسید و خواص و فرزند  
نداشت بنفشه کا و در بهر چه در جوار زمان بگذشت عربی رسید و فتون  
چند مشکل بدیه سطر و آورده گفت در شهر بخار جوی این فتوی را نداشت  
اند گفت یکی از مشاغل در خواب و درین ویه است بنشان آمده ام اهل آن ویه  
جرات خود و گفت مولانا بهر چه رفت چهار پایان ما نگاه می دارد او گفت  
علم را بن و دیگر اهل دنیا چندان عربی نبوده است او را کا و در بهر چه می برل فا  
ما در روزگار که ما می دیدیم بسبب تربیت و دلدار و ملجاء العلماء تمام  
و مرئ الفلاس امیر عالم مسعود یک طالب میشود او در بخار عت تمام  
ظاهر شد چنانکه بسبع در یک رسید باشد و بسیار عالمان درگاه  
وقت در کمان رسیدند و قیامت از وی یادگار بماند و احترام روح  
او برسان و از استاد خود این نظم یاد گرفته که می فرمود از  
گفته بزرگ فظلم طلب العلم عدلت و سفارک و الله و غنه یندم رخا  
البر علی طالب العلم فانه تحت مذلت و فقره و قار القلمه بطلوع ما عوب  
بعاد من مولانا را فخر و صحایا فت و ابنا فتوی به پیش او نهاده و مونا  
را هیچ مشکل نبود جوابها بنویشت و عرب را روان کرد و عرب چون  
نخستین حلیف رسید از وی پرسید که این مشکل را که در زمین

عجم جواب

عجم جواب نوشت گفت کا و از بان بان کاله از کلان بخار عالم تران  
و انشدان بغداد است و این خواجهم ابوحنبل صغیر مردی بوده است  
تا او در جیه سطر و در بود چندانکه اهل آن ویه حنفی می کردند سر که من  
شد بدال البقار حلت کرد و چیزی از وی عجب بان ماند یکی آنکه انور و در  
ان ویه حنفی شد است و من شود و من تواند و در سر تربت او عمارت  
منی توان کردن چنانکه برود عمارت می کند شب آن همه ناجر می شود  
امروز در آن ویه اسود است و این حنفی تربت او را زیارت کرد است  
و مقامات او بسی است و غما می ذکر آن نتوان کرد فاما العربیت یا هم در  
حضرت مخدوم جهانیان تقریر می کنیم بر مسئله مشکل و امتحان  
که بسوخته این حنفی بسبب این مسئله بانییم و انشدان جنگ کده او  
که غلط میکند جواب این مسئله نیست مسئله مردی اسب یا  
از آن گوش بگردا گرفت از شهر نیشا بور تا بشهر طوس مبلغ پنج دینار  
و این چهار پانزده شهر را و بر این دیوار دهانه را که لازم می شود  
در آنکه بنزد یک امام اعظم اگر تا بخار برود همان پنج دینار پیش لازم  
نیاید و میرا چون از مقام معین در گذار ایند غایب میشود و بدوری  
برود و بهر چه شرط اجازت و مردم بدم بروی بر تقریر اهل آن چهار و باید  
قیمت لازم می شود و قیمت را با ورت از کرم باشد و غایب و  
شوار تر باشد و اگر در راه طوس چهار پای اهل کشیده است بر  
قیمت لازم میشود و بر آنکه ماء و شربت و شروط چنانکه در مسکن  
نکوهه یا در کرم که عشر با خراج جمیع من شود و در یک زمین اجاره نیند



با ضمان قیمت جمیع غنای شود و یک پای و بسیار کس درین مسئله غلط  
می کنند فاما چون علماء بزرگ این مسئله را میدانند مانع قبول  
نشد و مردم را ازین جواب فروغی آید و درین یاد که بی راه برده است  
بقیامت باری خواست بروی بود و این مسئله تعلق با اصول فقه دارد و  
بغایت در بایست **مسئله** شخصی رسیان تنید که درین ولایت  
قرت می خوانند و در بخان بایست بنشیند و یک جولا هم برده و گفت این تنیده  
را بیکدینار می بافی با و گفت می بافم و یکدینار بوی داد یا قبول کرد و جواب  
بافت و در پنجاه گز پرون آمدن پست کرد و یاد می داد و بافتن لازم می شود  
نیز که گفت این تنیده را بیکدینار می بافی او گفت می بافم پس یاد می داد  
حالا این حاصل این قرار نباشد فاما اگر جولا هم عالم بود و گوید هر چه کرد  
این چندین می بافم آنچه یاد می بود هم لازم می شود و وقتی درین مسئله  
**مسئله** مفتیان ولایت ترشین غلط کرده بودند و این ضعیف و خدمت  
ملک عادل ملک الاسلام پناه دولت و الدین المنان این تقریر کرد حکم فرمود  
که تا تو درین ولایت باشی که بغیر از تو جواب فتوی ننویس و این مسئله  
از منتهی الفقهاء خوارزم است **مسئله** اگر شخصی کو سفید یا بیشتر یا در  
از و نهال شخصی غیر عمل کند که رجوع بود باشد و بصره ملاک رسید  
باشد بی اجازت خدا و دره تا وان لازم شود باری اگر کوئی شود خطا  
باشد و اگر کوئی نشود هم خطا باشد جواب صواب آنست که بفریم که اگر آن  
کشنده نگاه بان این چهار پای است چون کله بان و ششربان و کاه و

بان تا وان در نشود و در یک که ماء و دون است از جرئت خدا و نه ملامت و شرف  
و اگر غیر نگاه بان است همان شود بیک قول در یک که ماء و دون است و فقہ ابو الیث  
سمرقندی در گفت است که نگاه بان و غیر نگاه درین مسئله برابرند تا وان  
در این شود و در یک مقصود است که اگر کشتن اصلاح کوست کشتن زیان  
خدا و نه فاساد اگر استری رجوع یا در آن کوغش رجوع و یکبار باشد بر قول امام  
اعظم است رجوع را یک باشد تا وان بروی لازم شود و قتل برین قول است زیرا که  
درین قول درین صورت مراد اصلاح کوشتن می تواند بود و این مسئله  
نیکی است **مسئله** شخصی جز و الغلبه یا بسیار و در و چون آرد شد بزرگ و در  
کشیده من کم آید چون طلب کرده اند و نه بشیب آسیا رفته بود آسیا بان تا وان  
در شود باری اگر کوئی شود خطا باشد و اگر کوئی نشود هم خطا باشد جواب  
صواب آنست که بفریم اگر خدا و نه غلبه را در و در کرده است آسیا بان تا وان در  
نشود و در یک که اول و در آن دفع نبوده است و اگر غلبه را آسیا بان در و در کرده است  
تا وان در شود و این مسئله دریشوار است پیش ازین که قلم کشان آمد عالم  
بزرگ اگر بخار رسید از شروعی رفته اندین او بر است در نه علوم و در و در  
در است و مرها اهل بود بدو مسئله اول از منم کردم یک در مسئله عصبیه بنفشه  
عصبیه بغیر جهت ندانست و در یک درین حالت بشیب فرق میان آسیا و این  
از مایل امتحان نیست و عریب است **مسئله** **حکالت**  
مسئله مردی تجارت من رو در آن از وی خطی بدست اند که اگر موت شش ماه  
را باریا بدزدن و نیکه باشد پای خود را بیک طلاق باین کشاده کرده اند و نرا



برین وکیل کرد و محبت برکواه و برین دراز و در منزل چند برقت کاغذ برین  
نوشت که تو وکیل من بودی بدان یک طلاق خود من را ازین وکالت معزول  
شود یا بی جواب فتوی اختیار صاحب محیط نیست که وکیل اندر عالم  
که ایشان را معزول من ننواید کردن و باقی را معزول می تواند کردن یکی و  
کیل بطلاق و دروم بیاورد کردن بنده را از یکدیگر من است چنانکه در  
مجلس رجوع ممکن نیست درین وکیل وکیل نیست قاضی الامام خیر  
الدین خان ره گفت که معزول تواند کردن و علما بخارا فتوی بر فتوی  
صاحب محیط می دادند و پیش ازین بشهرت بشهرت رسیدم از خدمت مولانا  
مکی معظم سلطان الفقهاء القضاة صدر الملة والدين رحمة الله اجازت  
فتوی بنشیند در خراسان التماس کردم مولانا گفت **مسئله** اندم خود مولانا  
علاء الدین او چند ره سماع دارم و در خراسان که این مسئله را من  
داندا و از تو سوال کنم اگر بدانی چهار شهر خراسان را ترا از اجازت نویسم  
و این بر رسید درین مسئله سه روایت بمولانا نمودم و مولانا چهار شهر  
خراسان را بخط خود اجازت نوشت و این دعا کون را و در دارک بسیار  
فرمود **مسئله** دیگر مولانا معظم اقدس القضاة مغیر بن ابراهیم فخر المتعال  
البارک در باب شهادت این منعیق سوال کرد از ابراهیم بتوفیق حق تعالی  
جواب صواب گفت و از آن برزد که ام اجازت بحاصل کردم گفت از توقع و  
التاس که در آن بگوید تا آنرا است کنم و مدت هست و سال مسرت که این  
صنفی حوات مشدوم چهار بنیان مشغول می باشم **مسئله** **مسئله**  
**جنايات** اگر شخصی سرزبان بر یک لای و بخط ابراهیم در حیات بروی

لازم

لازم شود و اگر تمام زبان را ببر حکومت عدل واجب شود یعنی اجر طیب  
چند آنکه آن جراحت نکوندن بر که چون سرزبان بر دست خود نتوان گفتن  
و چون آن سرزبان بر دست خود نکوندن و مولانا عظیم صدر الصدور  
العلماء و تاج الاسلام از فرزندان صاحب محیط است جناب فرمود که دیدم  
که تمام زبان یکی را در بخارا بریدند و او سخن فطیحه می گفت و علما که  
بر در آن مجلس بودند تعجب بسیار کردند و این مسئله را ام بهار آن  
لفظ مبارک ایشان نوشتیم **مسئله** و کس در رسیان زده  
اند و می کشند و می خوانند که رسیان را از یکدیگر بستانند و خطومت  
من کشد یکی این رسیان را با کوه پاره کرد این و مریدیه پیش افتادند  
و ملاک شدند برین برنده رسیان را نه حیات لازم آمد و نه قصاص  
در آن که او از برای میانجی و صلاح رسیان را بریده است نه از برای  
قصه ملاک ایشان و این مسئله را از فتوای قاضی الامام خیر الدین  
خان نوشتیم **مسئله** اگر شخصی در شکم ماهی یا آب تن دیگری  
سنگی یا چیزی ببرد و ببردستور خود او نداند برون نشست برین شخصی  
و بتاحت یا در آن کوشش آب تن یکی را با کوه و جناب فرمودند خط  
برین شخصی نقصان ما در لازم شود یعنی ماهی یا از یاد و از کوشش  
را با کوه ببرد یا کوشش کرده ببرد یا کوشش کرده در میان این دو قیمت بود  
لازم شود **مسئله** اگر مردی در محالی اسبی یا در آن کوشش در غله خود  
یافت چون از غله برون کند اگر یک کام بر عقب وی برود و این چهار بیان

۷۲



تلف شود و آن توان دارد شود و قوله دیگر آنست که بطلب خدا و چهار  
پای روی کار من شناسد و از البیاض تا چهار پای آن مرد پای خود را ببرد  
و هر غله که خورده باشد بر پای آن از وی بستاند **مسئله** اگر شخصی که در  
قفصی یکی را بکشد و نام دیگری را بگوید و بپاید و بایند از پای غلامی یکی  
بر گرفت غلام بگریخت و یا پای یکای یکی را بکشد و تا چهار پای آن برون  
شدند اما که شد تا وان در آن شود و دیگر که فعل فاغل مختار در میان  
ست اما که مرغ را که کشش کرد یا در آن دنبال را بر کرد و برتر رسید و بر  
فتند تا وان در آن شود اگر رسیان قندیل یکی را به برید یکسر مشک یکی  
بکشد و تا روغن بر زمین رفت تا وان در آن شود و نیز که افغانفت بفعل  
و دست چون فاغل مختار میان نیست و اگر دیوانه خانه یکی را سوراخ کرد و  
تا و در آن کرد و آمدند و بار جا بردند سوراخ کنند و دیوانه را  
بر زنده رخت منای شود **مسئله** اگر مردی در دو بکر گرفت تا سایه بانی  
کند یا دیوانه بحدت سرت بر در خانه او بنام کند آن دیوانه بر زنده بر شخص یا  
چهار پای افتاد و اما که شد تا وان بر زنده و در لادم شود یا بر فرمانده اگر  
گوید بر زنده و در خطا باشد و اگر گوید بر فرمانده هم خطا باشد چوای  
صوب آنست که بنگریم اگر این دیوانه ریشش از آنکه تمام شود و افغانفت  
تا وان اما که شد بر زنده و در و بود و نیز که تا عمل خود تمام نکند  
و تسلیم عده در کو کردن و نیست و اگر تمام کرده بود و تسلیم کرده تا  
وان بر فرمانده بود و نیز که نمزله حایط صایل است **مسئله** اگر یکی

حاکم

۷۲  
اگر شخصی یکی را بقتل آورد که در حال نزاع بود و می دانست که نخواهد مرد و بقول  
لادم شود و اگر در فصل زمستان یکی را در آب سرد انداخت تا بمرد و  
و ویت او را در دینار لادم شود و الله اعلم **مسئله** اگر یکی جامه در  
سران یکی نهاده بی دستعدن خداوند یا چهار پای بر سبب در صنف یا در خانه  
خداوند سران آمد و جامه را و چهار پای بر سر انداخت تا تلف شد یا اما که  
شد تا وان در آن شود یا آن اگر کون شود خطا باشد و اگر کون نشود هم  
خطا باشد چوای صوب آنست که جامه را تا وان در آن شود و چهار پای را  
زیر که جامه از آن حقیقتی رسید فاما از چهار پای رحمت میرسد و رفع  
رحمت کرده باشد و الله اعلم **مسئله** اگر یکی چیزی  
بخشیدن رسول عزم فرموده است که یکدیگر را چیزی بخشید تا میان  
شماره و بسته شود خطا باشد و اگر فرمان خود را آید و یکو و ششم بسیار  
بود بر آنان دست اندک بود **مسئله** اگر شخصی بیک چیزی بخشید  
تا با و ن تسلیم نکند در دست نبود مگر به بر سر تا را سیده و خود بخشید  
در دست است و تسلیم حاجت نبود بجز در بخشیدن تا با و ن تسلیم  
ملاک شود **مسئله** اگر کسی بر سر زن کابین بشود و بخشید در دست  
باشد یا آن اگر کون باشد خطا باشد و اگر کون نباشد هم خطا باشد  
چوای صوب آنست که اگر سلامت نیاید بر سر آمد و در دست باشد  
و اگر بر سر زن و نماند در دست نیاید کابین جز در بر شوهر و انبوه  
مکروه قی که قبض کنند بر هر که خواند بخشیده تسلیم روا باشد **مسئله**

حاکم



اگر یکی طاعتها را خود بیکه بخشد و او بایشان فایده نماند و اگر بفروشد و او نباشد  
 و اصل این **مسئله** اگر از آنجا است که ابی بن کعب رفته الله عنه گفت یا رسول  
 الله انصار یا انصار ما انفعتم ست بر تو نفع میکند و بر لشکر اسلام و مرأی نیست  
 که بتو هم و بر لشکر اسلام هم چگونه منم رسول هم گفت اگر ترا مال نیست طاعت  
 نذاری در حق تعالی تشریف فرمودم که قره کم الی ابن کعب تو قرآن بهتر  
 میخوانی و طاعت بسیار است از طاعتها و خود بمن چیزی بخش گفت نیم  
 طاعت خود بگو بخشیدم گفت قبول کردم و اگر زیاد کنی ترا بهتر باشد گفت  
 چهارم آنکه عبادات بخشیدم این گفت قبول کردم و همه را بآن بخشیدم  
 این از آن کردم طاعتها را تو مقبول شود که پیشتر موقوف بود ندیده مقبول  
 بود و بر تو شفقت کردم و اوست خود را شریعت روشن کرد و هم و قیام این  
 در خاکوی در قفسه بنجان خوانده بود شیخ آنجا رسید پنج ساله و ده  
 ساله ببارد رکان می فروخت و می خرید این صنیعی ایشان را تعلیم  
 داد که طاعتها را بخشد و چیزی بودی میدادید تا موافق شریعت  
 باشد و این مسئله جز در جامع مجد الدین استریشنه باقیست  
 نشد و عزیز و پرفایده است یعنی بنده کارآمد عمل است در طاعتها  
 عتقا که میکنند آن مزد کار خود میفروشند و درست باشد چنانکه  
 مروی در زمین و قق درخت بنشانند بار در بنشانند و یوار  
 فایده اگر این مری کرد و در آورده بدستور مشولی اگر چند که بیع و  
 میوه و قق و انبث فایده اگر این مری حق عمارت فروخت خود

و فروشد و بخشد و او باشد فایده بیع طاعت روا نباشد **مسئله**  
 اگر کسی که شخصی بیکه بخشد و او بایشان فایده نماند و اگر بفروشد و او نباشد  
 وی بتانند یا نتوانند درین باب درسی از مسلمانان کشاوه اند و فایده  
 نهاده که اگر یکی از اوقات خروقی درین نظم است یا پس بآن نتوان  
 بتانند و الا بتوان بتانند و نظم است

۷۵  
 صاحب حرف و فایده  
 این مسئله  
 باقیست تا بیاید

**مسئله**  
 اگر کسی که شخصی بیکه بخشد و او بایشان فایده نماند و اگر بفروشد و او نباشد  
 وی بتانند یا نتوانند درین باب درسی از مسلمانان کشاوه اند و فایده  
 نهاده که اگر یکی از اوقات خروقی درین نظم است یا پس بآن نتوان  
 بتانند و الا بتوان بتانند و نظم است

و شیخ ابو سنیاعلی بدین منوال در کتاب فقه ساخته است این مسئله  
 را که مری با جنابت در در لودر جاه افتاد و بطلب در لودر جاه فروشد  
 بعضی اعضای او ترشده بود حکم جنابت او آب جاه چگونه بود جواب  
 گفته است بدین طریق که **مسئله** اگر کسی که شخصی بیکه بخشد و او بایشان فایده نماند و اگر بفروشد و او نباشد  
 وی بتانند یا نتوانند درین باب درسی از مسلمانان کشاوه اند و فایده  
 نهاده که اگر یکی از اوقات خروقی درین نظم است یا پس بآن نتوان  
 بتانند و الا بتوان بتانند و نظم است



**مسئله** حید کردن رسول عظم فرموده است که عید که عید کردن  
 را پیشه کرده مکروه است و در شب عید کردن مکروه است و اولیای  
 خدای تعالی گوشت عید نخورده اند که نیر که هر مرغی را تبیین است تا ترک  
 تسبیح خود نمیکند بدست مردم میبارد بشکار گرفتار من ایند گفت اندک  
 هر که عاقل بود بدام خلق گرفتار شود و خدا یا بطلالت احوه نشانده و حد  
 خدا را نشاید و درین معنی سخن بسیار در ارم از بطلالت احتراز  
 کرده **مسئله** هر چه چنگال دارد از سباع چون پلنگ و شیر و یون  
 و چنگل کبک دارد از پرندگان چون جرخ و بان و شاه و بابش و ما  
 اند آن حرام است و خار پشته و سنگ پشته و سقه موش کلا ده  
 و دله و له و سوسمار و روباه و گرفتار حرام اند اصل در باب حشر است  
 که هر چه بیشتر بکشد او درین مابین است حرام است و شتر مرغ خللا است  
 ناع نه مکروه است اگر سه روز علق پاکش در مهند خللا بکشد  
 ناع سیاه خورده بزرگ که چنگل کبک دارد و مرغی میخورد حرام است  
 ناع سیاه خورده که در آن میخورد خللا است مرغ جانکه که در صحرای  
 میگردد سه روز علق پاک را باید در او تا خللا و طیب باشد و کو  
 سفندی را که در میان محلات رها کرده باشد تا هر چه یابد  
 میخورد چهار روز علق پاک در مهند خللا و طیب شود و شتر  
 و دلا و نهال را لغت از پاره او را بپزند و علق پاک و مهند تا اگر  
 مایت نبوده **مسئله** کوساله یا بزه یا شیر شوک پرور گوشت او مکروه

نشود

۷۲  
 مکروه نشود و نیر که شیر را در گوشت اثر نیست و اگر شیر در گوشت  
 خورده در مدینه کراهیت بود بر روایت کتاب بخان در امام محمد بن  
 الحسن بدین تقریر در شیر شوک باید که بیکبار یا ده بار شیر خورده  
 مکروه نبوده امام زیاده از این مکروه بود و اگر در ده بار شیر و  
 در ده بار گوشت کند در بخارا این فتوی را جواب کرده اند که روزی  
 چند برده را علق دهند شاید که خورند و کراهیت نبوده و در شرح  
 مختصر کافی یافته ام که اگر کوسبندی را کز او اند تا بخورد و در حالش  
 بسمل کردن حلال بود و کراهیت نبوده **مسئله** اگر کوسبندی یا در  
 زندنیالی یا شتر یا بسمل کرده اند و از شکم او بچه زنده بیرون آمد و  
 چندان وقت زمان نداد که او را بسمل کنند نزد یک ابو یوسف القاسم  
 و امام محمد رحمهما الله چون خلقت او تمام بود خورده گوشت او را  
 روا بکشند و این قول امام شافعی گرفته است و بقوله عزم و نکو اة  
 اینچنین نکو اة امه و بنزد یک امام اعظم رحمه الله او علی حده بسمل  
 باید کرد تا حلال بود خواه موی بر آورده بود خواه نیاورده بود  
**مسئله** چون کوسبندی یا عید یا خورای بسمل کنی باید گفت  
 سم الله و الله اکبر و کشته شده باید که مسلمانی بود تا حلال بود و اگر  
 بفرا موش بسم الله الله اکبر بگفت کشته او حلال او باشد  
 زیرا که نام حلالی تو در او او بوده بسبب شمول خاطر بنزد بان  
 زنده باشد و اگر بگوید نام خدای تعالی بگفت بر کشته او نیز یک



اما اعظم احرام باشد و نیز و یک اعظم شافعی حلال باشد و برین  
**مسئله** اگر کشتن کایت است انشاء الله که در مشافه حضرت گفته  
 و بر کرده آید **مسئله** اگر کشتن کایت است انشاء الله که در مشافه حضرت گفته  
 او حلال باشد چنانکه در مسائل نقل با و کرده ایم **مسئله** کشتن کایت است  
 اگر میداند که چگونه حکم میکند حلال باشد و اگر نه حرام بود و کشتن کایت  
 زدن و بچه کاندن حکم در بدنش و مسامی تعلق دارد که  
 کشتن کایت و الله اعلم **مسئله** اگر بپرند که از کوبند چند چیز حرام است  
 جواب صواب آنست که اولی آنست که باقی حلال و آن آنست  
 چیزی را در آنست خروقی جمع کرده اند بنظم آورده اند من قال اذا ركبتم  
 شاة كلوا مما سول سبع فيمن الوبال ونظم آنست که فغاء شم خاء  
 خفیر

شم عین شم دال شم میم شم مان شم ذال خا ما خو  
 عده دال شم میم شم مان شم ذال خا ما خو

در آن سیر و چکر و پیشت مانده حلالست نه مکروه و حرام مغر است  
 نه حرام مغر و این از غلطهای عوام است **مسئله** اگر مانی در آب  
 مرده و شکم بر روی آب آورده حرام بود و مانی اگر در آب پلید بزرگ شد  
 حور و او حرام نباشد فاما اگر آب تنج بستر و مانی در زیر تنج  
 نمره یا آب از جوی جوی باز بستند تا خشک شد و مانیان  
 از بی آبی بمرده اند حور و او حلال باشد و حور و حور و حور و حور

لوحلاست

حرام مغر است  
 اگر قبلی حرام آید و در

لوحلاست و در شاه مردان علی کرم الله وجهه سوال کردند که کشتن کایت  
 و مانی چگونه است جفا فرمود که نکوهه الحاد و السک اخلا یعنی  
 بسمل کردن ملخ و مانی گرفتن این است و البته عوام الناس متعمان  
 میکنند و بر زمین میزنند که این کشتن کایت است خطاست و بالست  
 زیرا که تعدیب و حیوانست بای فایند و این مسئله غریب است و دریا  
 است در شرح مختصر کاف یا فتم و غنت شروم و جوق مسئله که نه  
 بسیار و غریب است که بپنج فرسنگ راه در خدمت است و خود بیا  
 در رفتیم که تا حاصل شد و یک در حمتها را من گویم بر عقلان پوشیده  
 نباشد آلهل از ضایع شدن نگاه دار **مسئله** حور و حور و حور  
 و مرغای یعنی آن جانور سر و رخ بزرگ باکی نیست فاما خلال طیب نه  
 مکر و اندیزیر که در و چون عورتان در ماه آرایش حیض می  
 بیند و روایت یافته که رسول عم یکبار حور و حور و حور و حور  
**مسئله** اگر هیدرا شمشیر زده و تسمیه گفته بد و پان کرده اگر  
 و پاره بر آب است و هر دو بر آب جنبه ساکن شدند شاید که  
 هم را خورند و اگر کسول شیب بستر است شاید حور و حور و حور  
 نشاید حور و حور و اگر کسول بند زده و حور و حور و حور و حور  
 جدا کنند آن بریده و حور و حور و حور و حور و حور و حور  
 بسمل کنند و هیچ نرو و فاینا حرکت کند و دست پای زنده حلال باشد  
 و شاید حور و حور و شاید که پو بزرگ عتاب حور و حور و حور  
 و حور و حور و حور و حور و حور و حور و حور و حور و حور و حور



یا در راه بنال رجول بسمل کردند و ندیدند که دست و پا را بر زمین حرکت  
 بکند و خون بقوت رفته باشد حلال و اگر نه حرام بود و علامت ندانند که  
 یا رفتن خون است بقوت یا حرکت و اینها بیجا مسئله است که هر کسی  
 بپایند و انست تا زیان رده نشود و اینجا که چون در شب تاریک  
 چهار بار یا در خور می را بسمل کند و نداند که حرکت نمی کند و او از رفتن  
 خون نمی شود باید که در حال انکشتن او را عقده او کند اگر انکشت را نکند  
 یکی در روزه است و گوشت او را شود خورده و نداند اگر انکشت  
 بکند مرده بوده است و او را نشاید خورده و این از خطا مبارک مولای  
 اعظم بشر بقوله الله و الدین کاسای نوشتیم و اگر این چندین نفر  
 خون آنند که رفته است حرام بود زیرا که مرده را خورده میوه  
**مسئله اگر کسی که بسمل کردند آن عقده بر خلق**  
 است بجان بشه که عقده افتاده و اگر خلق بریده است حلال با  
 سه و آنچه میگویند که این عقده بجان که کوه سفندس باین  
 بدست عوام الناس است و معتبر نیست زیرا که شرط کشتن که  
 خلق و مرده را جان را ببرند تا حلال باشد مگر وقت حرام باشد  
 پس کار آن عقده چنان فرو کشیده باشد که خلق را نبرد  
 باشد البته حرام بود بسبب نابینایی خلق و در بخار هر وقت که  
 این فتوی آوردند استخوان فرموده که کوه سفندس باید آور  
 ده اند و برین که اگر سوراخ خلق بریده بر سر توانست دیدن  
 فرمود که حلال است که اگر سوراخ خلق بر سر فتوانست دیدن  
 فرموده که

فرموده که حرام است زیرا که امکان دارد که بهر نوع برند و دلیل در  
 سخته این **مسئله آن** مسئله است که اگر قضا به در شب تاریک  
 کوه سفندس را بکشد یا بزرگ از جانب قضا بکشد آن عقده را فتوا  
 نداند که نگاه دارد و آن کشتن حلال است پس معلوم شد که نگاه  
 شته عقده خلق لازم نیست بریدن اعتبار دارد با همه علماء  
 خراسان که بخدمت ایشان رسیدیم درین مسئله جنک و خلق  
 مت کشند و از روایت نیکو غیرست درین مسئله از بخاری آورده  
 ام قاضایک غیره هم و در آن وقت که این و عاکول از نشاء بویکو  
 پایه طریق رسیدیم نماز دیگر بود بدیه خردم رسیدیم کوفته و ما  
 ندانستیم که مرده را دیدم نزد یک خضار بنشیند گفت مرده طالب  
 علم از بخاری و اگر ام شب مرده شای باشد نیکو باشد خواجه مرگ گفت  
 مرا میگوید خردم میگویند وکیل خواجه مرحوم شمال صاحب دایو  
 ام از تو مسئله پرسیدم اگر بدان ترا خیالی خوردم و دلدار کنم  
 و هر چه التماس کنی بدادم گفتم بفرمای گفت وقتی در مرغزار طوس در مطبخ  
 صاحب دیوانه کوه سفندس بکشد و آن تو که بر خلق است بجا  
 نب تنه افتاده بود و دانشمند آنکه در خدمت خواجه بوده اند این  
 کدام جواب پسندیده نگفتند که او را بسندید آید و خواجه  
 مرا دروستان می فرستاد و این مسئله را بجا نوشت  
 و چون می دهند تا جواب آورد فریب چار فرستاد است هندوستان  
 در پیش و ام خواجه را مده این سخن گفت من برتر رسیدم و از و



ثانی خواستم پشیمان شدم گفتم مسئله چیست بگوید گفت او را جواب گفتم  
گفت قبول بکنم روایت طلبم بوی نمودم و آن شب تاریک روز در خانه او  
بودم و مرا دلدار بسیار کردم و بجانب ترشیر روان شدم مسئله  
اگر صید را بر سر زود و تسمیه گفت و در طلب وی بود و شب در آمد  
در صحرای نجف تار و تار شد صید را تیر خورده یافت خلل باشد اگر  
طلب باز گشت و مخانه آمد و نجف و ایا برون کردن یا چهار بار  
طلبید مشغول شد یا بفعل دیگر بعد از آن صید را شریک یافت  
حرام باشد زیرا که چون روی بکار دیگر آورد تسمیه در صید عمل نکند و اگر  
صید را زنده گرفت بدختم خورده البته بسمل باید کرد تا حلال باشد  
مسئله شکار گاه شخصی خورده را در میان انداخت و دوسه را  
نیزه بر زود چو به بی با و کشت هم را مرده یافت هم حرام  
باشد زیرا که چون تار و تار شد بر کشتن و نکشت تسمیه عمل  
نیکند و چنان می باید که یک یک را تیر میزند و خنجر متکاری آنرا می کرد  
و بسمل میکند مسئله مرده ای اگر صیدی یا کوه سفند یا بسمل تیز  
بکشت یا بنی تین یا بحالی یا چوب بکشت تا حلال باشد و اگر بناخن  
بر دست است بکش باید ندان که مرده آن است حرام باشد و این  
کار خجسته است و آنچه بنقوشند حلال باشد و چوب در  
دست و فکور آن حاجت باشد و این سخن عوام الناس است و آنچه  
به بیگانه که حلال باشد مسئله اگر باره آتش بر حلقه کوه سفند  
نهد و تسمیه کون و چهار بار که او را سوزی حلال باشد و این

مسئله

مسئله غریب است ستاره رحمت اله نام آن کتاب را که این مسئله  
انجام است که گفت تار و شیمان نیاموزند فاما من دور و ایست  
نویشتم و بسیار منت نهادم مسئله و آنچه بکمان کرد و اسم بر نهد و  
و تسمیه گویند و بسمل کنند حلال باشد و اگر حرام بود زیرا که  
صید را نرم میکند و نه مجروح و بر وجه مجروح میکند حلال است چنانکه  
بر سنگ تسمیه گفت و بر صید حلال است و اگر کلوغ تسمیه گفت  
و صید را ملاک کرد حرام بود زیرا که سنگ مجروح میکند و کلوغ نرم  
می کند پس حکم مخفی می کرد که حرام است و رسول عزم فرمود نیست  
که هر آنکه بداند است چند مجروح می شود و حلال می شود زیرا که خون  
مرده را در او پرون میکند و می آید که نرم صید را و اندرون او شکسته  
می شود خون روان نیکند حرام است بسیار رحمت دیده ام تا این  
مسائل را بسیار سعی نویشتم نویشت مسئله اگر شخصی کوه سفند  
یا صید را می کشد و روی بقبله نهد فاما مکره باشد مسئله  
خورده ای اولیه بک نیست و مباح است و در وقت رسول عزم  
آن بنور است و این طریق ترک نیست و شیخ عالم مغربی آرم  
صاحب المقامات و الکرامات سیف الدین باختری قدس سره  
میخورد و مولانا بزرگ صدر و اسلام تاج الدین این صاحب  
المحیط او و لیه خورده و در وقت میداد و بعلی ان مشایخ و  
با و خورده اند و الله و ان حکم بر صید نهد که در اولیه خورده  
ای فایده است گفت بسم ظرافت که فایده او آنست که در شاه



کند و غمها ببرد گفتند چگونه گفت چون چشم بر او لید افتد و اندک گوشت بر  
فرجه در عقب آن حنوا اند آن دلش شاد شود و غم ببرد و مشکله کوشش بخشد  
و بکار و باره کردن رواست یا ای چوبه رواست زیرا که روزی رسول ام  
بدعوت بر دند و کار آورند و گوشت پاره کنند این رسم عربانست  
رسم عجم است معلوم شود که رواست مشکله اگر شتر یا دوز و بنال  
که نگویند در جاه افتاد حنوا نیست که بکشد شود تسمیه گویند و کار  
در زمین او یا در صلب او زنند چنانکه خون از او حلال باشد مشکله اگر  
کوشند یا شتر یا گاو یا بید یا بید در صحرای حلقه او سه و یک  
بریده یا بید و نمیدانند که کشته شده باشد یا کشته شود و حنوا  
گوشت کلب حنوا در هر دو است زیرا که امام اعظم ابو حنیفه  
و بقول ابو یوسف القاضی و محمد و شافعی رحمهم الله حنوا در گوشت  
اسب باکی نیست و دلایل ایشان آنست که جابر بن عبد الله روایت  
میکند که که نهال کرد رسول الله صلی الله علیه و آله حنوا در گوشت  
در ستور و در روز حربه جبر کوشش اسب و امام اعظم میگوید  
که حق تعالی در قرآن مجید منتهی نراده است بر بنده کاف که و الخیل و البغال  
و الخیر کبیرا و الله اعلم اسب و استر و دراز کوشش را از برای  
نشانه بشماراده است و شکر و نعمت حنوا در بلند تر است نعمت  
نشانه اگر حنوا در اشرا حلال بود نعمت اقوی بیان منتهی نراده  
کرد و نکره پس معلوم شد که حنوا در آنها حرام است و دلایل  
دوم در حلال کوشش است اینست که اسب البته بیم و دشمنان است  
و درین

و درین درین را قوت بسبب و اسب البته مشهور و حنوا در ترک حرم  
درین پس نتایجش حنوا در بعضی گفته اند که اگر غلبه شکر اسلام را  
بود شاید حنوا در و اگر نه لغو بود با الله من ذالک غلبه شکر کفار را بود شاید  
حنوا در و بسبب فتوی و ادیان پس ازین بود و علما بخارا هر کس  
که شمشیر اسب بخورد و فتوی ندانند فاقا چو بخورای شایانم  
حنوا در و حنوا دریم قول درستی از امام اعظم را اینست که کراهیت تحریم  
است نکره است تنزیه و شکر اسب همین حکم و در **مسائل**  
که الفاط کنز رسول عجم و مومنت که کفر و امت من یوشیده و پنهان تر  
از آن میگوید که حنوا در سیاه و شمشیر تاریک بر سنگ سیاه و درین جابر  
و در آنگاه فرمود که ای یاران من زبان خود را نگاه دارید از آن  
گفته ها تا نیاید که کلمه بر زبان شمارد و درین شمار زبان  
دار و بکلی شمشیر را بریده کرد و طاعتها را شمار باطل کند ابو بکر  
صدیق بر حنوا در عمنه این خبر نشنود مدت یک سال سنگ در  
همان حنوا در نگاه میداشت تا چون نگاه داشت بسنگ مشغول  
بود سخنه افروزد و بگوید و در خبر است که چون بنده مومنی بعد  
از غارت حنوا در سخنه و نیا و بگوید ملائکه کو بنده شرم نمید  
از که وقت استغفار است عدد و رکنها را در روز حنوا در است  
است و توبه سخنه گفتن شد و همچنین بعد از حج تا افتاب  
بر آید سخنه و نیا و گفتن کراهیت است و سبب در روایت آخرت  
القسم چون این و عاکول را این مقدمات معلوم بود با حنوا در گفتیم



که چون بدولت مخدوم جبرانیان نصرالله الغازی نوروز بیک از اولاده  
غوانه کافران همدساله و پیرستان چندین ساله مسلمان شدند  
چگونه روا باشد که مودمنان همدساله بنگاه تاهشتن زیان کافران  
ند یا کفتم ای فایده بهتر از آن نیست که چیزی از الفاظ که گفتن آن  
کافران می آید در این کتاب جمیع کنیم تا هر که از اندوز زیان نگاهدار  
ند تا مسلمان بمانند و از جمله الفاظ که منی خود می گویند و می گویند  
سیر شدیم از قرآن یکویند شاید گفته نه بجد و نه بهرزل آتش که  
اگر یکی را گویند که چرا قرآن را نمی خوانی و می گویند که سیر شدیم از قرآن یا  
گویند که چرا نماز نمی کنی و می گویند که سیر شدیم از نماز یا تا چند بیکار  
کنم یا گویند چند تا واد بدام یعنی اولاد را که واد را گویند یا واد  
قرآن عیب گویند یا خطا گیرند که واد قرآن خوانی گویند خلاص  
سوره را بون گرفته و یا گویند قل هو الله احد را پوست یا واد واد  
یا گویند پیش بدمان مرده اند و من کافر شوم اگر گویند خانه واد  
والسما والارض و ما بهام یا یکی را گویند ای شرح در پیشانی  
تو بگویم کافر شوم این همه را خود را شستن قرآن است اگر مراد  
را یکی را گویند که ترا حق داشت نام داده است که کلامی را از بار  
گویند بنمان جماعت یکویند من نماد میگردارم که حق تعالی و قرآن  
گفت است که ان الله کفر کافرا کافر شوم و اگر گویند قاتل کافر  
منصفاً شده است یا بر هر چه ظن و انانعات غریبان کافر شوم  
اگر گویند قاتل منصفاً شده است یا گویند قاتل منصفاً شده است

اگر گویند

گویند

اگر و الله کفر کافرا کافر شوم و اگر گویند مرا با فلان  
کس بر پشت برند و زوم کافر شوم و اگر یکی را گویند مالی فلان است  
تو ای که بستان گویند اگر و خدا نیست که بستانم کافر شوم و اگر محمد  
رسول الله را عیب کنند یا عینوی از که بستانم کافر شوم و اعدای  
مبارک او را بلفظ توهین گویند چون و دستک و پایک گویند که خدا  
تعالی چه تواند کرد بحد و حد کافر شوم و اگر در محبت ابو بکر را  
منکر شود کافر شوم و اگر آیت قرآن را منکر شود که اذ قال  
الله احببه و لا تحبوا ان الله معنا و اگر از ان حدیثی بیه منکر شود  
و عاصی شده باشد و اگر شرف رسول هم را شرف کافر شوم  
و اگر رسول هم را دشنام دهند کافر شوم و اگر رسول هم را ثقیل  
آرد کافر شوم اما کانه بیره باشد و اگر یکی را گویند بیانا که گویند  
از نماز کافر و روزه و زکوة و زهد کافر شوم و اگر کسی را که و صومسا خست  
باید شستن یا غسل کردن و اگر گویند خوش کار نیست این بی غازی یا گویند  
نمان مکن تا حلاوت یا بی کافر شوم اگر گویند دست خدا را دست  
کافر شوم و اگر گویند برو با خدا جنگ که کافر شوم و اگر شنیعی  
کلمه کفر میگوید و نمیداند که کفر است بعضی از علما گفته اند که کافر  
فرشته و معصوم و رب باشد بخلاف آنکه میداند که کفر است و بسیاری  
یاستند از این گویند کافر شوم و اگر گویند بار خدا یا این ظلم را میند  
بر قول بعضی کافر شوم بر قول بعضی کافر شوم و اگر گویند فلان کس

۸۱



مژده و جان بتو را این کفر باشد زیرا که این مذاهب تناسخ است و اگر  
گوید خدای تعالی بر آسمان می داند که جنین نکرده یا گوید مرد بر آسمان  
خدای است و بر زمین تو کافر شوی زیرا که در کتاب کفر و کفر است  
و اگر یکی عبد الرحمن نام بود عبد الرحمن گوید بقرعه و عالم بود بدین  
خوار داشتند کافر شود و اگر خیال و عای بود نمیداند که این تعصیر  
ست و خوار داشت کافر شود و اگر کسی در کار حیل و شرعی میکند  
و یکی او را گوید از راه و خسته بدو رخ میرود کافر شود زیرا که  
دو رخ از خسته نیست و خوار میکند مسلم کافر چوبان  
بستن اگر خاری از خانه بیاید یا حاجی از حج رسد یا امیر  
بدر شهر برسد مردم شهر و در آن بنال و در چوب بند و شش  
او پروت برند و بکشند شیخ الاسلام عبد الله حرازی و شیخ الاسلام  
ابو حنفه صفیر سفکوری و شیخ الاسلام ابو اسحاق نو قد  
و شیخ ابو محمد ابن کف بنجارا و قاضی امام ابو علی نسفی رحمهم  
الله این چندین بنویسند که این فتوی و او اندکی که آن کسی که در آن  
بنال را بران چوب میکشد و آن کسی که از برای او میکشد  
کافر شود زیرا که قربان عبادت خوار است مر خدای عزوجل  
از برای مخلوق کنه کفر باشد و آن گوشت حرام باشد زیرا که  
این رسم کافران عرب بوده است که در روی پستان خود مردار

خون

۲۹  
خون مردار خون میرنخته اند و حرام آن گوشت حق تعالی فرموده است  
که و ما اهل غیره فاما شیخ الاسلام ابی بکر بن فضل بخارا فتوی داده  
اند که کافر شود زیرا که مردم مسلمان آن گمان نبرم که بدین گشتاوه  
تقرب جویند شاید که از برای دفع و هزرت میکند فاما سخت کراهیت  
و گناه بزرگ واجب لازم بود که نگذارند آن در راه بنال را که بدان  
چوب فاما شاید که طبع او کشند تا گوشت او خلال بکشد و مسلمانان  
نات بخورند و وبال بزرگ تر آن که بحاصل نیاید در ملک بخارا چوب  
غلبه علما بود هر کسین نکند شستند که چنین کنند و امیر بزرگ بر  
عنان الدین و ولدین مسعود بیک طالب شاره هر کس از خدمت این  
نداده که و گفت بغیر این ماکناه بسیار در این گناه گفته شده  
میباشد و او مردی بود که در یک مامور به بخارا هر آن پیران که  
درین مذاهب بنیاده و و غوطالب عالمان که در چنین یا و کاری  
او است که بارها فرمود که و از لفظ مبارک او شنویم که چنانکه  
موی را از خیر خدا کنند من از تغاکات از مال ظالمان جدا کنم و  
بمصارفی میرسانم لاجرم در عمره و ثواب او قرب و او ده هزار  
هزار شتمند در رسید رحمتها در جان عزیزان او با و آمدیم بمقا  
مات شیخ ابوبکر فضل بن او چنان مردی بوده است در حبله و در  
مستان او را مردمان آمدن صحبه بر گرفته و بیاع در آمد که و در  
ابوی زده آوروی و گفته که را این آرزو میکند چه سالست  
تا بدین دوستی آنچه حرام است نکرده ام و بدین پاره حرام نرفته ام



و حرام نخورده ام و شما این چنین بکنید تا بدین مقام برسید و دیگران مقامات  
آنست که چون شیخ الاسلام اسحاق کلا باوی را که صاحب شش تفرست  
در حاکمان نهادند و در راه و کثرت مردم از این کورستان برآمدند و دیگر  
کورستان در آمدند و خلق متعجب شده اند از مقام بزرگ او و شیخ  
الاسلام ابو فضل حاکم بنو گفت این مقامی نیست که بلا را از خود  
دور کنند و بر دیگران اندازند چون مراوقات رسید و این کور  
ستان که مایلان و کثرت مان دارد و کشیده اند و فتنه تا عجیب بش  
نمایند القلم بعد از حدس که او را وقات رسید چون او را بخاک  
صفت کرده اند و در کثرت مردم او خفا کرده اند و مردم پیر و نوجوان  
بهر روز در دوران کورستان عذاب و عقاب نیست و مردم  
بخیال این سخن را بداند و مغرور نیست و خواهم ابو حفص بنی  
الافرنه است که در روز نوروز و اینست که مسلمانان  
یکدیگر را چیزها فرستند تا اگر مسلمانانی را پنجاه ساله طاعت بود  
اگر در روز نوروز بیست و نهمی بنزد کافران فرستد پنجاه ساله  
طاعت او باطل شود و نیز که تعظیم مغایرت و مغایرت تعظیم  
کرده باشند و از استقامت بزرگ سلف این مسلم را که قسم  
و روایت معلوم کرده اند که با تشکر سوق پیر و آحاد از آن  
قوم باشند زیرا که شعار کفر است و چنان باشد بران یاف  
کردن ایشان را و نه خال هرگز نگردد مسلمانی  
این الفاظ کفر لفظ بر زبان راندند و نعوذ بالله کفارت مسلمانان

شود

۲۴  
او آن باشد که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله تا باز مسلمان  
شود فاما عقد نکاح را تازه باید کرد که نکاح بریده بود و عدو  
و از عدو طلاق کم نمی شود چون بلوی عام و علمای بخارا  
را هر که بدعوای بر روی طعام او نخوردن بی خطبه آن کس بر  
خوانند و مشایخ حراسان این سنت بخار من برده اند و در  
روز کار پشیمان و در خبر است که چون پیغمبر صلعم الفاظ کفر را  
بیان کرد صحابه و ائم گفتند یا رسول الله ما را جز این بیاموز که  
اگر خطا از الفاظ بر زبان ما برود نعوذ بالله من ذلک و این  
ما را از بیان ندارد رسول هم گفت در این بر مردم خبر ایل هم  
در عای از ساق عرشی آورده است شما را بیاموزم اگر چه هر  
روز با جد و شب نگاه سه بار این دعا را بخواند و لفظ  
کفر یکی در آن روز گفته باشد بر زبان او رفته باشد این کفر  
و است باشد دعا باشد اللهم العی اعدو بلع من ان اشکر  
بک شیاء و انا اعلم ولی استغفرک لانا اعلم انک انت علام الغیوب  
بخارا هر روز این دعا را در تنها میخوانند و مردم را تعلم میگویند  
و این متعین سی و هفت سالست که هر روز هر شب میخوانند  
و بسیار کسی را تعلم داده ام سبب نجات و دست  
**سید ایل** میراث بخش رسول عجم فرموده است  
که یک مسلم گفت و شنود که هرگز بخار نباید از عباد







بود یکدیگر پیشین نداده است امام گفته من بروم آورم که این چگونه  
 بوده باشد گفت آن برادر یک زن مانده است گفت مانده گفت و خوا  
 هر مانده گفت ترا از این زیادتی نمی رسد زن خجل شد و بهر حال  
 اسلام در مد خورده مسئله امتحان آورده است که مرد غافل چو  
 خواست که قیمت کند مال او را زن گفت در قسمت تجویل میکند که  
 اگر پسر آرم مرا مراست میراث و ام پسر را و اگر دختر آرم نه  
 مرا میراث است و نه او را صورت مسئله چگونه باشد جواب  
 آنست که شخصی بنده دیگر بود باشد و او را سه دختر چگونه  
 آنرا و دختر بزرگ ترسی وینا و بداد و دختر میانگر است وینا  
 بداد و پدر را چوه خرید و در مال آنرا شد و مبلغ چهل و پنج  
 وینا و بگو شد آنگاه وفات کرد و حریده کان پدر ام حکم فرزند و ام  
 حکم و لا میراث من رسید و اصل این مسئله زن سه سهم می فرم و سهم  
 بر سه دختر مستقیم نمی آید و یک سهم بدو دختر که خرنده کان بداد  
 را و در وقت پنج نسبت مالی که در برابر پدر و او اندام ستیم  
 نمی آید میان سه و پنج مابین است سه و پنج بانزده شود  
 و بانزده در سه اصل مسئله است و چهل و پنج باشد خون  
 سه سهم بدختر و او سهم سه سهم حکم فرزند و نه سهم فرزند حکم  
 و لا و عتاقه و شامزده سهم بدختر میانگر تر میرسد و سهم  
 حکم فرزند و شش سهم حکم و لا عتاقه و دختر خور و تر و سهم  
 می رسد حکم فرزند چهل و پنج سهم تمام شود و دختر خور و تر و او و لا

در صورت

عزل

هر یک از رسید چون مال نداده است و بسبب این مسئله ایوه دعا  
 کون علم فرایق را زحمت بسیار کشیده و در آموخته و این مسئله  
 خوبست بسرچ نویستم تا کمالی که مطالعه کنند و اندک طالب  
 علم و رنجی بوده ام و مستحق تربیتیم مسئله اگر پرسند که در همین صورت  
 که سه دختر مانده که و یک ثلث مال میسر و یکی ثلث مال من برود و یک  
 دختر هیچ نمی برد صورت مسئله چگونه باشد جواب آنست که بنده باشد که  
 او را سه دختر بود یک دختر پدر را حریده بود و یک دختر پدر را کشته  
 و یک دختر پدر را خرنده بود و نکشته بود و دختر که پدر را خرنده بود  
 چهار دانگ میراث بر و آنکه پدر را کشته هیچ چیز او را نمی رسد و  
 آنکه میراث و دختر خور و تر را می رسد و الله الموفق والمعبر  
 از هر نوع اگر پرسند که در زن مایه مرد و ملان روا باشد که غایب گذاردن  
 یا در راه اگر کو؟ روا باشد خطا باشد و اگر کو؟ روا نباشد ام خطا  
 باشد جنوب صورت آنست که بنکریم که اگر زن مایه جرم و در میان است  
 روا نباشد و اگر در راه یکی غایب بایزد کردن و بیز که در راه کسی را  
 حق است و اگر زن مایه کار کرده است یا مزروع است روا نباشد و اگر خلاف  
 این باشد که روا باشد که بنهار گذاردن در آید و مولا مع ظم شمس  
 الدین محبوبه فتون سه سهم است اگر در زن مایه غلبه نیست و کار  
 کرده نیست شاید که بر زن مایه بغیر غایب گذاردن اگر در زن مایه مردمان  
 راه رود و چون خداوند زن مایه یا نباشد و در زن مایه مردمان  
 راه رفتن کار بزرگ است و رسول عم فرمود است که علیکم بالجدات

**فصل**

در بیان مکروهات



وان طالت وعلیتکم بالبکروان عقلت وعلیتکم بالبکروان غالت معنی  
آشت که فمود که بر شما باد که بر راه رست روید اگر چه در رست بر  
شما باد که زن بگره نواهد اگر چه در ویش بکشد و بر شما باد که  
کندم خورید اگر چه گران بر باشد و چنین آورده اند که عید که الله  
مبارک روزی در چهل یک سجده بیاده کرده بود او گفت چون آخرین حج  
کند از دم و خلد مت امام اعظم ابو حنیفه را در یافتن مرا گفت ال عید الله  
چون بعد از رس از در بغداد و تا یک دو ستم قند و ترستان بر او  
سلام من همه مسلمانان برسان و ایشان را از من ستیخته  
بگویند که تا در این ایشان و رستگاری ایشان که در رست اول ایشان  
را بگویند که در علم مسلمانان چنین خوانده ام که اگر بنده کار  
حق تعالی به پوز آسمان و زمین طاعت و عبادت کند و یکی از سه  
کنانه در نامه اعمال خورده و در آن طاعتها و عبادت های او در مقابل  
یکی از سه کنانه هیچ سود ندارد اول آنکه در خان زن حرام دارد  
دوم آنکه بی عز و رت از ملل برادر مسلمان زیادت از برادران کلید  
بزن و در کبر و سیدم آنکه بی خوفی در زمین مسلمانان راه در رود  
و زمین کار کرده و غلیه او را بر زبان آورد مکمل شبش را در  
آتش انداختن روانیت و با آتش سعی خشن صفت خداست  
عز وجل فاقوا در شفا و صابون و ایشان خوشید را روانیت  
نیر که دفع مضر تسته بوجه غیر منهن و این بنظر است که آب بول  
کوفه روانیت اگر بول بر جامه رسد رواست بآب شسته

و شیش

و شیش را بر جامه انداختن روانیت و کشته او را رواست و خون  
او پاکست و یکبار نشاید کشتن که رسول عزم را از جویا بیدار  
کرده است بنیان فاما چون مورثیت مالیدن او رواست قال الله  
عم لا تقتلوا البراءة فانها یقع من النوم معنی آنست که نویسته شد  
والله اعلم بمکمل جمعی از لشکریان عرب تا تیر اندازان اسب بگرد  
و انبندند یا شتر یا بگرد تنگ بدوند تا تیر بگردانند و آنچه از یک  
دیگر بگیرند خلل باشد یا حرام اگر کوه خلل باشد خطا باشد و اگر  
کوی حرام باشد هم خطا باشد چوب صوبه آنست که بنکریم که اگر چنانکه  
رسول علیه السلام فرمود است درین چهار چیز و در مسائل شرعی  
نه غیر آن چهار حکم یا کرم و اگر از یک جانب بکشد و این در و طرفی  
بود چنانکه فارست و اگر از هر دو طرف باشد حرام باشد و این مکمل  
غریب آنست و همه کس را در بایست خامه شرکان است و کم کس  
این مکمل را دارند و مولانا شمس الدین محبوب آورده است  
که اگر در و در انشمنند در مکمل بدیده منوال که بنیدند روا باشد  
رسول علیه السلام فرموده که سه بار در خور مرد را رواست  
اولی استلال خود با دی کند و دوم آنکه با تیر و کمان خود باری کند بعد با  
سپه و سلاح خود باری کند و او را پیر خود رفته الله و وقت خواندن  
این دعویست که ان و ارم که رسول که شاه مران عا بنی الطالین را چنین  
تعلیم میداد که بآنک پای در رکاب کنی و در جای دین نشینی که نسبت  
مردم بگویم آنست و در رجوع به الفتاوی آورده است که اگر مردی بی بیخ و



و بگوید که این را تمام بخورم چندین بول بدم و اگر نتوان خوردم او چندین  
 بد هر خوردم این برنج حرام بود و همچنین اگر ترکان در روزه و گو  
 شسته کردن بندند همین حکم دارد و این مسئله را این عقیقه را این  
 برنج بخورم که در دست است و چون بکشد چون عید بکشد باز  
 میکند شاید خوردم یا اگر کون شاید خطا باشد و اگر کون  
 نشاید هم خطا باشد خوب خوب آنست که اگر بدیه چون هک  
 میکنند نشاید خوردم و اگر بیا رست و قیمتی نیست شاید  
 خوردم مسئله اگر پرسند که کربه بقدر و انگه زبان که کوشش  
 او بریدن روا باشد یا نه خوب کربه برایش بد و طهر مسئله  
 روانست که زید که تعزیب حیوانست بی فایده قاتل اگر سر کربه  
 برایش شاید و این مسئله و قتی این دعا کون بنظم خوب گفته است  
 بنظم اینست بیت بد آنکه صاحب شرع قدیم ملت دین سترای کربه  
 سارق نه قطع فرماید و لیکن چو در من و تران یا را قند  
 بد آنکه صاحب شرع قدیم ملت دین سترای کربه سارق نه قطع فرماید  
 و لیکن چو در من و تران یا را قند بدست خویش سر کربه برایش شاید  
 رواست قتل ما آنچه و همد مال کند اگر چه دست توان چون او بیالاید  
 چه جاست کربه و سکه بکشد از راه تحقیق علی الخصوص بوقت که مال بر او باید  
 مثالی علم شریعت نشاء فیقید و ان که شریعت چهل زلهام رو بد آید  
 که مفتی و ناظم بود شریعت را رواست حکمش در دین بر او فرماید  
 بگفت از آنکه دانش خوب این فتوا بجان که طبعش هنوز نرسیده

لجب

لجب علامته مرور نام او عمر سو در ریه نماند و جوار مفتی کسی فایده  
 فاشا کشتن سکان انکور خالی بزم واجب است که خداوندان بسکه را فرماید  
 تا سکان خورم بر بندند یا نه سلمانان نکند و اگر نه خورم سکان خور  
 را بکشد و جابرین عبدالله میگوید که رسول هم را فرمود تا سکان خور را  
 کشید مگر سکان که عید میکردند یا غله یا حب یا بانی را نگاه میداشتند و کما  
 فی المصابیح اگر بندند و نکشند نهیب یک را کند تا آنکه بکند و را غنچه  
 از بیت المال و کاشتن سکه در خانه او را مومع باید کرد که در خانه نر  
 و و چهره ها را بپزند نکند و بعضی عیان را رسم بود ست که با سکان در  
 یک کاسه چیزی میخورند و رسول هم ایشان را از آن منع کرد اگر سکه  
 در دهیک یا در کاسه و تا به شما رو کند بدقت آب باید شستن و هشتم  
 بار در خاک باید مالیدن پاک شود تا ایشا اگر آن آید و از آن باز آید  
 و این قول امام شافعی است و بر قولی امام اعظم به آب بشوید پاک  
 باشد و بخاک مالیدن حاجت نبوده و جبر اهل علم گفت است که ملایکه  
 در خانه سکه ست و صورتها بود و حمزه بود و از آن نه نماز و پدر  
 بود و در خرم بود مروی به غان باشد و در نیاید در خانه که ملایکه در  
 نیاید در آن خانه خیر و برکت نباشد و رسول هم فرموده است که در خانه  
 که سکه در نزد حاجت از اهل آن خانه هر روز یک قیرطکم شود و  
 در قیرط اختلاقی است که چند است مسئله شطرنج با ختم نزدیک  
 امام شافعی را یکی نیست اگر از غان وقت نبرد و قمار نمیکند و بنزدیک  
 اقام اعظم ابو حنیفه حرام است و نذر با ختم حرام است با جماع ناکر مروی



گوید که اگر نزد و شطرنج با ختن حرام است و از وی بطلاق و رمال و نش  
از وی طلاق شود و رسول عجم گفت که هر که نزد و شطرنج بازی کند چنانکه  
بود که دست خنود را در خون حنوک رده باشد و قال عجم ما نراهک عن ذکر  
الله تعالی فرمود حرام میسر یعنی هر چنان که تر از لایا و خنود تعالی بار میدارد  
قادرست و حرام است و از شاه مردان علی ابن طالب رفته الله عنه روایت کرده اند که  
بر قوم بکند شت که شطرنج می باختن فقال ما هذه التماثل الله الشم لها عا  
کفون مسئله شنودن آواز بر لب و ریاب و چنگ و غیر آن از ملاهای  
خرامست و رسول عجم انگشت در کوش میکرده اند تا نشنود و چنین  
فرمود که اجتماع الملاهای معصیت مسئله روی بخنود و رسمه ریک کردن  
بنکو است علی الخصوص مردان لشکر ویر و جامه سرخ پوشیدن و از  
بزرگ سوال کرده اند که فرماید حق که در لشکر نیست و موسی  
و روی را رنگ میکنند خوب فرمود که چیکویم بر و حرمت پیران بنامند  
و بشت قوت جوانان خنود را خلافت داده باشند مسئله اگر مردی  
را حق تعالی پسر دهد و پسر را سوراخ کردن نیست و در جا  
اهلیت رسم بوده است روز هفتم پسر را سوراخ کرده اند و دین محمد  
این منوخ است اگر جمیع بسندان کنند و چیزی بخنود و بخورند پاک  
نشد و در کاسه زردین و نقره کین چیزی خنودن مکرر است  
زیر که تشبیه است بزنی شرکان و تنعم سرفان و درین  
معنی و عید آمده است و همین جامه ابرشمن پوشیدن و  
واکت ترین در دست کردن مردان را حرام است و انگشت ترین آئین

و برنجین

و برنجین و سینه نشاید داشتن که متابعت اهل دورنخ و پیت پرتاه  
است فاما و نقره انگشت ترین کردن بجزوت مرد را جز چهار و یک باشد از  
برال نیست و انگشت ترین باید که بودن یک مشقال بود ایست سنت است  
از رسول عجم و مرقا فنیان را روا باشد بجزوت مرد کردن مردم بزرگ  
او نقش انگشت ترین رسول عجم این کایه بوده است که لا اله الا الله  
محمد رسول الله در سه خط بکرده بودند و انگشت ترین را در انگشت  
خنود در دست چپ باید سنت چندین است و در دست راست که  
کردن سنت اهل کتاب است و پیغمبر عجم فرموده است تختنوا با  
لعقیق فانها مبارکة یعنی از عقیق انگشت ترین کنید که او مبارک است  
و عقیق را از خنود من آفریده است و چنین آورده اند که رسول عجم  
از حرک پان گشته بود و یکی را دیده است بریده و انگشت ترین در  
دست آن کبیر بود گفت بعزة لایزالی خدا یک این انگشتی از  
عقیق بود نه بر سر او بریده ندی است او را همچنین بر استاد  
خنود خواند نام و این عریب است مسئله اگر مکس در روغ افتاد  
یا در کاسه طعام آن روغ و طعام پاک بود و رسول عجم فرمود است  
که چگون مکس در طعام شما افتد باید که تمام او را غوطه دهید و در  
طعام آنگاه بیرون اندازید زیرا که در یک مکس چهار ریت  
و در یک مکس شفاست و او را عادات است که بر جا افتد آن پیرا که  
پیماری در دست بشته کند و بر شغال پو یا لاد و آن در و عا  
و طعام را و در و عا را روا نباشد که بزدند و وبال و اگر سب



افتادن مکس در طعام را نبوده از آن پسمان بر پاک طیبانه سمارن میداند  
و نه علاج اجماع نبوده و در آخر نشن از جز او را حکایت مکس  
این معنی دانسته است و در قصه اجرت رسول عزم دیدم که رسول  
پیوسته از جبرائیل می پرسید که ما حکمته للخیال فی خلق العنکبوت آفر  
این کار عالم را حکمت چیست و آفریدن عنکبوت و او درین ملک پیچ  
کار من اید تا در آن ساه عت که رسول عزم در غار شد و کافران مکم  
نزدیک رسیدند خطابه اند که بر و در غار فرط بنیذ تا باشد  
عصمت و دوستان ماکشود چون عنکبوت بر کار شد جبرائیل علیه السلام  
فرستاد که محمدا بگو یک حکمت در آفرینش عنکبوت همین بود تا کافران  
ترا و ابوبکران نه بنید مسئله در وقت خفتن پان بجانب قبل  
فرود کردن مکروه است مکروهی که ضرورت باشد و بنده موعود من باید  
که چون بخشد ببرد است راست بخشد چون زمانی بگذارد بر دست  
چپ بگردد و مصطفی عزم بر دست راست خفت و باز پشت مبارک  
بر زمین نهاد و خفت و از امتان تو هر که چنین بخشد فراموش  
کار نشود گفتند با رسول چرا چنین میخفت گفت تا در ملکوت نظر  
میکند و از خالق خود یاد میکند و در جامه خوب خفتن قرآن خواند  
ان و تکبیر گفتن روا بود و اگر فرو نگیرد و در خبر است که هر که از خوب  
پیدا شود و در آن وقت که میخواهد که بپلوی در یکبار  
بگوید لا اله الا الله یا یکبار بگوید که بحان الله حق تعالی فرموده  
ست که اگر این بهشت بر نعت در مقابل این شناسان نماند

حق

۸۹  
حق بجانب و باشد تا در خود پیر این او را روزی نکم و در خبر است که  
در روز قیامت بر بنده گناه کار را حاضر کنند که هیچ طاعت نداشته  
باشد ملائکه او را بسوی درون ببرد خطاب از حضرت عت و رسید  
که ان جبرائیل ان بنده گناه کار پرسید که در شش میخواست که از بهلول  
دیگر که گفت یا حنا یا منان پدر و مادر را میخواهند ام خطاب عت  
در رسید که بر تو رحمت کردم و از کرم خود رواندازم که بنده که در رسید  
که نیم شب از من یاد کند او را با شش و دروغ سوخته مسئله در  
موضع دروغ گفتن مباح است اول در صلح کردن در میان دو برادر  
مسلمان که جنگ کرده باشد و دوم در وقت جنگ کردن با کافران و  
سیوم باریان خود و خود بجزیت مصاحبت روز کار و بغیر این سه  
موضع هر که دروغ بگوید و بال بسیار باشد و از رسول عزم سوال  
کردند که بنده موعود من را نکند گفت باشد که نکند گفتند حرام حورو  
گفت باشد که حورو گفتند حقون بنا حق را نیز گفت باشد ریزه  
گفتند بنده موعود من دروغ گوید گفت بنده موعود من هر کینه دروغ نگوید  
و درین معنی خوانده ام که اعرابی بخندمت امیر المومنین علیه  
رضی الله عنه گفت یا امیر مرگس حرم خورام و مال مردمان من بر من و  
رواکنم و خون بنا حق میریزم و دروغ میکویم و میخواهم که از یک  
گناه توبه کنم از کدام گناه توبه کنم گفت از دروغ گفتن توبه کن  
و این سخن معروف است که رسول عزم امیر المومنین علیه السلام و جبر  
وصیت کرد که راست گوئی اگر چه ترا از آن راست گفتن رحمت رسید  
در خبر است که چون بنده موعود فیه دروغ بگوید که ارام الکاتبین از بوی



ناخوشه و مان او به مقدار چهار هزار کام ز عین اول بگریزدان  
بسیار و لغت که بروی فرو و آید و در تنبیه الغافلین است و در  
وقت خواندن مقامات خریز در استا خود همان کشیدم  
که رسول عمر یک را گفت اصدق تر از عجایب راست کون تا عجایب  
را بنه و در معنی این حدیث که فرمود شیخ ابوبکر شبلی و چون  
ایه خبر به استا خواند گفت امروز بر در خانقاه باشم و بدین  
خبر عمل کنم تا چه عجایب بنم ز مان بود و مردی کردی برهنه و  
سید گفت ای شیخ از ظالمی بجهت ام و بجان پسم دارم و در عفت  
منست و درین خانقاه من شوم چون او رسید از من پرسید بگو و او  
را ندیدم و مردم مظلوم در خانقاه که نشست و در پیش  
نشسته و در ظالم در رسید و شیخ سلام کرد و گفت چنان  
چنین شخه دیدی گفت دیدم درین خانقاه در آمد و مظلوم  
چون این سخن بشنید بترسید گفت این چه بود که بر جنود مردم ظالم  
بنیانقاه در آمد و او را ندید و چون آمد و گفت ای شیخ او درین  
خانقاه نیست شیخ گفت او را نبی است ظالم بار در آمد و بسیار  
ببست و مظلوم را بنیافت خشم پیر و آمد و شیخ را تو را مشغول  
کردن تا خشم من پیش گرفت و برقت شیخ را جفا با را گفت  
شیخ در خانقاه شد مظلوم را دید و در پس و نشست گفت  
ای شیخ او را بار در آمد و اندید شیخ گفت ای که در راست  
گفتم مسئله قبل دست عالمان و سلاطین اسلام رواست و  
غیر ایشان را روانیت که دست بوس کنند و مولانا که معظم جمال  
الدین

۹۰  
الدین محبوب رحمة الله آورده است که پیغمبریم فرزند خود فاطمه را  
قبول در روی و کف از سر او بوی بهشت می شنوم و او از من قوه ان  
لقه در وجود آمده است که در شب معراج در بهشت بود  
خود را ام که و او را از پدر ان گفتند که فاطمه زهرا امیرالمومنین  
منان حسن و امیرالمومنین حسین را در شام آورده و نماز خفتان  
را پاک شد و غسل کرد و در وقت نماز کدرو و عایشه رفته الله  
عنا چنان فرمود که در چنان شهرهای تاریکه برو شنا نور و  
فاطمه زهرا رفته الله عنهار سیمان بسوزان در کشیده ام و  
در آن خود در خسته ام و مقام فاطمه زهرا رفته الله انست که فوای  
قیامت آمان به و بعد قنایک دست بر این خون آلوده که خدا ان خود  
شاه مردان علی را بگیرد بدست و بگیرد بران زهرا آلوده و خون آلوده  
و خون آلوده فرزند ان خود بگیرد و بجز قیامت حاضر شود و گوید  
آمنه امروز که خدای و فرزند ان خود منی خوانم کنایان امت پدر  
خود را میخوانم زهرا الله شفاعت را و ایام فصل در ذکر  
و دعوت او را و بیکه خواند است و درین فصل انواع عجایب  
یا که کنم خواججه علی حکیم ترجمه رحمة الله روایت میکند و ان رسول  
عم که فرموده است که من لا ور له لا دین له اگر که را و در بهشت درین  
نست و ام رسول عم فرموده است که اگر که با عدل بر خیزد و در بار  
بگوید اعدا بالله من الشیطان الرجیم م الله الرحمن الرحیم و ان  
روان حکم و ان نرسد و اگر خوابا بدیده باشد بغیر این به نیک بدل



شود و مولانا منیر حاج الدین شارستانی بخاری روایت کرده است که اگر  
 اگر بعد از نماز بامداد هفت بار بگوید که اللهم مالك يوم الدين اياك  
 نعبد و اياك نستعین از بلاها رها مان شود و اگر که نماز بامداد بگوید  
 و در هر روز هفت بار بگوید حسب ربی من كل مرئ و ارجاجت که در  
 در بخوابد حاجت او را شود و این ضعیف تجربه کرده است که هر روز  
 بخواند و چون نماز بامداد بگوید و در هر روز هفت بار بگوید و لا  
 قوة الا بالله و لا حيلة و لا احتیال و لا قوة الا الله تعالی و لا اله الا الله  
 تعالی در روزان هفتاد بار بگوید و ابوابی را در حق الله عنه  
 گفتند که آتش در خانه و توافقه است گفت آتش در خانه و من  
 زبان ننگد که من حر و خوانده ام که از هفتاد و بلا خوانده ام که از هفتاد  
 و بلا چون حرق و عرق و سرق و غیر آن بشب الملائن باشم و این حر و  
 را بخواند و مدت سه و هفت سال است که این دعا کوی حر و را میخواند و در  
 سفر و حضر و چون این حر و را بخواند یا در هر بار سوره احزاب بخواند  
 در آن روز گناه بر تو ننویسد آنکه آیه انکسر تخوان تا تو وفور ندان  
 توانی یا کان توان بلاها المین بکشند و یک روز و یک روز بزرگان دین  
 گفته است که هر کسی از وفور ندر سیر از ندانی بانی کرده ام هر که را  
 بزدان می آورم و از وی پرسیدم که امروز نماز بامداد بگوید و او  
 رو خوانده می گفت ننگد از او و او رو خوانده ام می گفتم از شوم  
 این که ننگد روزه بزننده و گرفتار شده و چون آیه انکسر تخوان  
 به بار بر رسول عم صلوٰة و ستی که رسول عم فرموده است که در شب

معراج

معراج نوشته را دیده ام که از چشم راست او چون چپ چون آب میرفت و از  
 چشم چپ و چون سیحون آب فرو آمد بر من سلام کرد گفت ای ملک ثوبا  
 مکرار رحمت حق تعالی تو میدی که بچنین روزی میگردی احوال خود بگو  
 بگو گفت ای محمد حق تعالی مرا علم آن قدر داده است که اگر یکماه پیوسته  
 روز شب باران بارود و درم چند و عدد حضور است و چندین بار  
 رک است که باریده و بدانم که برای فتنای فرزندان آدم و حیوانات  
 مولی چند است و عدد ریکیای بیایان بدانم و در سه ماه بهر بار  
 بدانم که چند باران بارود و عدد ریکیای صواب بدانم که چند است و عدد  
 قطرات ابرها در یاد بدانم که ستم گیر استن تو بسبب چیست  
 گفت آنکه اگر از آن است که این همه میدانم و یک چیز را نمیدانم که گفتم آن  
 کدام است گفت آنکه اگر یکی از امتان تو بعد از فریضه نماز بامداد هر  
 روزی در هر که بر تو که محمدی هر بار در هر روز و فرستاد ثواب آن نمیدانم  
 خطا با عت در رسید که ثواب این را چه من کسی نمیداند و بغیر  
 اجم مخلوقی نشاید و الله الموفق و المستمل که بر سنده که قرآن  
 خواند ان فاضلتر است یا بر رسول عم صلوٰة فرستادن اگر  
 کوی که قرآن خواند ان فاضلتر است خطا باشد و اگر کوی صلوٰة  
 فرستادن هم خطا باشد خوب صواب آنست که هر وقت افتاب  
 بر آمدن و لامست استخوان و فو شدن صلوٰة گفتن فاضلتر  
 باشد و اگر در این سه وقت نباشد قرآن خواندن فاضلتر  
 باشد زیرا که قرآن خواندن با نماز گذاردن مشابهاست



ز بر که نماز بل توان نتوان کرد از روی بس درین سه وقت نماز نمی توان  
 کرد از روی قرآن نیست می توان خواند و این مسئلہ از تئیمه العصر اهل  
 خوارزم نویسنده و چهره ده با صلوات آورده باشد سه بار حرر حواجی  
 حضرت ایکسی را بخواند که در دعوت کبیره بپیر حق آورده است که  
 ای سال خواجه حضرت ایکسی علیه السلام حج بکن رند و موی سر بیکد  
 یکر خلوت کردند و هر یکی سه بار این حرر را بخواند تا سال دیگر در  
 آمان خداست بخواند و هر که هر روز سه بار جدا بخواند از  
 حرق و غرق و شر و زهر و مکاران و بددنیان و حسدیان و  
 فاسدان و دشمنان در آمان باشد و همیت او در دله و دشمنان  
 بنشیند و از بسیدار یک خیال ما این کلمات را بخواند در دست کا  
 فران نه افتاده ند و بپیش از پذیران و از استخوان بپاییده است  
 حرر انست سم الله ما شاء الله لا یسوق الخیر الا الله سم الله ما  
 شاء الله لا یسرف السوء الا الله سم الله ما شاء الله ما کان نعمته فممن  
 الله سم الله ما شاء الله ولا حول ولا قوة الا بعد از این نود و نه نام  
 آفریده کار و جل را بخواند که رسول عیم فرموده است که هر که بنویسد  
 و نود و نه نام بزرگ او را شمره به بهشت در آید و میان شمره و نود  
 و خواندن فرق گفته اند انشاء الله که در حضرت گفت شود باید  
 که بعد از هر نماز فریضه آیت الکرسی بخواند که شواهد بسیار است  
 و بر است و خود چنین خوانده ام که روزی عربی بخند مت حوا  
 جمع آمد و سلام کرد و سخن بگفت و گفت کنه بزرگ دارم

و مال

و مال ندارم که بفار بکنم رسول عیم گفت چه کنه داری گفت خود را با حق کرده  
 ام و بعد عیم گفت روی از روی من بگردانید احوال به نویسد جبرائیل عیم  
 آمد و گفت ای محمد خدای تعالی میگوید که بنده کان ملا نویسد مکن احوالی  
 را بگوید پنج وقت نماز نگاه دارد و هر روز بعد از آن نماز دیگر بر تو که  
 محمد صلوات فرستد و امید دارد تا مایه کنه او را عفو کنم و در گذارم  
 و روی خبر دولا نا جلال الدین محبوب است و در خبر است که رسول عیم  
 فرموده است هر که عادت دارد که بعد از گذاردن سنت نماز شام و  
 و رکعت نماز تطلع بکند از ثواب پست ساله بمالجهت در نامه اعمال  
 او بنویسد و اگر هر سال بکند از ثواب چهل ساله عبت نویسد  
 زیرا که آن وقت اجابت و دعاست و در خبر است که هر که عادت دارد  
 در وقت خفتن سه بار سوره اخلاص بخواند از روی ثواب چنان  
 باشد که توریث زبور اخیل و فرقان را خوانده باشد و شیخ الا  
 سلام محمد احوال در کتاب اربعین آورده است که هر که در وقت  
 خفتن سوره قل یا ایه ال کافرون بخواند از دنیا با ایمان رجوع  
 سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند از شر  
 مشرک ایمان خد بهر خبر است که هر که از چاشت استقام او سوره  
 بر حکمت بوی رسیده و از حق تعالی شربت طلبد روی با آسمان کند  
 که و سه بار تسبیح شبر را بخواند و تسبیح برانست با هو یا من هو  
 یا لا اله الا هو شیخ الاسلام فخر الدین لامی از نجاره بشهر مرآمد  
 او را گفت ما را چندین راه او را روی چرا آورده گفت ده مدت سه سال که



در روز بخار بودم نه صد و نه و نه بار مصطفی را عم بخواند و دیدم و هر  
 بار که دیدم گفتم یا رسول الله امتان چه کار کنند که تا با ایمان از او دنیا ببر  
 و ندر بار فرمود یار همه بار بعد از نماز و یکسوره اخلاص بخوانند  
 تا بالیمان بروند و بیست و دو سال است که تا این دعا کون پدر این و دوست  
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام الغالب روایت میکنند روزی اعرابا بخندست  
 رسول عم آمد و گفت مرد تو انکرم بیکسوره رنجورم و از غلامی که میکنم خود را  
 سود نمیدارد مرا معالجتی فرمای پیغمبر علیه السلام فرمود که چون ماه نورانیست  
 در شب اول در وقت خفتن سه بار قل یا ایها الکافرون سه بار  
 سوره اخلاص و سه بار سوره قل اعوذ برب الفلق و سه بار قل ا  
 عوذ برب الناس بخوان و هر دو کن دست خود بدام اعدای خود را  
 بمال تا آخر ماه بخور مگر در این چندین که در صحت یافت و در کتاب طلقا  
 تست رسول عم در دعاء خود میگفت یا رزاق الغرایان فی اعشا  
 شبایع الی روزی و اندک فراغ پیچم کان در خانهای ایشان  
 صحابه محترم گفت یا رسول الله تخفیف مناع پیچم کان را فایده چیست  
 گفت چون مناع پیچم از بیضه بیرون آید سید رنگ بود و او را بپند  
 گوید اگر این از من بود هم رنگ من بود و چهل شبانه روز از خانه  
 خود خشم بود و در رینه چهل روز حق تعالی پشتم را بنشاند و یک  
 مناع بچکان پیران کند و مناع پیچم در من خود کشاده و در و پشتم در  
 حلق او فرو میرود چون چهل شبانه رسید پیرهای ایشان سیاه  
 شود و مناع بخانه باز آید و بچکان را هم رنگ خود و پسندوان و آب

در روز بایشان افغان کند و در شفقت در روز اول او در آید و این خود  
 مسئله مشکل است و مولانا شمس الدین الایمیه الحلوی رحمة الله  
 و شرح اسماء الله آورده است و در خبر است که رسول عم فرموده  
 است که هر که را می پش آید و در آن عاجز شود باید که وضو تانده  
 شان و دو رکعت نماز بکند و در روی بقبله کند و چهل یکبار فا  
 تحم یلک الکتاب بخواند چنانکه بر سر هر فاتحه و بان سم الله الرحمن  
 الرحیم میگوید آنگاه سربسجده نهد و حاجت بخواند البته در و  
 ر شود و از آن مهم خلاص شود و اگر جمع باتفاق اینچنین بخوانند  
 در حال مهم ایشان کفایت شود و تلک آنچه در الحیات  
 میخواهند که در رحم محمد و آل محمد بر آنجا که سوال است چون ذک  
 محمد را آنچه در پیش و پیوسته امر زیده ام که لیغفر لک الله ما تقدم  
 به ذنوبکم و ما تا آخر تا یکی را کتابی بنویسند که گفتن که بروی  
 رحمت کن جواب این چگونه است مولانا برهان الدین اسلام در  
 محیط آورده است که این رحمت خوبتر از جمیع امتان محمد است  
 نه محمد و نظیر است که مردی بر ضعیف شکو و در کار بود پسر نا خلق بود  
 و کنایه کرده باشد و حاکم وقت او را سیاست فرموده پدری حاکم  
 شد و در دل میکند و میگوید که برین بر ضعیف رحمت یعنی پسر مرا  
 از او کن که با او را بزن و رحمت من من بر خنجر حاکم گوید پسر من  
 رحمت کردم و پسر او را از او کردم اینجا نیز همچنان است و در کتاب جامع  
 مولانا محمد الدین کشر شنه خوانده ام که در بهشت مرغان اند که ایشان را



التحیات میخواهند چون بنده موعود در غار و یکر بگوید که التحیات الله  
 آن آواز بران مرغان رسا نندایشان از درختان خود را در چشم  
 سارهای برشته اندازند و غل کنند و باند بر درختان آیند و خود  
 را بفشانند بعد هر قطره آبی که از ایشان فرو آید حق تعالی فرشته  
 آفریند تا بوقت دیگر نماند کناه خمر خود اندک التحیات را امر میخواند  
 اند و این سخن غریب است را حشر با روح استلام با و در وقت که این  
 سخنان را بیرون میخواهند فرمود که اگر روزی بخارا خرب شود باید که  
 تو بروم رویه شهرهای معظم است و خلق بسیار و این سخن  
 عرب و مسایل عجیب است بیا و تقریر کن و عذر ده و انشای خود  
 در بیای و بدانی که بجای توجه نیکوئی کردم مسئله حق تعالی  
 حد و بیست و چهار هزار پیغمبر و اله احاطه بخلاق فرستاده است  
 و بعضی گفته اند که زیادت از این است که ازین جمله البراهیم جلیل  
 را در التحیات با و میکنم و فرزندان او را و دیگر انبیاء را چنانچه  
 است خوب بدو سبب البراهیم و فرزندان او را یا میکنم از آنکه رسول  
 عم فرموده است که در شب مغرب همه انبیاء بر سر عرش ویدم  
 ایچ کدم مرا سلام تفرستادند و یاد کردند فکر البراهیم خلیل که فرزند  
 ندان مرا سلام رساندند گفت که ایشان را بگو تا درخت حلت  
 بهشت بسیار بکار نند گفت ای پدر مملکت درخت بهشت  
 کدام است گفت ایشان را بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو  
 الا بالله العالم العظم تا بسبب گفتار ایشان باشد این کلمات

حق

حق تعالی ایشان را بهشت و نعمت که از دست ایشان رفته باشد  
 باز بدیشان رساند چو دوم آنست که البراهیم عم از عمارت خانه  
 کعبه فارغ شد بر روی کعبه بلور ندان خود نیش و بکریست و گفت  
 یارب هر که از پیران امت محمد این خانه را زیارت کند بیرون رحمت  
 فرما و فرزند ندان و خاتونان او آمین میگفتند و اسماعیل و اسحاق  
 میگفتند یارب هر که از جوانان امت احمد این خانه را زیارت کند  
 بیرون رحمت کن البراهیم و خاتونان آمین کردند و با جروسار  
 گفتند یارب هر کدام از زنان امت احمد که این خانه را زیارت  
 کند بیرون رحمت کن و فرزند ندان آمین بگفتند حق تعالی آنرا با محمد بگفت  
 پس از برای کافات البراهیم و فرزند ندان او را در غار یاد کنم و دیگر  
 انبیاء را به و این طریق حق مدعیان که التحیات را میخواهند عند الله  
 بن مسعود و رفیع الله عنه روایت کرده است و آنکه شافع مدعیان  
 نشد عند الله عجیب روایت کرده است و هر دو نیکوست و مو  
 لا فاضلها منها حاج الاسلام حمزة بن حارث رحمة الله علیه آورده است  
 که ابو جعفر علی بن العباس را عبد الله معمر واکل کرد و او صاحب مد  
 باب امام اعظم است و یکی از مشایخ او آنست که رسول  
 عم را در خرماستان دعوات کردند فرمود که ای یارک هست که  
 بر درخت شوه خرما فرو کند عبد الله معمر و گفت نه درخت رفیع  
 و جامه خود را بر کشید و رفیع یار یکی ساق بود صاحب  
 جد یدند رسول عم گفت که اگر فری قیامت یکم قدم خود را برتر از



و نه در احوال جمله خلائی را در جانب دیگر نه در قدم او از آن به زیادت  
 آید و او منور بر عالم است نوع آخر را فواید و حالات حکمی چیست  
 است که بچه خورده که تا یک سال بکشد و چشم آن دیده نبوده و خوبان  
 بیک که در حقیقت آن کربس آن نیست و آن تسبیح است که می گوید  
 تا چهار ماه دیگر میگوید محمد رسول الله و چهار ماه دیگر می آید  
 گوید اللهم اغفر لوالدی و بچه کلان کا قران و چهار ماه  
 آخر میگوید که لعنة الله علی والدی منکم چرا ماه دوازدهم  
 سوره بر فردندان او پدران و مادران و برادران و برادران و برادران  
 از سینه می آید و پدران و مادران و برادران و برادران و برادران  
 بکشد و هر که بکشد مسئله چهار فردندان را بر بد نیست میکند  
 نه بماند و خوب آنست آنچه اصل افرینش است از نطفه  
 پدر است چون استخوان و عروق و مغاسل و از نطفه مادر  
 حسن و جمال و سخنه و هر بار در وجود آن آید و این چه باور باید  
 نیست و تغیر پذیر و لا جرم نسبت به پدر کردند و در مع این  
 آیت قوله تعالی و الله ملک السموات و الارض ویرثه لمن یشاء انما ثاب  
 و یرثه لمن یشاء الذکور و در مع خوانده اند که از آن دختران را  
 پیش پا کرده است از پسران که هرینه دل پدر دختر شکسته  
 باشد یعنی هر که را فرزند دختر نبیند او را می و در این آیه که یوم یفر  
 المومن و فتاوسه نظر رحمت بر او کردیم و پدر پسر را یک نظر پدر  
 نکردیم و در این آیت که یوم یفر المومن و اخیه و ابیه تا آخر آیت ذکر

و خیر است

دخترانست زیرا که فرزند دختر خردینه در روز قیامت از مادر و پدر  
 و کنیز و بر سر و پا باشند و گویند مرا بگویند مادر و پدر بد و رخ  
 بر آید و ایشان را آنرا که مسئله اگر گویند چون اهل بهشت  
 هفتده ساله باشند بسال می آید و بحال ابو یوسف پیغمبر و با و از  
 او پیغمبر عیم بسال میان زن و مرد بچه فوق تعان شناخت خوب  
 بر سر هر یک از اهل بهشت تاجی باشند از نور و بر تاج زنان  
 چیزی باشد چون مقنعه که بدان علامت زنان را بشناسند  
 مسئله اگر گویند چرا موس عیم از عها بترسید و ابلیس عیم  
 عیم از آتش نترسید خوب آنست که عها و جن حق تعالی  
 مادر شد موس بتحقیق از حق تعالی ترسید و آتش بفعل  
 نمرود بود و آنان نترسید مسئله اگر گویند همه حیوانات  
 بر دیکر یارن بان است چرا ما از بان نیست خوب چون  
 ابلیس را بدید و مال او از بهشت پرورند و بکنار در یار  
 سیدهای سران آن بر آورده ابلیس را بدید از حال او پرسید  
 ابلیس قهقهه خود بگفت و سخنه فرزندان آدم بگفت که قوم باشند  
 که بیکر و علیه مرغ را از او افروزد و ما را از او یار برگیرند و ما  
 زیان غیرت و طعن و از آن که حق تعالی بسبب عیبت فرزند  
 آدم زیان از او بگرفت و رسول عیم فرموده است که الغیبه  
 اسد من الزنا و در باب وعید آمده است عیبت کردن خوانده ام



که روی کار ابو صفصه کبیر بخانه پره زان بخند مت خواب در آمد  
و گفت مرا مشکلی افتاده است و همان که پسری مرا در رشت  
و نا بکار در رویش است آمد بخانه و یامه دست دراز کرد و از وی  
گرفت و او چو فرمای جمیع حاضر بودند همه پیغمبر کردند و گفتند  
پیرن شوتا آتش نیاید و ما را کسور و خوابه ابو صفصه گفت  
سارا عجب از این می آید بعزت لاینا لی خدا که با ما در حضور  
رفا کرد و سر ملتز باشد که غیبت به برادر سلمان کردن غیبت نیست  
که آنچه در حق بگویم او را از آن سخت آید و در موجود بود و برستان  
آن که در موجود بود و ناچار غیبت کرد و شاید تمام همانها  
بر این گفتند و از یک رسول عم فرموده است که اذکر الفاجر عافیه  
و بر استاده خود خوانده ام که روزی در و طیب تر سا بنشیند یک این  
شیرین در آمدند و در مای بودند و پیرن آمدند خدام گفت ال  
این شیرین ازین دو کلام و انا ترست این شیرین گفت هر دو تر  
سند فاما اگر که یک کدام و انا ترست و چنان نباشد و در حق آن  
دیگر غیبت کرده باشم جو و کوب الاجناد گفت است در اخبار  
بانی خوانده ام که هر که شکم خود را از حرام نگاه دارد همچنان  
باشد که چهل اشتر و از تو گریت بر خوانده و بیای عمل کرده  
و او را پیغمبر عم روایت کرده است از حضرت حق تعالی که  
هر که تر یا را بدکیر همچنان باشد که همه ز بود را بر خوانده

باشد

و بوی عمل کرده و عی عدم روایت کرده است از حضرت حق تعالی  
که اگر که بکفای خود قناعت کند و ترک فتنه و کبر همچنان باشد  
که تمام بخیل بر خوانده بوی عمل کرده و منجر مصطفی صلی الله علیه و آله  
روایت کرده است که هر که ترک غیبت کند همچنان باشد تمام قرآن را  
و بوی عمل کرده بود این چهار سنی مسلمان خلق همه در نیت و بسند  
یده را حقا بر روح استادم ارسال که بوی خوانده ام که اگر کویند ملا  
یکته را ثواب و عقاب است بانی جود است که گویم عقاب ملا یکته  
چون آدم فرزند است فاما در ثواب ایشان چندین است و دیگر که  
ایشان از لذت نیست از لذت ایشان در طاعت کرده است  
مشکله صانع عالم تواند که همچون خود خدا بیافریند بانی جود است  
کوی این پیش از محالات است و در عقل نیاید و این چنان باشد که پیشتر  
پدر خویش باشد بانی یا کوی و چگونه پدر من پسری باشد بانی  
یا کوی چگونه که صانع من مصلوع باشد بانی یا کوی مصلوع من صانع باشد  
یا که و این از محالات است که در عقل راست نیاید و نیز که کسی بکفایت  
را نیست که صانع کوی تواند که مصلوع کند که تا مصلوع بود پس دیگر  
روای میخواند که آن مصلوع باشد همچون صانع و حسن مصلوع با مصلوع  
بجای ظاهر است و بقولی را نیست که مثله اگر پرسند که آفرینگان  
نهایت کار چگونه دارند جود این ام از قبیل محالات است و نیز که  
نهایت خود را دانند کیت لازم آیت یعنی باب کیت آید و او را نهایت باشد  
چندین یا بر چیز افتد در باب علت و معلوم باشد و آنچه در باب کیت آید و او را نهایت



چنانچه گویند آن چمن چند است راست با چند نیست یا چند پنهان است  
 یا چند است بعد چه زیرا این مقدار اندر باشد اول نه نهایت باشد  
 و در باب علت نیز اینچنان و این سکه میشود درست و حکمت  
 اگر کسی خواهد که قال مصطفی بکشد باید که و هنوز بسیار و مصلحتی  
 بدست گیرد هر که مصطفی بد و هنوز بدست گیرد در طریق و است او را بریدن و جیب  
 ستایش سفید قطع را دوست بد بریدن مشایخ طریقت قفس او معرو  
 فست و در شریعت و بال بسیار و چون و هنوز سوره فاتحه  
 و سوره اخلاص و سوره باران و در حاکم بخواند که اللهم ان  
 تغاث بکتا بک و تو کلت علیک فاطر ان ملائکة المکتوب فی علمک المکتوب  
 ویت بشتین خاطر دارد مصطفی بکشد و چنانچه که ابرو و و روی  
 کالیه و الله باشد بشمر و بعد و آن ورق بگرد و بعد آن  
 و در هر واحد خط بشر و این که شمار تمام شود هر آیت که بنویسد  
 آن باشد از کوهی و نامزدی و این طریق نشان مردان امیرالمومنین  
 علی است و علماء بخواند این را اعتبار کردند و آنچه قال بر این باید  
 رفت و خلاقی را بنا شد و العالم عند الله تعالى نوع دیگر در حکایت  
 متفرقه و در امام اعظم یا را نراند و س میگویند در میان و محفل  
 بگفت بسیار را بگرفتند یا در خواست که خوش دل شوند گفت  
 فردا قیامت ایچ کافر بدو رخ نزود و در خضرست که چنانچه است  
 یاران همه تعجب کردند که این چگونه باشد آنگاه فرمود که نروند و  
 لیکن برایشان را آنگاه این آیت بر خواند قوله تعالى و سیمو الدین  
 کفر و الی

۹۷  
 کفر و الی جرم از میان یاران همه خوش دل شدند و در میان یاران  
 الرشید و زبیده خاتونان بحث افتاد و هارون الرشید گفت مرد  
 زاده و زن خواستار و است و زبیده خاتون گفت روانیست  
 قرار دادند که ابویوسف الفاضل را علی طلب بدارند اگر کوید و او را  
 خلیفه زن دیگر بخواند چون امام ابویوسف حاضر شد و از ماجرا  
 ایشان بدست خلیفه گفت ای امام مسلمانان مردی در درون  
 دیگر میخواهد روایا باشد یا گفت خدای عز و جل فرموده است که  
 فانکحوا ما طاب لکم من النساء منی و ثلاث و ربع خلیفه خزانة دار  
 را فرمود تا هر روز در دم نقد بیاورد و با ابویوسف بداد زبیده خا  
 تون برنجید گفت ای خلیفه دیگر و بحق ابویوسف نگوی نهنگم چنین  
 رخ میخیزد که در خلیفه را درون گرفتن ابویوسف در و آن بدید  
 گفت ای این مرد که زن دیگر میخواهد عدل می تواند کرد و در میان  
 مردان گفت یا امام ابویوسف گفت خدای تعالی فرموده است فان  
 خفتم ان لا تعدوا فواحدة اکر می ترسید که عدل نتوانید کرد و یک  
 زن پیش حلال نباشد زبیده خاتون این بشنید خیزید و او را  
 فرمود تا نود و نه هزار دینار بیاورد و با ابویوسف مولانا و او خوب  
 دوستی است و نه هزار دینار داخل شود و کار اسلام را  
 ثنوت زیادت شد و کتاب تواریخ چنانچه خوانده ام که سلطان  
 سنجر را وقتی چمن علت بر دست برآمد و چندان که اطباء عاقل  
 علاج کردند نیک شد مولانا ابوالفضل کیست مال مرد غریب بود و طالب



علم بود بخند مت سلطان آمد و گفت بر پشت کتابه نویستم که علاج دست  
توانست و چون آنچه را تجربه کردند سود داشت سلطان نیامد  
شد و را تشریف داد و گفت ترا بعد از این نزد یک ماهه باریست  
بعد چند روزی مولانا را آورد برای نزد یک سلطان در آمد سلطان  
بشکار میرفت فرمود تا باریک خاوه او را برای مولانا لاین کردند و مو  
نار اخوه بر و چون بشکارگاه رسیدند کوه و غباری در جانب  
خس ظاهر شد لشکرها با اسلح در پوشیدند و سلطان میگریست  
نظام الملک گفت ای سلطان اسلام از کیرستن تو دلشکری باشد  
تو چندان خیرات و طاعات در یکی جمع و دشمن بر تو ظفر نیاید بر سلطان  
کیرستان نه از خوف یا غیا نیت کیرستن من از آنست که نیاید  
این دولت کیر بر من بر من برانند و این طالب علم در دست و پای آن  
بلاک شور و من با خدای تعالی جو بآب نتوانم گفتن در این مقامات  
بودند که هر کس بیامدند از این قوم و بیایه شدند و رویه بایر  
ن حایل نهاده اند و گفت ماهه بنده کان و فرما برون سلطان  
و سه ساله خراج و مال روم آورده آیم سلطان خوش دل شد  
و فرمود که از لشکار بارت کردند بارت کشید چون پدرش  
که در بند بود رسیدند روی بنظام الملک کرد و گفت ای نظام  
الملک اندیشه میکنم که این مالها را تمام باین دران نشینند و هم که  
ما را این حمید و را بود و هر روز حمید ماحر کوری و اموال  
پیش نبود و مولانا را گفت ای سب و اشترو سلاح است

ازان شهابا شدند و برون گفتن آنچه اسب و سلاح اگر سلطان  
حکم در فرماید تا بارت کردیم گفت بامداد حکم آن فرماید دیگر روز فرمود که  
اگر که اسب و سلاح بکارت است از مولانا بخزند و مولانا مالها بکرفت  
و کتاب حاشیهها و رونق اسلام زیادت شد و چندین نام نیکو  
از سلطان بارت ماند چنین خوانده ام که لقمان حکم پر شد دست هر  
بکرت بر سر بالان کوهی بود و گفت که باریک  
عالم و سه بار بسیار عالم نظر کن تا چه بین نظر کرد و گفت یا بدریک  
شک و کیا بسیار است که من بینم و عوانین نه گفت بعد درون هر  
چه درین نظر کردی و بدیدی ده بند و حکمت یاد دارم و لیکن روند کار  
با خر رسیده است تو نتوان که حکمتها را بر بیاموزی فاما هر بند  
حکمت که میدانی همه را بچهار سخن بارت آوردم و آنست که پیوسته  
یاد دارم و موشی کنی و در آنست که در روم و آنست که که فراموش  
که و هر کس یاد نیاری اول خدای را و مرک را پیوسته یاد داری و هر کس فراموش  
موشی کنی تا بجمعه بندها و حکمت و بدی که با تو کنند از فراموش کن  
چنانکه هر کس یاد نیاری و دیگران فرزند باید که هر خسته و جامه نو پوش  
تن ترا سود دارد و نان را بجان خرش بخور یک زیان کار باشد  
و در هر وقت که پیش زن روی باید که زن بکری باشد تا ترا زیان  
ندارد و گفت ای پدر بزرگوار این را مال بسیار باید و من مال ندارم  
مرا چگونه دوست دارد گفت ای پسر هر کار که نان خشک بر سر کنی بخوری



ترا چندان منفعت و هدیه که گوی مکران نورش و چون از منتهی جامع  
خود را می شود برابر جامه نو تن ترا سود دارد و اوقات که دیر نرسد یک  
از آن را در ترا چنانا سود دارد که باز بکر صحبت کرده و ابو علی کینا گوشت که  
تمامت صحبت را در این نظم جمیع کرده ام ق یا ن بسر و ان سر  
ی فی الحوض و فی البدر بعد النوم والحام والبناء والعدو معنی  
این ظاهر نویشتم

عقل میان مردم معلوم است و معاصی

کتاب سواد اعظم از خواجہ ابو حنیفہ کیز کارا و خواجہ ابو الفاس  
حکم سمرقند نقل کرده است که واجب است بر همه مسلمانان پاک و دین که  
بدانند که هر کس عقل انبیا و علما و اولیا عقل کافران برابر نباشد و هر که  
گوید که فرزند آن آدم و عقل همه برابرند آن کس مبتدع باشد بد  
لکه عقل بهر پنج وجه است عزیز است و تکلفی و عطای و عقل است  
از جهات نبوة و عقل است از جهات اشرف اما عقل عزیز است  
حلالی و در آن برابرند و همه کافران میدانند که ایشان خدا را است  
و راقی در آن و این را به عقل عزیز میدانند که ایشان اما عقل تکلفی  
از بسیار جرم و بسیار بود در خدمت علما و فضلا باشد  
تا از همه یاران خود در کفر و بانداه رده تکلفی و کوشش و اما  
عقل که عطای بود کافران را در ان نصیب است و این عقل انبیا  
باشد و یکرا از ان و انبیا درین عقل برابرند و اما عقل که از  
روح شرف است که از ان نصیب و این عقل محمد صلی

محمد

محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و ابی ابن منبه گوید نوم  
و یکبار کتاب انبیا را خوانده ام و در آن کتابها یافتم که اگر عقل تمام  
اولین و آخرین را جمیع کنند و پیش محمد رسول الله شوند عقل همه  
خلایق در پیش عقل او چون دانه یک باشد و در پنا پانی لا یراک حق  
تعالی عقل را هر از جزو بیافرید و این جمله نرهد و نولد و نه جزو  
محمد رسول الله و از ان یک جزو باقی به بنده کان خود دارد آنرا که  
خدا است قدرت دارد اگر کسی گوید که حق تعالی آتش پرست را برابر محمد  
رسول الله عقل او آنکس از جمله آتش پرستان باشد و الله اله اول  
فصل فی المنج والطلین والسوال فی المساجد و  
لغیلوله سفوفی لا و پیش الا برای و امیاج است آنچه برین زبان  
شود که محفل بر و در آن الا که کند حرام است و در بسوط خوا  
هر زاده چنین آورده است و در بسوط شمس الایته سر  
خس چنین دیدم اگر علتی دارد و طبیب خاویق علاج بدین نماید  
خوردن بنفشه لایس است و اگر از ان میخورد تا عقل او برود شاید  
خورد و در آخر عمر محنت شود و ابو الیر و روایت کرده است که بر  
شما با که بریز کنید از ان گیاه یعنی بنفشه که خمر عجیان است و  
شرم را بریز و ایمان را در حال منزع همه ببر و در خمر یک فرموده  
ست که الا و بود که در بلاد هند و رخت ظاهر شود که عقل از خوردن  
او برود و درین هم بود و حکمت شیطان را و در و آن گیاه  
بود که او را بنج خوانند یعنی بنج اگر که خوردن آن عادت دارد مسلمان



نیز مکر بتوبه که باز کرده ازین خوردن ذکر فی الفروع و کسی من الاما  
 خیار و امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت میکنند که حق تعالی  
 آدم را از خاک آفرید و خورده ان خاک و کل را خوردند از آن آدم حرام  
 کرده اند و عذاب کسانیکه کل خورند چون عذاب کسانیکه خور  
 نده کاشت و رسول اعظم فرموده است که کسب آخرین مردم سوا آن  
 کرده است پس دو سجده نشاید که سوال کنند که شکایت باشد  
 از حق تعالی حاکم عالم باشد مراد امیر المومنین علی کرم الله وجهه  
 را گفتند که در مسجد و سوال میکنند گفتند بر خیمه گویند می تانند  
 گفتن که گویند بدهند گفتند آینه می تانند بنا جایگاه خیمه میکنند  
 گفت از جایگاه صدقه بدهند تا بجایگاه عرف کنند و در خبر است که  
 بریزید از جنوب وقت آفتاب بر آمدن که در زمین نقشه ها کند  
 و تن مردم را بپزند و چون چاشت خوردید و در شب باید خوردن  
 تا منفعت بسیار دهد و چون شام خوردید بروشنای باید خورد  
 و تا کوه خند بود و یکین پر از آن خیره که شب با مقلد نرس  
 حد و چون چاشت خوردید یکرمان به بلور بر زمین باید نهاده  
 و حرکت نیاید و چون شام خوردید حرکت باید کرد و حکمت چنان  
 گفته اند اذا تعدیت فترحم و لو علی راس الغنم و اذا تغشیت نذرت  
 و لو علی راس الجذور و قیلولة است است که رسول اعظم فرموده است  
 در نیم روز بخمید که شیطان در نیم روز خوب نمیکند فاما نیم  
 روز از آن وقت بود که در روزه تا وقت در روزه کند بیشتر روایت

گفت در روز مسجد بدهند تا در  
 مسجد سوال کنند

و باقی

باقی نیم روز نیست است و بفرموده علامه اسلام فرموده که بر سه قسم است  
 قیلولة و قیلولة و غیلولة و قیلولة خوب بامداد است و او در  
 نیست باز آورده و رفته مال و ملک از دست مردم است و قیلولة  
 یعنی نیم روز خفتن عمل و کامل است و در یکیم باز آورده و غیلولة  
 یعنی خوب در وقت نماز دیگر و بعد از آن باز آورده و غیلولة باله من ذالک  
 و در توارخ خوانده ام که چنان نعت و در وقت که آن بر ملک داشتند  
 از دست بر رفت از ایشان پرسیده اند که سبب چه بود گفتند سبب  
 کار مال ملک از دست برداریم اول آنکه کارهای بزرگ خطر را بنا بر آن  
 رها کردیم و در کردار و طاعت و در آن که گواه تقصیر میکردیم و در  
 وقت آفتاب آمدن می خفتیم اغاذنا الله وایاکم و یقظنا من نوم الغفلة  
 و ذوالقرنین آب حیات را بسوی خوب بامداد از دست خود بردار و چنان  
 نکر در قله او مذکور است نوع آخر در خوب روز ماه رجب و ایام البیضا  
 و روز عاشورا و غار شب برات و شب قدر و نماز هزار حاجت  
 و غار تسبیح رسول اعظم فرموده است که از امتان من سه روز از ماه  
 رجب روزه دار در آن اول ماه یا از میان ماه یا از آخر ماه ایچنان باشد  
 که ساله پیوسته روزه داشته باشد و شب را بنهار بدارد و باشد  
 و از دنیا نبرد و تاجان خود را بر پشت نه بند و چنان باشد که هفتاد  
 بار قرآن ختم کرده باشد و هفتاد بار قرآن کرده و هفتاد حج گذارده و  
 هفتاد مسجد بنا کرده و پنجاه کناه کبیره او را کفاره شود و هفتاد  
 حاجت او روا شود و هفتاد کناه کار را شفاعت کرده و از خویشان

۱۰۰







که خواهد و در شب جمعه فاضل تر است چنانکه در رکعت اول فاتحه  
یکبار و قل یا ایه یا ال کافون ده بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار  
و قل هو الله احد ده بار میخواند چون سلام بداند سر سجده نهد  
و ده بار صلوات فرستد و ده بار اللهم ربنا آتینا فی الدنیا حسنة  
وفی الآخرة و قنا عذاب النار و ده بار سبحان الله و الحمد لله و لا  
اله الا الله و الله اکبر بگوید و ده بار یا یکر یا غیاث المستغیثه  
اغثنی بگوید آنگاه حاجت های خود را بگوید خواهی چند آنکه یا وحش  
می آید آنگاه یا رب از حاجت دین و دنیا و مراد او در هزار  
حاجت او روا شود و این نماز را خواجہ حسن عسکری مولانا نجم الدین عمری تعلیم  
کرده است و او مرده بوده است که مفسطی عم را در خواب بدید و او را بگفت  
فتویٰ مسلمانان بنویس گفت یا رسول الله از استواران از اجازت دارم  
از توشان میخواهم کار و قلم تراش و قلم تراش ده بول در ده روز از  
خواب بیدار شد کار و قلم تراشیده را در شهر خشب نگاه داشتند از  
برای تبرک و مولانا نجم الدین بخار رسید که هم آرمیان و امام بریایان را  
جواب فتویٰ داد و او را مفتی الجنبه و الانس خواندند عبد الله  
عبدالرحمن الله عنهما روایت میکنند که رسول عم گفت ای پسر غم  
من چهره خیر نکنم و چهره تعالیم نکنم بهتر است که چون تو بدانی کار کنی گناه اول  
و آخر ترا و گناه که نه و نوتر ترا و گناه بخاطر و قهر ترا و گناه صغیر ترا و  
گناه بزرگ ترا و اشکارا ترا خدا تعالی بیامرد و آن ده چیز در چهار  
رکعت نماز است که بگذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار و سوره که

آنچنان در دست او بود  
و چندین سال کار و قلم  
تراشیده

ترا اول

۱۰۰  
ترا اول صلوات خوان بعد از آن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بگوید بعد از آن سوره بخواند یا رب  
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بگوید بعد از آن سوره بخواند  
چون از خواندن سوره در هر رکعت فارغ شود برپای بایستد و رکوع  
نموده یا بنزد ده بار بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر  
آنگاه در رکوع دوم ده بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر  
الله و الحمد لله تا آخر و سوره را رکوع بر دارد و ده بار سبحان الله و الحمد  
الله تا آخر بگوید و سجده روی و ده بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله بگوید  
ده بار سبحان الله و الحمد لله تا آخر بگوید و چون سجده روی و دوم روی  
بار سبحان الله و الحمد لله بگوید و ده بار سبحان الله و الحمد لله بگوید و چهار رکعت  
نماز را تمام بدین ترتیب بگذارد و بگوید و اگر بتواند در هر رکعت یکبار  
و اگر نتواند در هر رکعت یکبار و اگر نتواند در هر رکعت یکبار و اگر نتواند در هر رکعت  
خود یکبار بگذارد و اگر نتواند در هر رکعت یکبار بگذارد و اگر نتواند در هر رکعت  
بار آورد و نعمت از دست برود و رسول عم فرمود که امتان من باید که از  
پست چهار کار که سب درویش است بزرگ کنند تا نعمت از دست ایشان  
روا اول آنکه برهنه بول کنند و با جنبات آب و تان نخورد و نان ریزه را  
خوردند از دو پوست سیر و بیاد نهند و در شب خانه زود بپزند  
و در پیش در آن زنند و پلانرا حمت دارند و مادر و پدر را نام بخوانند  
و بهر حیوانی که یا بند خلال دندان نکنند و دست جری را بطل نشویند و بر  
استانه دور نشینند و در موقع بول کنند آب و منور بزنند و روی خود را بدان











ست و ده دینار خرج فرستاده ملک سایه رنجوره است که دوش آواز  
 او نشنودم چون مرد این بشنو گفت ربان و هر چه الت فسق فساد  
 است بیاورید بیاورید و نه بدوشت و بن یک نام آمد و هم را بشکست  
 و پاره کرد و توبه کرد و گفت حکم تو و فتوا تو مرا توبه آورد و از جمل  
 او بیای و مردان شد و رسول عم گفته است که آدم و هم پیغمبران فخر  
 کردند و من فخر بوی میکنم که نام او نعمان است و کنیت او ابو حنیفه و او  
 سنتهای مرا ندیده اند و او چراغ امت من است و از نوع عالم او عالم شرف  
 یوت من روشن شود و از ویان اخبار چنین روایت کرده اند که روزی  
 مرا تر عالم عم در مسجد بصره اعرابی در آمد و بتبقی خبر داد و آورد و گفت  
 از راه دور آوردم بر یاران بخش کردن رسول عم امم خرم باخورد  
 عبد الله مسعود بریان خواست و گفت یا رسول الله دوش خنوا و دوش  
 عی تبخیر خوب من یک گفت چگونه خوب دیده گفت چنان دیدم که ستاره  
 از آسمان فرو آمد و از نور آن ستاره عالم روشن شد رسول عم متفکر  
 شد جبرائیل عم بیامد و گفت یا محمد تبخیر خوب بصره رسیده است که بعد از  
 د حلت تو بر شتاد سال و هشت روز مرده پروان آید از کوفه کنیت  
 او ابو حنیفه است را عالم را بنور او منور کند و سنتهای ترا بکمال رساند  
 رسول عم خوش دل شد و انیس ابن مالک را قدر آب دهان چنود و او را  
 دهان او کرد و گفت ترا در از خودم بود و تو ابو حنیفه خواهی دید  
 و سلام من بوی رسان و بگو یک عیای تخفیه محمد ترا مبارک باد و نیم حرام که  
 در دست داشت در خیر کرد و بعد از آن که گفت این را است بدست  
 بکشتا برسان تا بابو حنیفه رسانند و چون رسول عم بدر آخرت حرامید عبد

یا گرفت و میراث پدر قبول نکرد و گفت من ساله در مکتب بودم پدر من بیامد  
 و گفت چیزی دارم اگر تو سبق خود را پیش من درست خوانی با تو دارم  
 من سبق خود را درست خواندم او درست خود را بگفت و او هیچ چیزی  
 درست او نبود و مردی که چنین دروغی لب فایده گفت باشد مال احمال  
 نبود و میراث ما را که باید و روا آنکه لاری موی لب او را من بریده و او  
 چیزی میخواهد آنکه در گفت که بکدم چیزی بخوانی تالب توافکار  
 نکنم گفت تو در پیش من از خدا شرم میدارم بدان مرفد از یاد کردن  
 خدا که خود غافل باشم و بعد از وفات او را بخواب دید که خدا تعالی  
 با توجه کرد و گفت خدای ما بیامد و دید از کعبه صلوته محمد علیه السلام  
 و السلام و کعبه صمد بار را تا با متابعا حنوا بخشم کنم و قریه رود عرف  
 بود او را خبر و اگر بخش بیاورد و همه را بایتمان و پیسره را تا بخشید چنانکه  
 روز عید فزندان او پای برهنه بماند و یارن را چنین وصیت کرد  
 که در کار رحمت های خداوند تعالی نفع میکنند اگر رکت قرآن نباشد  
 حق بشمارد و نگرستد و در کتاب فاتحه العلوم دیدم که رسول  
 عیم چنین فرموده است الد باب علی العورة اقوی حالا و اعلا مرتبه  
 من الفقهاء اندم علی باب السلاطین و در خبر دیگر فرموده است که  
 بهترین ملوک انبیا اند که بر روی علما باشند و بدترین علما انبیا اند که  
 بدرگاه وقت متاهل و صاحب کرامات و در مقامات بود و اما ظاهر  
 من و هشت و معروف و مشهور نشد بود خلیفه چنان فرمود که اگر فر  
 و امر من نیاید و همچنان عیویان را جواب صواب نگویید هم بدین مایه



چون این سخن در شهر بغداد فاش گشت امام شافع گفت خود را ظاهر کردن وقت  
شد هنگام حضرت دین احمد را وقتیت چون صبح بدیدن نام یاد او  
بگذاشت و بر سرای خلیفه و بغداد رفت و گفت من سوائت ترسیان  
بگویم مثلاً آن قوم که همه مردم بغداد بکنار جله حاضر شوند آنکه من  
رفتم خلیفه را دل خوش شد همه خلق بغداد و جمیع آمدند و علماء ترسیان  
آمدن با همه جمیع خود حاضر شدند و گفتند او خود تنه با است همه بر  
علوم بکنیم و او را در آب اندازیم ایچنان ملک شوند همه ترسیان نیز  
و یک او آمد امام شافع ایشانرا بدید بر دو و مصلح خود را بر  
آب انداخته و قدم گفت مبارک خود را بر لای آب مانده بر رفت و بر مصلح  
خود نشست و گفت هر کدام سخن مشکل باشد برین محمد را نزد یک من  
بیاید تا همه را عیان کنم علماء ترسیان آمد یکدیگر میگفتند که تو برو  
و هیچ کدام را از آن و نه هر دو بنویسند و یک دریا قدم زدند همه ایشان  
بجمل و قابله بماندند او همه مسلمانان غلور کردن و حقیق دین  
محمد در دل مسلمانان استوار شد و رونق دین محمد بالا گرفت  
هر روزی قیامت بر روزی کار او بالا گرفت و دین محمد و وسیله  
بنشانند تا روز قیامت معذرت امت شد و نه هر کدام داشت و  
خون یکدیگر را از جامه خود بشته بمقدار سوره بخواست را  
بر آن خود و دیوار جامه خود را و انداخته و علم با عمل داشت  
و بر آن چنان گفت است بیت علماء را سزا اند که قدر علم خدا  
اند و بس و آنکه با علم خود عمل دارد بای بر تارک و مسل مانند  
ذکر مقام

عبدالله بن مسعود آن امانت را نگاه داشت تا آخر عمر نگاه کرد و خود علقه  
در او قهقه آن بکفت چون علقه را وفات نزد یک آمد آن نیم خمار باشد کرد  
خود ابراهیم مخفی در او قهقه بکفت چون ابراهیم را وفات نزد یک آمد و آن  
نیم خمار باشد کرد خود ابراهیم تسلیم کرد و قهقه آن بکفت و در آن وقت  
ابو حنیفه هفت ساله شد و شاکر و حامد کرد و هشتاد و سه ساله و کثرت  
عمری حماد بود آنچه او میداد نسبت ابو حنیفه در سال از وی بیاموخت  
و حماد هر روز بخدمت آن نیم خمار از هند و قریه میکشید و بر دست  
نهاد و گفت آنکه بخدمت عطا این خرمایه او را بکن غار روزی ابو حنیفه  
نزد یک او در آمد و گفت آن امانت را بکن و کسی از آن خبر نداشت خود  
در آن حماد بود سلیم کرد و در حال او را در کنار گرفته و گفت من میدانستم که  
نیم خماره بر سول عم امانت تو بود که است و در تو میدیدم و ترسبار که  
با و قهقه خود را عبدالله مسعود پاوی بکفت چون حماد وفات کرد پدر  
ابو حنیفه ثابت قهقه کرد ابو حنیفه را با خود پنج روز در مکه مظلیم حیدر  
و دیده در آفرین و قهر بنوع دیگر آن خیمه در آمده ابو حنیفه گفت بدایت بخار  
فتم پرس و دیدم سال خورده و بنورانی گفتم این پرست گفت آنست  
مالک است رحن الله عنه در آمد و بروی سلام کردم چون او از  
من شنید گفت این او را شناسم آید برسد که از کجای آن گفتم  
از کوفه میم گفت کینت چیست گفتم ابو حنیفه آنست گفت ابرو او  
منه بر کیند تا من او را بینم که او حیدر صاحب مذهب بزرگ است  
آنکه مرا گفت که نزد یک من آئی که امانت را درم تسلیم تو کنم چون







جامع صنف ثلث العلية

وايادنا الله وانا اليه راجعون واليه المرجع والمآب  
على محمد وآله اجمعين وعشرة الطهرين امان تمت بحمد الله اعلم

حقيقة الحال  
يقولون طعام يبيدنا من سؤدد  
او ضوؤه على اوقار ايرول  
لحم الله الذي اطعمنا وسقنا وجعلنا  
من الترابين برحمته يا رحيم الرحيم  
انتم يا بني آدم صعدوا  
والشراب واللاشكر فوا انتم  
لا يجب الم لا تشكروا الله

در مكنون رخت لعلوب

على القار كمنظر شام ببر جندى عيين اعلمكم

توضيح الاسرار  
ناني  
مجالس الاسرار الاول

سیرت صمدار بعين احبار العلويان قاضي بختيارى

عيسى روم



5406